



شهید صیاد و هوانیروز

به کوشش: سرتیپ ۲ خلبان هوشنگ یاری

گردآوری و تدوین: گروه معارف جنگ هوانیروز

سرشناسه	: همایش شهید صیاد شیرازی (۱۳۹۲ : تهران)
عنوان و نام پدیدآور	: شهید صیاد و هوانیروز / گردآوری و تدوین گروه معارف جنگ هوانیروز.
مشخصات نشر	: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۴۴ص: مصور (بخشی رنگی).
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۰۱-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: صیادشیرازی، علی، ۱۳۲۳ - ۱۳۷۸ -- کنگره‌ها
موضوع	: ایران. ارتش. نیروی زمینی -- خاطرات -- کنگره‌ها
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ -- خاطرات -- کنگره‌ها
شناسه افزوده	: ایران. ارتش . نیروی زمینی . هوانیروز
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ۸هـ ۹ص / ۱۶۶۸ DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۵۰۵۹۱۷

به کوشش: سرتیپ ۲ خلبان هوشنگ یاری

گردآوری و تدوین: گروه معارف جنگ هوانیروز

نوبت / سال چاپ: اول / ۱۳۹۳

شماره شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۰۱-۳

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر : انتشارات ایران سبز - تهران

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

آثار و برکات برگزاری این همایش تقدیم می شود به:

روح پرفتوح سپهبد شهید علی صیادشیرازی و همه شهدای گرانقدر هوانیروز که بال در بال هم با عروج لایتناهی شان حماسه های ماندگار خلق نموده و جاودانه تاریخ شدند.

همه مفقودین، آزادگان، جانبازان، ایثارگران و پیشکسوتان جان بر کف هوانیروز در عرصه های رزم و شهادت که دوشادوش فرماندهی شجاع و مدبر همچون شهید صیاد شیرازی جای جای میادین نبرد حق علیه باطل را به صحنه ایثار و فداکاری مبدل نمودند.

همه فرماندهان، مسئولین، دست اندرکاران و کلیه کسانی که با همت والای خود در برپایی همایش باشکوه یاد و خاطره دلاورمردی های بزرگان عرصه ایثار را یکبار دیگر احیا نموده و به منصفه ظهور درآوردند تا برگ زرین دیگری بر تارک هوانیروز همیشه قهرمان و شکست ناپذیر همواره بدرخشد و پایدار باقی بماند.



شجاعت شما، دل تمامی میهن‌دوستان و اسلام‌باوران را شاد کرده است.



هوانیروز حقیقتاً تجسمی از چهره‌ها و شخصیت‌های ایده‌آل در یک ارتش عقیدتی اسلامی و فکری است.

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
۱۱	زندگی نامه شهید صیاد شیرازی
۱۳	شرحی بر همایش؛ از آغاز تا پایان
۱۹	ترتیب و توالی برگزاری همایش شهید صیاد و هوانیروز
۲۴	بیانات سر تیپ ۲ ستاد خلبان هوشنگ یاری فرمانده هوانیروز
۲۴	تشکر از مهمانان ارجمند
۲۴	وجود ناگفته های زیاد
۲۵	عملیات ویژه ای برای اولین بار
۲۵	رونمایی شبیه ساز
۲۸	بیانات سر تیپ ستاد ناصر آراسته
۲۸	تشکر و یاد شهدا
۲۸	هوانیروز مصداق آیه شریفه.....
۲۹	هوانیروز از منظر شهید صیاد
۳۵	خاطرات سر تیپ ۲ ستاد خلبان فضل الله افشین
۳۵	خاطراتی که کسی از آنها اطلاعی ندارد
۳۵	نوارهای سخنرانی امام
۳۶	مأموریت مخفی در خاک دشمن
۳۶	پروازهای شناسایی با صیاد
۳۶	خواب یک دختر مؤمنه
۴۰	خاطرات سرهنگ فنی هوایی سید حسن کاظمی
۴۰	اولین آشنایی
۴۰	خاطره عملیات خیبر
۴۱	خاطره عملیات بیت المقدس
۴۴	خاطرات سرهنگ خلبان علی تیموری
۴۴	اولین کلاه پرواز بر سر شهید صیاد
۴۴	مأموریت مریوان
۴۴	قرارگاه خاتم الانبیاء (ص)
۴۵	شیر زنی همچون همسر صیاد
۴۵	خصلت های شهید صیاد

۴۵	چند خاطره
۴۶	خاطره من و رفتگر محله
۵۰	خاطرات سرتیپ ۲ خلبان محمد کریم عابدی
۵۰	آشنایی در روزهای بعد از انقلاب
۵۰	عملیات شیندرا
۵۱	عملیات خیبر
۵۱	سفارت ایران در چین
۵۲	خاطرات آقای مهدی صیاد شیرازی فرزند شهید
۵۲	مأموریت برداشت میدانی در کردستان
۵۲	معنویت مجموعه هوانیروز
۵۴	بیانات سرتیپ ستاد احمد رضا پوردستان
۵۴	مالک اشتر نیروهای مسلح
۵۵	ایجاد اعتماد به نفس در هوانیروز
۵۵	روزهای آغاز جنگ
۵۵	عملیات مرصاد
۵۸	مراسم رونمایی کتاب در همایش
۶۰	اقامه نماز جماعت مهمانان همایش در مسجد ستاد هوانیروز
۶۱	ضیافت افطاری مهمانان همایش در تالار هوانیروز
۶۳	اهدای هدایای منتخبین
۶۵	اهدای بسته های فرهنگی به مهمانان همایش
۶۶	خاطراتی از شهید صیاد و هوانیروز توسط پیشکسوتان هوانیروز
۶۷	خاطرات سرتیپ ۲ خلبان انصاری
۶۷	درباره هوانیروز بیشتر از همه می دانست
۶۸	مسئولیت پایگاه اصفهان
۶۸	عملیات خیبر
۶۹	عملیات فاو
۷۰	عملیات بدر
۷۰	صیاد و هوانیروز در انقلاب و جنگ
۷۲	

	خاطرات سر تیپ ۲ خلبان محمد طاعتی
۷۲	آشنایی از سال ۵۶
۷۲	عملیات بیت المقدس
۷۲	عملیات مرصاد
۷۶	خاطرات سر تیپ ۲ خلبان ناصر ژیان
۷۶	اولین خاطره در سال ۴۵
۷۶	ارتباط با هوانیروز در دو بخش
۷۶	عملیات مسلم ابن عقیل
۷۷	خاطره سال ۶۲
۷۷	عملیات والفجر ۲
۷۷	عملیات والفجر ۸
۷۸	عملیات قادر
۸۰	خاطرات سر هنگ خلبان حسین عباسی
۸۰	اولین آشنایی در گردنه خان
۸۱	عملیات بدر
۸۲	کمک هوانیروزی هم بود
۸۲	عاشق هوانیروز بود
۸۳	هشت شبانه روز با امام
۸۳	مانور جلال
۸۳	عملیات حلبچه
۸۶	خاطرات سر هنگ خلبان حمید شیبانی زاده
۸۶	مأموریت سنندج به مریوان
۸۶	استفاده عملیاتی خوب از هوانیروز
۸۷	مأموریت برون مرزی
۸۷	عملیات والفجر ۲
۹۰	خاطرات سر تیپ ۲ خلبان فرهاد حمیدی نیا
۹۰	خصوصیات شهید صیاد و هوانیروز
۹۱	عملیات بیت المقدس
۹۱	فرمانده گردان هجومی
۹۱	خاطره سال ۶۴
۹۲	خاطره سال ۷۷ و برداشت میدانی عملیات بیت المقدس

۹۴	خاطرات سرهنگ خلبان سید عباس ندایی
۹۴	عملیات فتح المبین
۹۵	پرواز اضطراری از ارومیه به سقز
۹۷	عملیات مرصاد
۱۰۲	با تمرین و ریاضت به خواب غالب شده بود
۱۰۴	خاطرات سرهنگ فنی هوایی خسرو طاهری
۱۰۴	صیاد را اولین بار در سقز دیدم
۱۰۵	عملیات والفجر ۲
۱۰۶	آزادسازی خرمشهر
۱۰۸	خاطرات سرهنگ خلبان علی اصغر غلامپور
۱۰۸	سال ۵۸ در سقز
۱۰۸	جا به جایی صیاد با اسکیت کبرا
۱۰۸	عملیات فتح المبین
۱۱۰	خاطرات سرهنگ خلبان اردشیر کریم زاده
۱۱۰	عملیات آزادسازی بوکان
۱۱۰	صیاد با ۱۰ هزار ساعت پرواز عملیاتی
۱۱۱	عملیات بدر
۱۱۱	مأموریت کرمانشاه به سردشت
۱۱۲	روستای شیندرا و گردنه خان
۱۱۴	گزیده‌هایی از بیانات و خاطرات سپهبد شهید صیاد شیرازی درباره هوانیروز
۱۱۵	روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در غائله سنندج و عملیات گردنه صلوات آباد از تاریخ ۵۹/۱/۳۱ تا ۵۹/۲/۲۳
۱۱۷	روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در عملیات پاک سازی محور سنندج در مریوان
۱۱۸	روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در وضعیت بحرانی پادگان بانه
۱۲۳	روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در عزیمت به سردشت
۱۲۶	روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در عملیات بازگشایی محور بانه به سردشت در شهریور سال ۵۹
۱۲۸	روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز درباره شهادت شهید خلبان کشوری
۱۳۲	برگزاری همایش از نگاه رسانه‌های جمعی و منتخبی از تصاویر گرفته شده
۱۳۴	انعکاس اخبار همایش توسط خبرنگاران در اینترنت

پیشگفتار:

یاد و خاطره دوران دفاع مقدس، دورانی که مردانگی و غیرت، ایثار و فداکاری، شهامت و شهادت در دل آحاد ملت شریف و مسلمان ایرانی و مومن اعم از زنان و مردان، نوجوان و جوان، میان سالان و پیشکسوتان موج می‌زد. ایامی که همه را شیفته جبهه و خاکریز کرده بود. روزهایی که معنویت رنگ و بوی بیشتری داشت، دل‌ها خدایی‌تر بود و لب‌ها بسیار شکر نعمت‌های الهی را بجا می‌آورد. دورانی پرشکوه در قطعه‌ای از تاریخ طلایی و برجسته ملت حماسی ایران زمین که مایه افتخار و مباهات برای همه دوران می‌باشد.

اینک که سال‌های نه چندان زیاد از آن دوران پرشکوه عشق و معرفت می‌گذرد، می‌رود تا آن همه زیبایی‌های خدایی رنگ ببازد، به گونه‌ای که دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب با تهاجم نرم و فریبنده خود که به تعبیر مقام معظم رهبری تهاجم فرهنگی و بلکه با شیخون فرهنگی می‌خواهند به اهداف شومی که در دوران دفاع مقدس موفق به دستیابی آن نشده‌اند، به آن دست یابند. لذا بر آن شدند تا با صدها حيله و نیرنگ آن همه فضایل اخلاقی در میان مردم را ریشه کن کرده و به جای آن رذایل شوم اخلاقی را در دل مردم به ویژه در نسل جوان غرس کنند تا آن تاریخ پرافتخار را به زیر بکشانند و محو نمایند. چرا که آن روزها نتوانستند با آماج انواع گلوله‌های خود این مردم مبارز و مقاوم را از صحنه بیرون کنند.

با وجود آن همه حجم سنگین و ارتکاب آن همه جنایت، تصور می‌کردند که دیگر کسی جرأت مقابله و ایستادگی در برابر آنها را پیدا نخواهد کرد. اما در کمال تعجب مشاهده کردند که در صحنه پیکار و مبارزه هر جوانی که از این سرزمین اسلامی و انقلابی بر زمین می‌افتاد، جوان دیگری پرچم مبارزه را برمی‌داشت و تا پای جان در برابر تجاوزات آنها می‌ایستاد. مردم نیز هرگاه کشته‌ای که بر زمین می‌افتاد، با چنان عزت و احترامی او را از زمین برداشته و با تشییع باشکوهی به خاک می‌سپرد که مزارش زیارتگاه مومنان و عاشقان می‌شد. حتی پس از سال‌ها گذشت در حالیکه فقط چند تکه استخوانی از شهیدی در دل خاک باقی نمانده بود، با تجسس و جستجوی مشقت‌وار آن را از دل خاک بیرون کشیده و با عزت و احترام تشییع کرده و به خاک می‌سپارند و خاک آن مزار توطیای چشم خود می‌کنند. در حالی که نمی‌دانند آن شهید کیست و متعلق به کدام گوشه از این سرزمین می‌باشد.

اکنون دشمنان اسلام تلاش می‌کنند، این بار نه با استفاده از توپ و تانک و گلوله بلکه با تهاجم نرم و شیخون فرهنگی خود و با انواع ترفندها چون اعتیاد خانمان برانداز، برنامه‌های مبتذل، شهوات زودگذر جوانان را به ابتذال بکشانند. در چنین شرایطی که دشمن این‌چنین دندان‌هایش را برای ملت انقلابی ایران تیز کرده که اگر تا دیروز نتوانسته با آن همه هزینه سنگین تحمیل جنگ و با انواع گلوله ملتی را ذلیل و اسیر خود کند، اما امروز با هزینه‌ای به مراتب کمتر و روش‌هایی بسیار آسان‌تر و با ترفندهایی اثرگذارتر بتواند به اهداف شوم و پلید خود جامه عمل بپوشاند.

بنابراین در این عرصه مسئولیت بزرگی بر دوش همه کسانی است که امروز و فردا حضور دارند و همچنان که مقام عظمای ولایت فرمود: «زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا کمتر از شهادت نیست». شاید اشاره و نگاهی به همین موضوع مهم و اهمیت حفظ آثار و نشر ارزش‌های دوران دفاع مقدس باشد. به تعبیری دیگر آنان که رفتند کار حسینی کردند و آنان که ماندند بایستی کار زینبی کنند.

بر همین اساس، برگزاری همایش «شهید صیاد و هوانیروز» در این برهه از زمان در این یگان مهم و راهبردی در واقع به مثابه حرکتی بود، اولاً برای پاسداشت یاد و خاطره همه شهداء، مفقودین، جانبازان، آزادگان و همه ایثارگران و پیشکسوتان دوران دفاع مقدس به‌ویژه هوانیروز، ثانیاً ترویج فرهنگ ایثار و شهادت در بین نسل‌های امروز و انتقال صحیح و درست آن به نسل‌های آینده، و ثالثاً مقابله با تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام که مورد تأکید مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا می‌باشد.

امیداست که خداوند متعال توفیق دهد تا آنچه در بضاعت است در طبق اخلاص نهاده تا زمینه موفقیت در اهداف مورد نظر فراهم آمده باشد و با روی سفیدی در نزد شهداء و امام شهداء بتوان در این سنگر مبارزه و نیز همچون دیگر سنگرها موفق و سرافراز باشیم. انشالله.

فرمانده هوانیروز

سرتیپ ۲ خلبان هوشنگ یاری

زندگینامه شهید صیاد شیرازی:

- در سال ۱۳۲۳ در شهر (کبود گنبد) مشهد مقدس دیده به جهان گشود. نام مادر شهربانو و نام پدرش زیاد که در ژاندارمری به استخدام درآمده بود و سپس وارد ارتش شد.
- شهرهای مشهد مقدس، شاهرود، آمل، گنبد و سرانجام گرگان از جمله شهرهایی بود که شهید صیاد در آن‌ها رشد و نمو یافت و به دوره باشکوه جوانی رسید.
- در سال ۱۳۴۲ دیپلم خود را اخذ و در سال ۱۳۴۳ وارد دانشکده افسری شد.
- در مهرماه ۱۳۴۶ در رسته توپخانه دانش‌آموخته شد و با درجه ستوان‌دومی فعالیت خود را در یگان‌های نظامی آغاز کرد.
- دوره‌های نظامی دیگری را در شهرهای شیراز و اصفهان با موفقیت پشت سر گذاشت. سپس به لشکر تبریز و بعد از آن به لشکر زرهی کرمانشاه منتقل گردید.
- در سال ۱۳۵۰ برای گذارندن دوره آموزش زبان انگلیسی عازم تهران شد و در ادامه از اساتید زبان انگلیسی محسوب شد.
- در سال ۱۳۵۲ برای گذارندن دوره هواسنجی بالستیک به کشور امریکا اعزام گردید و این دوره را با موفقیت در ایالت اوکلاهاما طی کرد.
- در دوره اقامتش در کشور امریکا مانند یک مبلغ مذهبی امریکایی‌ها را به دین مبین اسلام دعوت می‌کرد.
- در سال ۱۳۵۳ پس از بازگشت به ایران به مرکز توپخانه اصفهان منتقل شد.
- در همین ایام در جریان یک نامه‌نگاری که به سرگرد محمد محمدی کتیبه نوشت به دلیل استفاده از کلمه بحمدال... در جمله ((در مورد برنامه‌ها بحمد ال... خوب پیش می‌رویم)) موجب حساسیت شدید ضداطلاعات و ساواک نسبت به آن بزرگوار گردید به طوری که در ادامه کار، ضداطلاعات واگذاری هرگونه جنگ‌افزار به ایشان را ممنوع کرد و در نهایت در تاریخ ۱۹ بهمن سال ۱۳۵۷ با اوج‌گیری حرکت انقلابی مردم مسلمان ایران دستگیر و راهی زندان شد.
- ارتباط معنوی آن شهید با کارکنان هوانیروز نیز به سال‌های قبل از پیروزی انقلاب به ویژه سال ۱۳۵۷ برمی‌گردد که فعالیت انقلابی کارکنان نیز افزایش یافته بود.
- پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با شروع حوادث کردستان شهید صیاد شیرازی به همراه رحیم صفوی به غرب کشور اعزام شد و با هماهنگی ارتش و سپاه شهر سنندج را از دست ضدانقلاب آزاد کرد و این اولین ارتباط کاری و عملیاتی شهید صیاد با کارکنان هوانیروز بود که زمینه را برای ارتباطات بعدی هرچه بیشتر فراهم کرد.

- در نبردهای کردستان که برای آزادسازی این بخش از میهن اسلامی از چنگ ضدانقلاب صورت گرفت شهید صیاد و هوانیروز ارتباط بسیار نزدیک و سرنوشت‌سازی با یکدیگر داشتند و هوانیروز با فرماندهی آن شهید بزرگوار موفق شد پیروزی‌های بزرگی را در آن منطقه بدست آورد.
- با آزادسازی کردستان از چنگ ضدانقلاب شهید صیاد شیرازی با درجه سرهنگی به عنوان فرمانده عملیات غرب منصوب گردید. اما در پی اختلافات به وجود آمده بین ایشان و بنی‌صدر منجر به خلع دو درجه از آن شهید گردید که البته با روی کار آمدن شهید رجایی به عنوان رئیس‌جمهور درجه‌های ایشان بازگردانده شد.
- شهید صیاد در ادامه فعالیت خود در غرب کشور و در کنار جان‌برکفان هوانیروز با تأسیس قرارگاه حمزه سیدالشهدا، لشکر ۶۴ ارومیه، لشکر ۲۸ سنندج و تیپ‌های ۲۳ ویژه هواپرد و تیپ ۳۰ گرگان شهرهای بوکان و اشنویه را آزاد نمود.
- در تاریخ ۶۰/۷/۹ به فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب گردید.
- در طول دوران جنگ تحمیلی نیز شهید صیاد با همکاری سپاه و سایر ارگان‌های ذیربط در طراحی و اجرای عملیات‌های بزرگی چون مسلم بن عقیل، مطلع‌الفجر، خیبر، بدر، قادر، والفجرهای ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، طریق‌القدس، فتح-المبین، بیت‌المقدس، رمضان، محرم و دیگر عملیات‌ها نقش اساسی و سرنوشت‌ساز داشت و در حالیکه در همه عملیات‌ها از هوانیروز به عنوان یک یگان اثرگذار و راهبردی برای کسب موفقیت استفاده می‌شد، نقش شهید صیاد در ایجاد این ارتباط و بکارگیری این یگان مهم در نبردها نقش بی‌بدیلی بوده است.
- در سال ۱۳۶۵ شهید صیاد از فرماندهی نیروی زمینی استعفا داد اما با پیشنهاد حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و تصویب امام (ره) به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع منصوب شد.
- در سال ۱۳۶۶ به درجه سرتیپی نایل گردید و در سال ۱۳۶۷ با حضور در عملیات مرصاد بال در بال دلاورمردان غیور هوانیروز ضربه سختی را بر منافقین کوردل وارد آورد.
- در مقام جانشینی ستاد کل نیروهای مسلح مشغول خدمت بود که در تاریخ ۷۸/۱/۱۶ با حکم مقام معظم رهبری همزمان با عید سعید غدیر به درجه سرلشکری نایل آمد.
- سرانجام در صبح روز ۷۸/۱/۲۱ سرلشکر علی صیاد شیرازی در حالیکه از منزل خارج می‌شد توسط منافقین کوردل مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

شرحی بر همایش؛ از آغاز تا پایان

با فرارسیدن ساعات پایانی روز چهارشنبه مورخ ۹۲/۴/۲۶ برابر با هشتم ماه پر خیر و برکت رمضان و با وجود هوای گرم تابستان اما در ستاد هوانیروز جنب و جوش خاصی به چشم می‌خورد، آماده برگزاری گردهم‌آیی و همایش کم‌نظیری در نوع خود بود که برای اولین بار در هوانیروز برگزار می‌گردید. همایش تحت عنوان سپهبد شهید علی صیاد شیرازی و هوانیروز که بیانگر ارتباطات و تعاملات نزدیک، صمیمی، دوستانه، شجاعانه و مدبرانه فرماندهی شجاع و بی‌بدیل در عرصه ایثار و فداکاری به همراه تیزپروازان و غیورمردان هوانیروز بود که در جای جای میهن اسلامی به ویژه در میادین نبرد حق علیه باطل خلق کرده بودند. انگیزه‌های برپایی این همایش از زمانی آغاز شد که نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران همایشی را در رابطه با شهید صیاد برگزار نمود. حضور مسئولان ذیربط در آن همایش که در زمستان سال نود و یک برگزار گردید و تبادل نظر، فی ما بین بزرگوارانی چون امیر آراسته، امیر حسام هاشمی، امیر پوردستان، امیر یاری و دیگر مسئولان دست‌اندرکار، زمینه را برای برگزاری همایشی با عنوان شهید صیاد و هوانیروز فراهم نمود.

پس از فراهم شدن مقدمات اولیه با تدابیر فرماندهی محترم هوانیروز موضوع در این یگان مهم و راهبردی به شکل عملی مورد توجه قرار گرفت و به سرعت زمینه‌های اجرایی آن تحقق یافت. برابر اوامر صادره، معارف جنگ هوانیروز مسئولیت اجرای همایش را بر عهده گرفت و مقرر شد چگونگی اجرایی شدن آن را با همکاری و همیاری سایر قسمت‌ها ذیربط با جدیت پیگیری نماید.

با پایان یافتن تعطیلات نوروزی سال ۹۲، قدم‌های اول با تشکیل جلسات هماهنگی و کاری آغاز شد و پس از دریافت رهنمودهای امیر فرماندهی محترم هوانیروز، دبیرخانه همایش در دل معارف جنگ شکل گرفت و متعاقب آن جلسات کاری برای مشخص شدن شرح وظایف و تقسیم کار در حضور جانشین محترم هوانیروز برگزار گردید و مقرر شد هر یک از قسمت‌ها با توجه به مسئولیت‌هایشان امور را پیگیری نموده و حاصل کار را در جلسات بعدی ارائه نمایند. دبیرخانه همایش نیز با تهیه پوستر فراخوان اقدام به مکاتبات متعدد و اطلاع رسانی به کلیه مبادی ذیربط نمود.

برای جمع‌آوری اطلاعات مربوطه و مشخص شدن چگونگی ارتباط شهید صیاد با هوانیروز، به مراکز و قسمت‌های مختلفی مراجعه شد که از جمله آنها هیئت معارف جنگ شهید صیاد، پژوهشگاه شهید سپهبد علی صیاد شیرازی، عقیدتی سیاسی نزا و آجا، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، مجله صنایع هوایی، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه پاسداران، بنیاد شهید و ایثارگران انقلاب اسلامی، سازمان ایثارگران نزا، معارف جنگ پایگاه‌های تابعه هوانیروز و چندین مرکز و سازمان دیگر بوده است.

حاصل تلاش به عمل آمده، جمع‌آوری ده‌ها تصویر، فیلم، مقاله، ویژه‌نامه، مصاحبه و مانند آن بوده است که موجب شد تا دست‌اندرکاران به ادامه راه امیدوارتر و مصمم‌تر گردند.

یکی دیگر از فعالیت‌های مهم به عمل آمده که نقش اصلی را در اجرای همایش ایفا کرد، دعوت از پیشکسوتان هوانیروز بود. به ویژه پیشکسوتانی که در طول خدمت خود ارتباط نزدیکی با شهید صیاد به خصوص در مأموریت‌های مختلف و متعدد داشتند. برای تحقق این امر از پیشکسوتانی که ارتباط نزدیک با آن شهید داشتند دعوت به عمل آمد تا با حضور در معارف جنگ خاطرات خود را روایت کنند. حضور روزانه پیشکسوتان هوانیروز در معارف جنگ و همکاری نزدیک آنها برای مصاحبه که به صورت صوتی، تصویری ضبط می‌شد، شور حال دیگری را در ستاد هوانیروز ایجاد کرد.

خاطرات جمع‌آوری شده و مصاحبه‌های به عمل آمده که از دهها نفر انجام پذیرفت، بیانگر این واقعیت بود که شهید صیاد نه تنها در دوران جنگ تحمیلی و یا مسئله کردستان، بلکه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با کارکنان هوانیروز ارتباط معنوی داشته است. این ارتباط با شناختی که آن شهید بزرگوار از هوانیروز پیدا می‌کرد با پیروزی انقلاب اسلامی هر چه بیشتر تقویت گردید و پس از پیروزی انقلاب منشأ خیر و برکت بسیاری شد تا جایی که حاصل آن انجام نبردهای ماندگار، بر فراز کوه‌های سر به فلک کشیده کردستان در مبارزه با اشرار و ضد انقلاب بود که پس از آغاز جنگ تحمیلی ارتباط، بین شهید صیاد و دلیرمردان هوانیروز به اوج خود رسید.

با سپری شدن زمان، این باور هر چه بیشتر در دست‌اندرکاران برگزاری همایش تقویت شد که نقش شهید صیاد و هوانیروز از آنچه که تصور می‌رفت فراتر است و می‌تواند زمینه را برای برگزاری یک همایش معنوی و پر بار فراهم آورد.

آنچه که به تدریج از مستندات و روایات شاهدان بر صحنه به دست می‌آمد، همگی گویای این واقعیت بود که ارتباط شهید صیاد با هوانیروز به مراتب بسیار برتر و بالاتر از ارتباط یک فرمانده و یا یک مسئول با یک یگان نظامی بوده است. رفتار و برخورد صمیمی و دوستانه شهید صیاد با کارکنان هوانیروز با آن خصوصیات و ویژگی‌هایی که آن شهید داشت، تا جایی پیشرفت، که بسیاری از کارکنان و به خصوص خدمه پروازی را با اسم کوچکشان صدا می‌کرد و در مأموریت‌ها در کنارشان به سر می‌برد و با آنها زندگی می‌کرد و این مسئله نشان دهنده این حقیقت بود که شهید صیاد و هوانیروز دل به هم بسته بودند و آن شهید بزرگوار با ایجاد ارتباط معنوی و نزدیک با کارکنان هوانیروز که از سال‌های قبل از پیروزی انقلاب آغاز شده بود، موجب آن گردید که این یگان مهم و راهبردی را مهبیای اجرای حماسه آورترین و بزرگترین نبردهای تاریخ خود بنماید.

عملکرد هوانیروز در طول سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی اگرچه بخش مهمی از آن حاصل زحمات و تلاش کارکنان هوانیروز و مسئولان ذیربط آن از یک سو و ایمان و تعهد جوانان غیور این یگان منحصر به فرد در

نیروهای مسلح و ویژگی ذاتی آن از سوی دیگر محسوب می‌شد، ولی زمانی که در کنار شهید صیاد قرار گرفت تحول عظیمی را تجربه کرد.

در تمام سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی چه در نبردها و عملیات‌ها و چه در سایر حوادث و اتفاقاتی که در کشور رخ داد کمتر پیش آمد که هوانیروز نقش سرنوشت‌ساز در آن نداشته باشد و وظایف ذاتی خود را به بهترین شکل انجام نداده باشد تا جایی که بنابر یکی از فرمایشات زیبای شهید صیاد درباره هوانیروز به نقل از امیر ناصر آراسته مبنی بر اینکه: «هوانیروز تنها یگانی بود که در همه دوران دفاع مقدس هیچ‌گاه شکست نداشته است»، گویی که حق مطلب را ادا نموده است. زیرا هوانیروز همواره وظایف و مسئولیت‌های خود را به نحو احسن و به بهترین شکل انجام داده است. در این راه گروه زیادی از دل‌اورمردان هوانیروز نیز به فیض شهادت نایل گردیدند و دیگر در میان ما نیستند تا خاطرات خوب و زیبایشان را در ارتباط با آن شهید بزرگوار بیان کنند و آن‌ها نیز با صیاد دل‌ها برای همیشه تاریخ به اوج معرفت و عشق پر کشیدند. اما آن‌هایی که ماندند هم‌چنان سینه‌هایشان مملو از خاطرات بسیار ارزشمند از شهید صیاد و هوانیروز است.

فراهم شدن زمینه برگزاری همایش، فرصتی کم‌نظیر بود تا آن خاطرات ناب نیز از سینه‌ها خارج شود و به منصف ظهور درآید. از زمانی که موضوع برگزاری همایش مطرح شد، علی‌رغم همه موانع و مشکلاتی که در سر راه قرار داشت ولی به فضل الهی و به حرمت خون شهدا موانع و مشکلات یکی پس از دیگری برطرف گردید و دست‌اندرکاران برگزاری مراسم را بیش از پیش در برگزاری آن مصمم‌تر کرد. از جمع‌آوری مستندات، خاطرات و مقالات گرفته تا انجام کار میدانی و مراجعه به مراکز و سازمان‌های مختلف، از تزیینات ستاد هوانیروز تا آماده‌سازی سالن اجتماعات، مسجد، تالار و رفع نواقص موجود، همه و همه بیانگر آن بود که اراده و مشیت الهی بر آن تحقق یافته تا مراسم باشکوه هرچه تمام‌تر برگزار گردد. با وجود این‌که این دغدغه و نگرانی همواره وجود داشت که مبادا مراسم به خوبی و شایستگی برگزار نگردد و حق مطلب ادا نشود و شرمندگی آن باقی بماند، اما سنت الهی بر آن بوده و هست که هر جا نام شهادت چون کلمه‌ای الهی برتر و یا بالاتر باشد. این سنت خدشه‌ناپذیر است ولو اینکه مشکلات بسیاری بر سر راه قرار داشته باشد، کافی است نیت‌ها و عملکردها از سر صدق و پاکی استوار گردد.

ساعت به ۱۸:۳۰ که زمان آغاز مراسم بود به تدریج نزدیک می‌شد جنب‌وجوش خاصی در آن هوای گرم در ستاد هوانیروز آغاز گردید و همه مسئولان و دست‌اندرکاران پس از ماه‌ها تلاش و زحمت اینک با امیدواری و توکل بر خدا منتظر به بار نشستن نتایج زحمات حاصله بودند. با وجودی که برنامه‌ها بارها بررسی، مرور و تمرین شده بود، اما دل‌نگران منتظر آغاز مراسم بودند تا به نحو احسن به اجرا درآید و شرمنده شهدا نشوند. مسئولان ذیربط یکی پس از دیگری به همراه سایر مهمانان و پیشکسوتان به تدریج قدم به ستاد هوانیروز می‌گذاشتند و پس از ادای احترام به یادمان شهدا که در گوشه‌ای از میدان ایجاد شده بود، به سالن اجتماعات وارد می‌گردیدند. امیر سرتیپ آراسته، امیر سرتیپ سید حسام هاشمی، امیر

سرتیپ سید ناصر حسینی و دیگر دست‌اندرکاران هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» و سرانجام امیر سرتیپ پوردستان فرمانده محترم نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران قدم به ستاد نهادند. از طرف فرمانده هوانیروز و دیگر مسئولان مورد استقبال قرار گرفتند و سپس از گارد تشریفات سان دیدند و به رسم ادبی که از صفات نیک فرمانده محترم نزاجا می‌باشد فرد حاضر در میدان را مورد تفقد قراردادند. سپس به اتفاق همراهان با حضور در مقابل یادمان شهداء با ذکر فاتحه به روح پرفتوح همه شهداء به ویژه شهید صیاد و شهدای هوانیروز ادای احترام نمودند.

در حالی که ساعت حدود ۱۸:۳۰ را نشان می‌داد فرمانده محترم نزاجا و همراهان وارد سالن اجتماعات شدند و پس از دید و بازدید با سایر مهمانان حاضر در سالن، در جایگاه مستقر گردیدند.

مراسم طبق برنامه پیش‌بینی شده رأس ساعت ۱۸:۳۰ آغاز گردید. مجری برنامه آقای اکبری‌پویا پس از خوش-آمدگویی، فهرست برنامه را به استحضار حضار رسانید. حدود دو ساعت برنامه پیش‌بینی شده بود. اولین برنامه تلاوت قرآن کریم بود که آقای عبدالهی قاری برجسته ارتش جمهوری اسلامی ایران به همراه نماهنگی که در آن تصاویر پخش شده گویای ارتباط شهید صیاد و هوانیروز بود از طریق اتاق فرمان بر روی برد نمایش نمایان شد و صدای سرود در داخل سالن طنین انداز گردید. حاضرین در سالن به احترام پخش سرود ملی به پا خواستند و ادی احترام کردند. با پایان پخش سرود ملی، نماهنگ دیگری در ارتباط با شهید صیاد و هوانیروز پخش شد که مورد توجه حاضرین در سالن قرار گرفت. سالن اجتماعات که مزین به حضور مسئولان محترم، جمعی از خانواده‌های معزز و معظم شهداء، جانبازان، آزادگان و بسیاری از پیشکسوتان هوانیروز و سایر مهمانان مدعو بود، آماده برگزاری همایش گردید.

اولین برنامه نوبت به خیرمقدم میزبان همایش یعنی فرمانده محترم هوانیروز امیر سرتیپ ۲ خلبان یاری رسید که پس از دعوت از سوی مجری در جایگاه حاضر شد و طی سخنانی ضمن خیرمقدم به مهمانان و حاضرین در جلسه دلایل برگزاری همایش را با آنچه اتفاق افتاده بود به اختصار بیان کرد که مورد توجه حاضرین قرار گرفت. با پایان یافتن بیانات فرمانده محترم هوانیروز، مجری برنامه که هربار با ابیات زیبایی فضای سالن را برای اجرای برنامه بعد آماده می‌کرد، از امیر آراسته ریاست محترم هیئت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی دعوت به عمل آورد تا برای سخنرانی در جایگاه حضور بهم رسانند. امیر آراسته با بیانات زیبایی برآستی حق مطلب را ادا نمود و رابطه شهید صیاد و هوانیروز را با توجه به اینکه خود شاهد آن بود به نیکی تبیین نمود.

سپس نوبت به بیان خاطرات رسید. از آنجا که وقت جلسه محدود بود و برنامه با توجه به همزمانی ماه مبارک رمضان می‌بایستی تا وقت اذان مغرب خاتمه یابد، لذا به ناچار چند نفر از میان ده ها نفر برگزیده شدند تا گوشه‌هایی از خاطرات شهید صیاد و هوانیروز را بازگو کنند و آنچه را که در سینه ها مانده بود به سمع نظر حضار برسانند.

بدین ترتیب امیر سرتیپ ۲ خلبان فضل الله افشین، جناب سرهنگ خلبان سید حسن کاظمی، جناب سرهنگ خلبان علی تیموری، امیر سرتیپ ۲ خلبان کریم عابدی و سرانجام آقای مهدی صیاد شیرازی فرزند شهید بزرگوار با استقرار در جایگاه به ایراد سخن پرداختند و هر یک گوشه هایی از ناگفته های خاطرات شهید صیاد و هوانیروز را بیان کردند که مورد توجه حاضرین قرار گرفت.

پس از آن نماهنگی که مربوط به اقتدار هوایی هوانیروز در رژه روز بیست و نهم فروردین ماه سال ۹۲، سالروز ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروی زمینی ارتش به فرمان امام (ره) بود، در کنار مرقد امام برگزار گردید، پخش شد و سرانجام فرصت به امیر پوردستان فرمانده محترم نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران رسید، تا با بیانات گرم و همیشه شیوا، عمیق و عرفانی خود حاضرین را به فیض اکمل برساند.

با پایان یافتن سخنان فرمانده محترم نزاجا مراسم رونمایی از چهار کتاب مربوط به هوانیروز برگزار گردید. با دعوت فرمانده محترم هوانیروز و با حضور امیر پوردستان، امیر آراسته، امیر حسام هاشمی، حاج آقا آل هاشم، فرزند شهید صیاد و دیگر مسئولان از چهار کتاب به نام های نسیم رهایی نوشته خانم افسانه سادات میر حبیبی، باد سرخ نوشته نصرا... نارویی، فرشتگان آسمانی نوشته بهرام مرادی، هوانیروز نگاهی به گذشته، حال و آینده نوشته هوشنگ یاری رونمایی به عمل آمد که با تشویق حاضرین در سالن همایش همراه بود.

از آن جا که زمان برگزاری همایش با همه فراز و نشیب خود به سر آمده بود و اذان مغرب فرا رسید، لذا کلیه مهمانان برای اقامه نماز به مسجد ستاد دعوت شدند و پس از برگزاری نماز، مدعوین که به حرمت ماه مبارک رمضان روزه دار بودند به ضیافت افطاری در تالار هوانیروز دعوت گردیدند.

پس از صرف افطاری که در فضایی بسیار صمیمی، معنوی و دوستانه و با حضور همه مسئولان، مهمانان، جمعی از خانواده های معظم شهدا، جانبازان، آزادگان و پیشکسوتان هوانیروز برگزار شد، از کلیه عزیزانی که در برگزاری هرچه باشکوه تر مراسم تلاش کردند و با مصاحبه، ارسال فیلم، عکس، مقاله دست اندرکاران همایش را یاری رساندند، با اهدا لوح و هدیه ای به رسم یادبود تقدیر به عمل آمد و به کلیه شرکت کنندگان در همایش نیز بسته ای فرهنگی اهدا شد.

تودیع از مهمانان تا پاسی از شب ادامه داشت و بازار دید و بازدید پیشکسوتان بسیار گرم بود و بر گرمی هوای تابستان و معنویت ماه مبارک رمضان افزود. سرانجام مراسم به حول و قوه الهی و به حرمت خون شهدا با نظمی خوب و فضایی بسیار معنوی و پایانی شیرین به انتها رسید. چهره های رضایتمند و بشاش بسیاری از مهمانان به هنگام ترک محل، دغدغه ها را به آرامش تبدیل کرد و آنچه که در دل و ذهن باقی مانده بود، این بود که سر به آستان حق سایید و خدا را با همه وجود شاکر بود که یک بار دیگر به حرمت خون شهدا بندگان خطاکار خویش را عزت بخشید و دل های بسیاری را به هم نزدیک نمود و فضایل ماه رمضان را به درجه ی کمال خود رسانید.

آنچه در پیش‌رو ملاحظه می‌فرمایید گوشه‌هایی از برگزاری این همایش است که به صورت تصویر و متن تنظیم شده تا بتوان بخش‌هایی از آنچه که واقع شده را به سمع و نظر سایر عزیزان رسانید تا انشاءالله مفید واقع شود. هم چنین در ادامه، گوشه‌هایی از خاطرات دیگر پیشکسوتان هوانیروز با شهید صیاد درج گردید که به دلیل محدودیت زمانی همایش امکان آرایه آن‌ها نبوده است و در پایان نیز بخش‌هایی از خاطرات شهید صیاد از هوانیروز تقدیم می‌گردد.

معارف جنگ هوانیروز

سرهنگ آزاده و جانباز خلبان محمد ابراهیم باباجانی



بسمه تعالی

ترتیب و توالی برگزاری همایش شهید صیاد و هوانیروز در مورخه ۹۲/۴/۲۶ برابر با هشتم ماه مبارک رمضان

ردیف	عنوان برنامه	اجراءکننده	مدت زمان	زمان شروع و خاتمه برنامه
۱	گزارش و اعلام برنامه	توسط مجری	۵ دقیقه	۱۸۳۵-۱۸۳۰
۲	قرائت قرآن-سرود جمهوری اسلامی	قاری و کلیپ	۵ دقیقه	۱۸۴۰-۱۸۳۵
۳	اجرای کلیپ هوانیروز و شهید صیاد	اتاق فرمان	۵ دقیقه	۱۸۴۵-۱۸۴۰
۴	خیر مقدم توسط امیر فرماندهی هوانیروز	میزبان	۵ دقیقه	۱۸۵۰-۱۸۴۵
۵	اجرای کلیپ و دعوت از سخنران	مجری	۵ دقیقه	۱۸۵۵-۱۸۵۰
۶	اجرای سخنرانی	امیر ناصر آراسته	۱۵ دقیقه	۱۹۱۰-۱۸۵۵
۷	اجرای کلیپ و دعوت از ۵ نفر جهت بیان خاطرات	مجری	۵ دقیقه	۱۹۱۵-۱۹۱۰
۸	بیان خاطرات شهید صیاد و هوانیروز	توسط ۵ نفر	۵۰ دقیقه	۲۰۰۵-۱۹۱۵
۹	اجرای کلیپ و دعوت از سخنران	مجری	۵ دقیقه	۲۰۱۰-۲۰۰۵
۱۰	اجرای سخنرانی	امیر فرماندهی نزاجا	۱۵ دقیقه	۲۰۲۵-۲۰۱۰
۱۱	رونمایی از چهار کتاب	با حضور مسئولان در جایگاه	۱۰ دقیقه	۲۰۳۵-۲۰۲۵
۱۲	آماده شدن جهت اقامه نماز جماعت مغرب و عشاء	مسجد ستاد هوانیروز	۲۵ دقیقه	۲۱۰۰-۲۰۳۵
۱۳	صرف افطاری، پذیرایی از میهمانان و اهدای هدایا و بسته فرهنگی	تالار پذیرایی	۶۰ دقیقه	۲۲۰۰-۲۱۰۰



فراخوان مقاله،
خاطرات، عکس و فیلم



همایش

شهید صیاد و هوانیروز

هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران برگزار می کند



محورهای همایش:

- ۱- شهید صیاد و مستندات به کارگیری هوانیروز در عملیات های ۸ سال دفاع مقدس
- ۲- جمع آوری خاطرات بلند و کوتاه پیش کسوتان هوانیروز با شهید صیاد
- ۳- شهید صیاد و شهدای هوانیروز

آخرین مهلت ارسال: ۱۳۹۲/۳/۲۰



زمان اجرا: ۱۳۹۲/۴/۲۶

مکان: سالن اجتماعات ستاد هوانیروز

آدرس: تهران، اتوبان شهید بابائی، دفتر معارف جنگ هوانیروز، دبیرخانه همایش شهید صیاد و هوانیروز

کد پستی: ۱۶۹۸۶۳۳۱۱۱ تلفن تماس: ۰۲۱ - ۲۲۹۶۰۱۶۱



همایش شهید صیاد و هوانیروز

هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری
اسلامی ایران برگزار می کند



بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

حضور محترم

با عرض تبریک به مناسبت حلول ماه مبارک رمضان ، ماه میهمانی خدا و نزول قرآن کریم در نظر است همایش سپهبد شهید علی صیاد شیرازی و هوانیروز به منظور بزرگداشت مقام این شهید، شهدای هوانیروز و همچنین تجلیل از خانواده معظم شهدا و پیشکسوتان در ستاد هوانیروز برگزار گردد.

با احترام از جنابعالی دعوت بعمل می آید، با تشریف فرمایی در این همایش و صرف افطاری ما را مفتخر فرمایید.

فرمانده هوانیروز
سرتیپ دوم خلبان هوشنگ یاری

زمان حضور در سالن همایش: ساعت ۱۸:۱۵ مورخه: ۹۲/۴/۲۶
آدرس: نوبان، ضلع شمالی اتوبان شهید بابایی ستاد فرماندهی هوانیروز- سالن اجتماعات



**هوانیروز حقیقتاً تجسمی از چهره ها
و شخصیت های ایده آل در یک ارتش
عقیدتی اسلامی و فکری است.**



امیر سپهبد شهید علی صیاد شیرازی:



ما در نظامی زندگی می کنیم که بر آن ولایت حاکم است
و این ولایت هم جنبه داخلی دارد و هم جنبه بین المللی
و دور نمای وسیعی از جهان اسلام دارد و خود به خود
چون مسیر حکومت ما مسیری است که در مسیر احکام
الهی به پیش می رود، لذا توسعه هایی که می خواهد
در این مسیر تحقق پیدا کند در ابعاد مختلف اقتصادی
اجتماعی، سیاسی و... باید نشأت گرفته از همین
مرکزیت ولایت باشد.



بروردگارا!
رفتن در دست توست ،
من نمی دانم چه موقع خواهیم رفت ،
ولی می دانم که از تو باید بخواهم
مرا در رکاب امام زمانت قرار دهی
و آنقدر با دشمنان قسم خورده دینت
بجنگم تا به فیض شهادت برسم .
امیر سپهبد ، شهید ، علی صیاد شیرازی

بیانات سرتیپ دوم ستاد خلبان هوشنگ یاری فرمانده هوانیروز

تشکر از مهمانان ارجمند

ضمن آرزوی قبولی طاعات و عبادات تمامی سروران گرامی، از طرف تمام همکارانم در هوانیروز خدمت همه سروران گرامی مخصوصاً خانواده‌ی معزز شهداء، جانبازان، آزادگان عزیز، پیشکسوتانی که در جلسه شرف حضور دارند، سلام و خیر مقدم عرض می‌نمایم و همچنین عرض خیرمقدم خدمت هم‌رزمان و یاران همیشگی شهید صیاد (امیر آراسته و امیر هاشمی) و عرض خیرمقدم ویژه‌ای دارم خدمت امیر فرماندهی معزز و محبوب و ولایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران امیر پوردستان که انصافاً ما را با آغوش باز همواره پذیرا هستند و ارتقاء رزمی هوانیروز بدون تعارف مدیون عنایات خاصه ایشان و معاونت‌های محترم نیرو و سلسله مراتب است.

امروز برای همه‌ی ما و مخصوصاً هوانیروز روز خوبی است. به همین خاطر خداوند را شاکریم که فرصتی ایجاد شد تا این شهید بزرگوار و دیگر شهداء و اقداماتی که هوانیروز در طول این مدت داشته را یاد کنیم. شهید صیاد بدون هیچ اغراقی یک اسوه و الگوی واقعی است، ایشان کسی هستند که از جهات مختلف (شخصیتی، نظامی، اخلاقی، وقت‌شناسی، تدین، ولایت مداری و دیگر جنبه‌ها) دارای حرف و اثر هستند. از طرف دیگر هم، هوانیروز که حتی از قبل از انقلاب، پس از انقلاب، در مسئله کردستان و آذربایجان غربی، ۸ سال دفاع مقدس، دوران سازندگی، عملیات‌های مردم‌یاری کارنامه درخشانی دارد؛ ارتباط نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند. به همین خاطر صحبت کردن از این دو مقوله مطمئناً موجب خیر و برکت بسیار است.

وجود ناگفته‌های زیاد

در اوایل انقلاب رسانه، برای ثبت و ضبط این موارد به این گستردگی نبود. بنابراین اعتقاد بر این است که لایه‌ها و گنجینه‌های پنهان زیادی وجود دارد که در آن زمان گفته نشده و ثبت و ضبط نشده است. وجود این‌گونه همایش‌ها باعث پی بردن ما به بعضی از این لایه‌های پنهان می‌شود. از امیر آراسته عزیز و امیر حسام هاشمی که جرقه این حرکت را ایجاد کردند، امیر پوردستان که حمایت کامل را از برگزاری این همایش به عمل آوردند، و تمامی پیشکسوتان و همکارانم در گروه معارف جنگ که انصافاً زحمت زیادی کشیده‌اند تشکر می‌کنم.

برای برگزاری هرچه باشکوه‌تر همایش با بیش از ۱۰۰ نفر از پیشکسوتان که ارتباط با شهید صیاد داشتند تماس گرفته شد که حدود ۳۰ نفر از این عزیزان خاطرات خودشان را از طرق مختلف بیان کردند. اما این کامل نیست، این ابتدای کار است و ضرورت دارد که این کار تداوم پیدا کند تا بتوان به کمک معارف جنگ، اسناد بیشتری را برای استفاده آیندگان ثبت و ضبط نمود.

بسیاری از آثار و خاطرات در ذهن و وجود پاک شهدای ما بود که رفتند. به امید خدا باید از اینگونه فرصت‌ها حداکثر استفاده را برد. همان‌طور که هوانیروزی‌ها در گذشته ممتاز و قهرمانانه عمل کرده‌اند، بازماندگان آن‌ها در هوانیروز هم از آنان الگو گرفتند و مطمئناً در آینده، در ابعاد مختلف عملیاتی، لجستیکی، آموزشی، فناوری و نیروی انسانی حرف‌هایی برای گفتن خواهند داشت. از تمامی عزیزان خواستار کمک هستیم.

عملیات ویژه‌ای برای اولین بار

برای اولین بار در طول تاریخ، هوانیروز امسال عملیات پرواز جمع ناوبری (formation- navigation) در دو استان قم و تهران در رژه هوایی ۲۹ فروردین انجام داد.

رونمایی شبیه‌ساز

همچنین شبیه‌ساز بالگرد ۲۱۴ کاملاً متحرک (full motion) پایه متحرک با دست مبارک امیر فرماندهی نزاچا رونمایی شد. بعد از کشور سازنده بالگرد، اولین کشوری که از این فناوری استفاده می‌کند، هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران است. در سایر موارد، مطمئن باشید، هوانیروز همان‌طور که در گذشته پا در رکاب بود و در همه جا حضور داشت، به امید خدا در آینده هم گوش به فرمان سلسله مراتب خواهد بود تا در موارد مورد نیاز حضور پیدا کند و به مأموریت‌های خودش جامه عمل بپوشاند.

امیر یاری:

* صیاد بدون هیچ اغراقی یک اسوه و الگوی واقعی است. ایشان کسی هستند که از جهات مختلف دارای حرف و اثر هستند.

* هوانیروز همان‌طور که در گذشته پا در رکاب بود و در همه جا حضور داشت، به امید خدا در آینده هم گوش به فرمان سلسله مراتب خواهد بود.





مشروح کامل متن بیانات امیر سرتیپ ناصر آراسته در همایش شهید صیاد شیرازی

تشکر و یاد شهدا

الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله

۱- والصلوه والسلام علی خیر خلقه، اشرف الانبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد و آله الطیبین الطاهرین الخیرین الفاضلین

۲- تقدیم به آستان شهیدان اسلام، انقلاب اسلامی، دفاع مقدس، خصوصاً شهدای ارتش جمهوری اسلامی ایران و بویژه شهدای سرافراز هوانیروز قهرمان و تقدیم به امیرالشهدای نیروهای مسلح شهید سپهبد صیاد شیرازی و جهت خشنودی روح مطهر پدر شهیدان حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) و برای سلامتی و طول عمر باعزت مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) صلوات.

با آرزوی قبولی طاعات و عبادات مومنین بویژه شما عزیزان هم‌رزم و حاضر در جلسه در این ماه پربرکت و مغفرت.

۳- ابتدا تشکر می‌کنم از سامانه فرماندهی و ستاد و کارکنان هوانیروز بویژه فرماندهی متشرع، انفلابی و پرتلاش هوانیروز، امیر یاری و همینطور برادر عزیزم حاج آقا غفاری این روحانی مخلص و دلسوز، سامانه پرتلاش و هوشیار حفاظت هوانیروز و گروه دلسوز و پرتلاش و مخلص معارف جنگ در هوانیروز که در برپایی این همایش زحمت فراوان متقبل شدند. از همه سپاسگزارم.

از همه شما عزیزان که به دعوت هوانیروز آمدید و از فرماندهی دل‌آور، خستگی‌ناپذیر، متدین، انقلابی و فاضل نزاچا امیر پوردستان که برای این امر همایش همت گماشتند و خود هم حضور یافتند، و خانواده شهدا و جانبازان و ایثارگران و خانواده مکرم شهید عزیز صیاد شیرازی که شاه بیت این غزل حضور هستند سپاسگزارم.

هوانیروز مصداق آیه شریفه ...

۴- محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم (آیه ۲۹ سوره مبارکه فتح)

باید بگویم هوانیروز والذین معه است و از مصادیق این آیه شریفه است.

وقتی برای اولین بار در بحبوحه نبرد خونین با ضدانقلاب، اولین گروه اعزامی کمک را با ناباوری و در زیر رگبار گلوله و ترکش و زوزه خمپاره و در حلقه محاصره ما، در کنارمان در جاده بانه و سردشت پیاده کرد و یا وقتی با چشم خود شاهد نابودی زره‌پوش و تانک و خودروها و سنگرهای دشمن و صدامیان، توسط او بودم باور و نگرشی در من ایجاد شد که از آن به بعد دیگر صدا و جسمش برای من یک ماشین پرنده با بال‌های گردان و یا یک تکنولوژی هوائی نبود.

دیگر در قلب و جانم چنین حک شده بود که هوانیروز برای ما رزمندگان و امت اسلامی ایران امید بود و رحمت، فتح بود و نصرت، و برای دشمنان ایران اسلامی عذاب بود و شدت، مرگ بود و هلاکت، یعنی تفسیر و ترجمه آیات قرآن بویژه آیه‌ای که تلاوت شد.

۵- از آن به بعد صدای بالگرد برایم صدای پرنده آهنین بال نیست بلکه صدای پرواز شهید شیروودی، سهیلیان و آسیایی در ملکوت است، دیگر دیدن بالگرد دیدن یک ماشین پرنده نیست که دیدن سیمای نورانی و مصمم شهید کشوری، شهید وطن‌پور و شهید سجادی و تمامی شهیدان هوانیروز در پهنه آسمان برایم تداعی می‌کند. برای من دیگر بالگرد جسم بی‌روح نیست، روح دارد، جان دارد، نفس می‌کشد، عشق می‌ورزد و با دشمنان خدا قهر کوبنده دارد، آیت عشق و همزمان صاعقه عذاب است زیرا که خلبان و کروی پرواز درون آن چنین هستند.

۶- دیگر این وسیله منهدم نمی‌شود که شهید می‌شود، زمین‌گیر نمی‌شود که همیشه در پرواز است، هوانیروز در آسمان قلب و ذهن ایرانیان، امام و رهبری، همواره در اوج عزت حضور دارد و بر تارک خونبار و البته پرافتخار انقلاب، دفاع مقدس و مردم‌یاری و مبارزه با اشرار می‌درخشد.

۷- از صفحه ۳۹ تا ۴۱ را بخوانید فقط سه صفحه است تحت عنوان صدایش صدای عشق بود به فهرست مراجعه کنید آنرا می‌یابید، در کتاب این زمین در آن زمانه که به شما هدیه می‌شود لذا بیش از این وقت شما عزیزان را با تبیین نظرات خودم در مورد هوانیروز نمی‌گیرم دیدگاه من را بصورت فشرده در آن سه صفحه بخوانید.

هوانیروز از منظر شهید صیاد

چون عنوان همایش: شهید صیاد شیرازی و هوانیروز است من در این قسمت از صحبت‌هایم سعی می‌کنم هوانیروز را از منظر شهید صیاد بیان نمایم:

من معتقدم هیچکدام از فرماندهان نیروهای مسلح بویژه در زمان دفاع مقدس به اندازه شهید عزیزمان صیاد شیرازی شناخت کامل از هوانیروز نداشته‌اند و با هوانیروز عجین نبوده‌اند و هیچ فرماندهی هم‌چون ایشان از هوانیروز بهره ننگرفته است، البته شناخت صیاد عزیز از هوانیروز به قبل از انقلاب و خدمت وی در اصفهان و حشر و نشر با عزیزان هوانیروزی اصفهان برمی‌گردد و نقطه عطف اولیه آن در همراهی با شهید چمران در کردستان در کنار خلبان عزیزمان امیر عابدی متجلی می‌شود.

شهید صیاد عزیز به دلیل تدین، تفکر انقلابی، شجاعت و دانش و هوشمندی خود و از طرفی وقوف بر ایمان، مهارت و تخصص و شهادت طلبی عزیزان هوانیروز توانست از هوانیروز بهره مناسب را داشته باشد.

الف- او در تمام مراحل رزم زمینی از قبیل شناسایی با رزم، حرکت برای اخذ تماس، رزم نزدیک و انهدام نیرو، پاکسازی و تصرف هدف، استفاده از موفقیت و تعاقب، شرکت مؤثر در پاتک‌ها، سد پیشروی دشمن، هوانیروز را چون یک لشکر پیاده و زرهی تک ور بکار گرفت و عملیات‌های طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس گواه این ادعاست.

ب- هوانیروز و کارکنانش با علم، عشق و اخلاق و مدیریت و فرماندهی سلسله مراتب خود در تحت فرماندهی و مدیریت همراه با درایت، خلوص و شجاعت صیاد مأموریت‌هایی را در جابجایی نفرات، مهمات و مجروحین، شهدا، تأمین ستون‌های زمینی بصورت جلو دار، پهلو دار، عقب‌دار، گشت شناسایی در ارتفاع پست، گشتی رزمی، انهدام دقیق سنگرها و استحکامات و نفرات مجتمع دشمن، در انقلاب و دفاع مقدس انجام داد و در همه هم درخسید در و شاهد این ادعا کلیه عملیات‌های برون مرزی هوانیروز و عملیات در شمال غرب در مبارزه با ضد انقلاب و نقطه اوج آن عملیات مرصاد و نابودی منافقین از خدا بی‌خبر بود.

ج- شهید صیاد هوانیروز را اعم از افسر، درجه‌دار، کارمند و همافر، یگانی انقلابی، عالم صبور و شجاع می‌دانست و این امور را از همکاری با انقلابیون هوانیروز از قبل از انقلاب به همکاری هوانیروز با شهید چمران، و مبارزات دلاورانه هوانیروز در ایام غربت و مظلومیت نیروی زمینی در روزهای اول جنگ و سد پیشروی دشمن در غرب و قبل از تصدی فرماندهی نیروی زمینی تجربه کرده بود.

د- شهید صیاد با بینش و تجربه یک افسر رنجر و تکاور با اعتماد به مهارت و شجاعت کارکنان هوانیروز توانست در سخت‌ترین شرایط رزمی از نظر جو، زمین و دشمن از هوانیروز بهره گیرد و هوانیروزیان چون تکاوران زمینی عمل کردند البته اعتماد و اعتقاد عزیزان هوانیروز به شهید صیاد، اجرای این امر را تسهیل می‌کرد اولین عملیات شبانه هوانیروز با امکانات آن روز در عملیات بدر و عملیات‌های سخت شمال غرب گواه این حرف است.

ه- شهید صیاد اولین فرماندهی بود که با توجه به قابلیت و شایستگی هوانیروز، از این یگان ارزشمند به خوبی در جنگ‌های چریکی، تأمین شهرها، نبرد منظم، نبرد شبانه، نبرد روزانه، تأمین مناطق تجمع و صحنه نبرد زمینی آن هم زیر دید و تیر هواپیماهای دشمن و آتش توپخانه و موشک‌های دشمن بهره گرفت که این امر حاصل دانش طرح‌ریزی عزیزان هوانیروز و شجاعت و ایثار کارکنان هوانیروز و دقت و هوشمندی و اعتماد شهید صیاد به این یگان و توکل او به خداوند بود.

و- شهید صیاد بیش از هر فرماندهی در هوانیروز حضور داشت چه در پایگاه‌ها و چه در دسک‌های هوانیروز و در پدهای هلی‌کوپتر و یا در محل تجمع بالگردها و هوانیروزیان در مناطق عملیاتی و به جرأت می‌توان گفت حضور او در جمع کارکنان در یگان‌های هوانیروز اگر بیشتر از حضور او در لشکرها و تیپ‌های مستقل نبوده کمتر هم نبوده است. لذا وی مقدرات، محدودیت‌ها، مشخصات و مختصات انواع پرنده‌ها را به خوبی می‌شناخت و همینطور از توانایی‌ها و روحیات

کارکنان هوانیروز نیز بخوبی مطلع بود و دوستان بسیار زیاد صمیمی و مورد وثوق در بین هوانیروزیان داشت، و به این دلیل به فراتر از خط قرمزهای آئین‌نامه‌ای مقدورات و محدودیت‌های پرنده‌ها که در آئین‌نامه‌ها بصورت علمی و رسمی تصریح شده وقوف داشت یعنی به این امور بصورت عملی آشنایی کامل داشت. مثلاً اگر می‌گوئیم این تیربار نواخت علمی‌اش ایکس عدد و نواخت تیر عملی آن ایگرگ عدد تیر است، صیاد این بحث علمی و عملی را با پرنده‌ها تجربه کرده و خوب می‌دانست و عالی بهره می‌گرفت. زیرا او از پرنده‌ها، کادر پروازی، یگان‌ها و نفرات تعمیراتی، خدمات زمینی و عناصر مهماتی هوانیروز شناخت دقیق و عمیق داشت، صیاد در زمین، در آسمان و در مهلکه‌های خطر دوشادوش هوانیروزیان بود، بدر و مرصاد گواه این ادعاست.

ز- اعتقاد شهید صیاد به حضور هوانیروز در کلیه عملیات‌ها، اعتقادی راسخ، حتمی و یقینی بود لذا شما هیچ عملیاتی را نخواهید یافت که او در آن فرماندهی و یا حضور داشته‌باشد و پیوست هوانیروز در طرح و دستور عملیاتی آن عملیات ضمیمه نباشد و یا هوانیروز اقدامی معمول نداشته باشد.

یعنی شهید صیاد در هیچ عملیاتی هوانیروز را مورد غفلت قرار نداده است و در تمام برآوردها و طرح‌ریزی‌ها و جلسات و مباحثات عملیاتی، فرمانده و یا فرماندهان هوانیروز از عناصر مسئول و مؤثری بودند که در کنارش حضور داشتند.

ح- شهید صیاد معتقد بود: ما در عملیات‌های مختلف زمینی، چه در آفند و چه در پدافند ناکامی، عدم‌الفتح و یا شکست داشته‌ایم ولی به صراحت بیان می‌داشت که: هوانیروز در هیچ کدام از مأموریت‌هایش ناکامی و عدم موفقیت و یا شکست نداشته است. او معتقد بود هوانیروز در طراحی عملیات خود و در اجرا همیشه بدون شکست بوده است و این را من بارها از زبان آن شهید شنیده بودم که البته به نظر من شهید صیاد در بهره‌برداری اینگونه‌ای از هوانیروز (بدون شکست و همواره موفق) نقش اساسی و محوری داشته‌است.

ط- اگر در آئین‌نامه‌ها و روش‌ها و رویه‌ها، یک لشکر و یا یک تیپ مستقل یا پایگاه‌های هوایی، دریایی و پایگاه‌های هوانیروز بدلیل استعداد مادی و معنوی سازمانی، آتش‌های سازمانی و پشتیبانی، وسعت و عمق میدان عمل، یک یگان راهبردی تلقی می‌شوند، در نگرش شهید عزیزمان صیاد شیرازی در خصوص هوانیروز نگاه راهبردی عمیق‌تر بود یعنی ایشان یک پرنده هوانیروز و گروه پروازی آن را یگان راهبردی و نفرات راهبردی تلقی می‌نمود.

ی- شهید صیاد در مواقع بسیاری یک پرنده هوانیروز مثلاً ۲۱۴، شنوک و یا جت فالکن را بعنوان قرارگاه کربلا، قرارگاه تاکتیکی نیروی زمینی و یا قرارگاه فرمانده صحنه عملیات مورد استفاده قرار می‌داد و برآورد و سپس اتخاذ تصمیمات کلان راهبردی و سرنوشت‌ساز را در داخل آن معمول می‌داشت و عملیات مرصاد و قادر از جمله این موارد است.

ک- شهید صیاد عزیز با درایت، همت و شجاعت خود و از طرفی ایثار، دانش، خلوص و شجاعت هوانیروز توانست مشت آتشین هوانیروز را با دستانی بلند به عمق خاک دشمن پرتاب کند و این مشت آتشین بسیار فراتر از حد نصابها و خط قرمزهای آئین‌نامه‌ای بصورت دشمن کوبیده شد. بدر، خیبر، کربلاها و والفجرها از مصادیق این امر بودند.

آری هوانیروز و صیاد دو مصرع از یک شعر حماسی و همزمان یک بیت از یک غزل عارفانه‌اند که صدای عشق را در آسمان قلوب این ملت طنین‌انداز کرده و جاودانه نموده‌اند.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

تا وقتی ایران اسلامی هست که هست و تا وقتی ارتش و نام صیاد هست که هست، نام هوانیروز هست که هست، صدای عشق ماندنی است، صدای صیاد، صدای شیروودی، صدای کشوری، صدای جانبازان و ایثارگران هوانیروز و نام هوانیروز در فضای ایران اسلامی جاودانه است و صدای موتور و ملخ پرنده‌های هوانیروز با صدای تپش قلوب عاشق کروی پروازی و کارکنان تعمیراتی و زمینی هوانیروز عجین و ماندنی است.

جهت علو درجات شهدا به ویژه شهید صیاد و شهدای هوانیروز، شادی روح حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) و برای سلامتی و طول عمر با عزت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) صلوات.

امیر آراسته:

* دیدن بالگرد دید یک ماشین پرنده نیست که دیدن سیمای نورانی و مصمم شهید کشوری، شهید شیروودی، شهید وطن-پور، شهید سهیلیان و تمامی شهدای هوانیروز را در پهنه آسمان برایم تداعی می‌کند. برایم بالگرد دیگر یک جسم بی‌روح نیست بلکه روح دارد، عشق می‌ورزد و با دشمنان خدا قهر کوبنده دارد.

* شهید صیاد در هیچ عملیاتی هوانیروز را مورد غفلت قرار نداده است و در تمام برآوردها و طرح‌ریزی‌ها و جلسات و مباحثات عملیاتی، فرمانده و یا فرماندهان هوانیروز از عناصر مسئول و مؤثری بودند که در کنارش حضور داشتند.

* اعتقاد شهید صیاد به حضور هوانیروز در کلیه عملیات‌ها، اعتقادی راسخ، حتمی و یقینی بود. لذا شما هیچ عملیاتی را نخواهید یافت که او در آن فرماندهی و یا حضور نداشته باشد ولی پیوست هوانیروز در طرح و دستور عملیاتی آن عملیات ضمیمه نباشد و یا هوانیروز اقدامی معمول نداشته باشد.





امیر سرتیپ صیاد شیرازی و جمعی از فرماندهان و خلبانان عملیات طریق القدس در منطقه الله اکبر
سرهنگ خلبان قضاة - سرهنگ خلبان ملکوتی - کارمند رفیع زاده
امیر بختیاری در عکس حضور دارند.



خاطرات امیر سرتیپ دوم خلبان فضل‌ال... افشین از پیشکسوتان هوانیروز^۱

خاطراتی که کسی از آنها اطلاعی ندارد

در این جمع افرادی هستند که خاطرات زیادی با شهید صیاد دارند (همرزمان، خانواده و...) اما من خاطراتی با ایشان دارم که هیچکس از آنها اطلاع ندارد. شما صیاد را بعد از جنگ شناختید، صیاد من، صیاد قبل از انقلاب است، صیاد من برای زمان سروانی اوست، برای زمانی است که وقتی به خانه‌ی ما آمدند پسرشان آقا مهدی یک‌ونیم ساله بود. من در هوانیروز بودم و شهید صیاد در مرکز توپخانه، من در آن زمان خلبان هواپیمای سسنا بودم، من چون توپچی هم بودم از هوانیروز برای تدریس به مرکز توپخانه رفتم و چگونگی هدفکشی با هواپیمای سسنا را برای توپچی‌ها بیان می‌کردم. در آن زمان ضدهوایی جزئی از توپخانه بود و با توجه به اینکه شهید صیاد در مرکز توپخانه بود زمینه‌آشنایی اولیه با ایشان فراهم آمد.

از همان زمان با ضد اطلاعات هوانیروز هم درگیری زیادی داشتم. رابطه‌ی من و شهید صیاد داشت صمیمی‌تر می‌شد. شهید صیاد فکر روشن و بازی داشت، بسیار بینا و دوراندیش بود. سریع و درست تصمیم می‌گرفت. یک‌روز به من گفت: «ما باید کاری بکنیم.» پرسیدم: چه کاری؟ گفت: «باید ارتش را یک تغییری بدهیم.» ضد اطلاعات ارتش آن زمان بسیار فعال بود. نامجو هم بود. صیاد گفت: «تو در هوانیروز من در مرکز توپخانه و نامجو هم در تهران یک مثلث تشکیل بدهیم. هرکدام دو نفر از آن‌هایی را که می‌شناسیم پیدا کنیم. یعنی وضعیت حکومت شاه و ارتش را برایش باز کنیم.»

نوارهای سخنرانی امام

هرکدام از ما این کار را شروع کردیم و به صورت هرمی پیش رفتیم. همسر من هم در این راه با ما همکاری می‌کرد. همسر نوارهای سخنرانی امام را در خانه‌های سازمانی ۸۶ دستگاه اصفهان تکثیر می‌کرد. البته من خودم در خانه‌های سازمانی نبودم و برادرهای همسر (شهید سید احمد شاهرخ آذین و برادرش سید محمود شاهرخ آذین) در آن‌جا زندگی می‌کردند. هرشب این نوارها را پشت در خانه‌ها می‌گذاشت و برمی‌گشت. در هوانیروز بیشتر ارتباط من با افسران وظیفه بود. اعلامیه‌های امام از طریق حاج‌آقا طاهری و با کمک شهید صیاد به ما می‌رسید و من در کیفم می‌گذاشتم و در بین افسران وظیفه آن را پخش می‌کردند (افسران مرکز آموزش). بنده را از فرماندهی گردان هجومی به افسر آموزش رکن سوم پایگاه تنزل مقام دادند.

۱. متولد ۱۳۱۸ در نجف‌آباد، اسنخدا ۱۳۳۸، در سال ۱۳۶۸ بازنشسته شد. مشاغل: فرمانده گردان هجومی پایگاه اصفهان، معاون نیروی انسانی هوانیروز

یک روز در رکن سوم بودم و اعلامیه‌ها در کیفم بود، دیدم ضد اطلاعات در دفتر ماست. نامه‌های به‌کلی سری که از رده‌های بالا می‌آمد را من می‌دیدم. دیدم کیف من نیست. منتظر برخورد ضد اطلاعات بودم. دیدم یکی از افرادی که جزء هرم ما بود کیف را برداشته و به مرکز توپخانه برده بود. آن روز نجات پیدا کردم اما همکاری با شهید صیاد تا پیروزی انقلاب هم‌چنان ادامه داشت.

پس از پیروزی انقلاب در مسئله کردستان قرار بود در پادگان سنندج من، شهید صیاد و بارزانی روز جمعه جلسه‌ای داشته باشیم. روز پنج‌شنبه که من در اهواز بودم صیاد با من تماس گرفت و خواست تا سریعاً به سنندج بروم. روز پنج‌شنبه جلسه را برگزار کردیم.

مأموریت مخفی در خاک دشمن

یک بار شهید صیاد مرا خواستند و به من گفتند: «نقطه‌ای در غرب وجود دارد از آنجا یک خط مستقیم است تا عراق (کنار بغداد). در آن مکان یک سپاهی داخل یک چادر نشسته است. تو هم کنار آن بمان. فقط از این قضیه من (شهید صیاد)، تو (افشین)، آن سپاهی و محسن رضایی خبر دارند. کس دیگری خبر ندارد» ۱۵ روزی در آنجا بودیم. شهید صیاد خبر داد که برگردیم. قرار بود سپاه و هوانیروز در آنجا عمل کنند و ما نیرو را به کنار بغداد ببریم و عملیات انجام بشود که البته این عملیات صورت نگرفت، ولی موجب شد تا ارتباط من با شهید صیاد هر روز بیشتر شود.

پروازهای شناسایی با صیاد

در همان ماه‌های اول پیروزی انقلاب هر بار که شهید صیاد به منطقه می‌آمد و من هم در منطقه بودم پروازهای شناسایی را با من انجام می‌داد، تا جایی که خیلی از مسایل محرمانه را برای تبادل نظر با من در میان می‌گذاشت. در تاریخ ۵۹/۶/۳ از سوی شهید صیاد شیرازی به عنوان فرمانده پایگاه پشتیبانی عمومی اصفهان معرفی شدم و در تمام مدت حدود دو سالی که فرمانده پایگاه بودم از نزدیک با شهید صیاد ارتباط داشتم و در مأموریت‌های مختلف در کنار ایشان شرکت کردم. بعد هم به عنوان معاون پرسنلی هوانیروز منصوب شدم که تا سال ۱۳۶۶ ادامه داشت.

خواب یک دختر مؤمنه

رفته رفته مسایل کاری بین من و شهید صیاد فاصله انداخت. جنگ که تمام شد من هم بازنشسته شدم. در سال‌های بعد از جنگ من ارتباطی با شهید صیاد نداشتم تا اینکه باخبر شدم صیاد به شهادت رسیده است. اما به تشییع جنازه‌اش نرفتم تا اینکه مدتی گذشت و یک روز یکی از شاگردان آقای قاضی بنام آقای نجابت که در شیراز زندگی می‌کرد به من خبر داد که او یک نوه دختری دارد بسیار مومن و متدین و حجاب او پوشیه بود بطوری که هیچ‌کس حتی صورتش را هم ندیده بود. او گفت که یک شب شهید صیاد را در خواب دیده که به او گفته بود به افشین بگو چرا به تشییع جنازه من

نیامده است. من چشم به راه او بودم. این حرف مرا لرزاند و به خود آورد چون هیچ کس نمی دانست من به تشییع جنازه آن شهید نرفته‌ام، بلافاصله به بهشت‌زهرا رفته و سر مزارش نشستم و از او حلالیت طلبیدم.

امیر افشین:

* شهید صیاد فکر روشن و بازی داشت، بسیار بینا و دوراندیش بود. سریع و درست تصمیم می‌گرفت .

* شهید صیاد از پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با کارکنان هوانیروز ارتباط معنوی داشت.







سرزمینهای داغ خوزستان و گردنه های برافراشته کردستان
سالها شاهد آمادگی و فداکاری این انسان پاک نهاد و شجاع بود
مقام معظم رهبری (مد ظله العالی)

سپهبد شهید علی صبیاد شیرازی و هو انیروز



خاطرات جناب سرهنگ فنی هوایی سید حسن کاظمی از پیشکسوتان هوانیروز^۱

اولین آشنایی

بنده افتخار آشنایی با شهید صیاد را از زمان انقلاب دارم. هنگامی که انقلاب پیروز شد در اصفهان هر پایگاه یک شورایی داشت تا به وضعیت پرسنل سر و سامانی بدهد. دو سه روزی از انقلاب گذشته بود که گفتند از هر پایگاه یک نفر برای حفظ و حراست از استان به شورای تأمین استان بیاید. من از طرف گروه پشتیبانی عمومی اصفهان به این شورا اعزام شدم. شهید صیاد هم از مرکز توپخانه در آن جلسه حضور داشتند. (مهندس غرضی و هم بودند). مسئولیت حفاظت استان را به پایگاه‌های مختلف دادند. در آن جلسات از طریق دوستان، با شهید صیاد و شخصیت و مرامشان بیشتر آشنا شدم. ایشان مرا سید خطاب می‌کردند. بعد از مدتی امیر افشین به ما گفتند: شهید صیاد گویا اتفاقی برایشان افتاده است و در شهرکرد بستری هستند. بلافاصله به شهرکرد برای عیادت ایشان رفتیم. این عیادت آشنایی ما را بیشتر کرد.

ما افسران فنی اولین کسانی بودیم که به مناطق جنگی جهت تعیین محل استقرار اعزام می‌شدیم و آخرین نفر هم برمی‌گشتیم. به همین خاطر با دفتر فرماندهی قرارگاه نذاجا ارتباط بیشتری داشتیم. در بیشتر عملیات‌هایی که حضور داشتیم افتخار مباشرت و همراهی با شهید صیاد را پیدا کردم. ایشان به کارکنان فنی زیاد محبت داشتند. در تمام زمینه‌های خاص سؤال می‌کردند و گاهی اوقات خواستار تشریح مشکلات فنی بودند. شهید صیاد وقت‌شناس بودند (مخصوصاً در وقت نماز). موقعی که در قرارگاه ایشان دست به حوله می‌شدند مشخص می‌شد که چند دقیقه بعد وقت اذان است و بقیه به تبعیت از ایشان بلند می‌شدند و خود را برای اقامه نماز آماده می‌کردند.

خاطره عملیات خیبر

یکی دیگر از خاطراتم با شهید صیاد مربوط به عملیات خیبر می‌باشد. در عملیات خیبر یک فروند بالگرد شنوک به داخل هور سقوط کرده بود. خلبان بالگرد گزارش داد که بالگرد در حال فرورفتن به زیر آب است. فرمانده هوانیروز امیر جلالی دستور داد به هر وسیله ممکن بالگرد از داخل آب بیرون کشیده شود. بلافاصله از طریق قرارگاه نوح با یک قایق به سمت بالگرد رفتیم. نزدیک عید بود و هوا کاملاً سرد. تصمیم گرفتیم ابتدا قطعات مختلف را باز کنیم. مجبور شدیم تا زانو داخل آب برویم. اما باز کردن قطعات کار ساده‌ای در آن شرایط نبود. راننده قایق که جوان کم سن و سالی بود به ما گفت شما به پشت من سوار شوید و قطعات را باز کنید. ما هم چاره‌ای جز این نداشتیم. در بازگشت موضوع را به فرمانده هوانیروز گزارش دادم. در همین موقع شهید صیاد هم وارد قرارگاه شد. فرمانده هوانیروز به ایشان گفت ببینید بچه‌های ما

۱. متولد ۱۳۳۱ در تهران، سال ۱۳۵۰ استخدام، سال ۱۳۸۰ بازنشسته.

مشاعر: سرپرست نگهداری جنگ‌افزار، بازرس فنی هلی‌کوپتر ۲۰۵، رئیس اداره آماد و تعمیر و نگهداری، مدیر آماد فنی هوایی ستاد.

چه می‌گویند؟ من هم جریان را برای شهید صیاد تعریف کردم. صیاد با شنیدن این مطلب بسیار متاثر و منقلب شد و نتوانست جلوی اشک‌هایی که بر گونه‌اش جاری شده بود را بگیرد.

خاطره عملیات بیت‌المقدس

در عملیات بیت‌المقدس قرارگاه ما داخل صنایع فولاد اهواز بود. شهید صیاد سرزده وارد قرارگاه شد و مسئول فنی را خواست. من به خدمتشون رسیدم و عرض ادب کردم. فرمود من از شما هلی‌کوپتر می‌خواهم. هر یک ساعت پرواز حداقل ۱۵ دقیقه کار فنی می‌خواهد. من اوامر شهید صیاد را به بچه‌های فنی ابلاغ کردم. بچه‌ها هم کار شبانه‌روزی خود را آغاز کردند تا همه بالگردهایی که در عملیات فتح‌المبین دچار نقص فنی شده بودند برای عملیات بیت‌المقدس آماده بکار شوند. از شهید صیاد چیزهای بسیار خوبی یاد گرفتم که در زندگیم از آنها استفاده می‌کنم. به نظر من شهید صیاد تنها یک نظامی نبود بلکه یک عارف هم بود.

مرحوم سعدی‌نام فرمانده اسبق هوانیروز چندبار این موضوع را برایم تعریف کردند که هر وقت با شهید صیاد از راه زمینی از منطقه به تهران می‌آمدند به شهر قم که می‌رسیدند پس از زیارت به ملاقات آیت‌الله بهاء‌الدینی می‌رفتند. این موضوع را من از دیگر دوستان هم شنیده بودم.

سرهنگ کاظمی:

* شهید صیاد وقت‌شناس بود، مخصوصاً وقت نماز. موقعی که در قرارگاه ایشان دست به حوله می‌شدند مشخص می‌شد که چند دقیقه بعد وقت اذان است و بقیه به تبعیت از او بلند می‌شدند و خود را برای اقامه نماز آماده می‌کردند.

* شهید صیاد تنها یک نظامی نبود بلکه یک عارف هم بود.



صیاد اولی شهادت را هم صید کرد



روابط عمومی هواپرواز

خاطرات جناب سرهنگ خلبان علی تیموری از پیشکسوتان هوانیروز^۱

اولین کلاه پرواز بر سر شهید صیاد

اولین کسانی که کلاه پرواز را بر سر شهید صیاد شیرازی گذاشتیم بنده و همکارم سرهنگ شیبانی بودیم. در مأموریتی که به پادگان سنندج داشتیم برای اولین بار با آن شهید بزرگوار آشنا شدیم. بعدها دوستی محکمی با ایشان پیدا کردیم. امام علی (ع) فرمود: کارهای بزرگ با گام‌های کوچک شروع می‌شود. و دوستی ما با آن شهید ابتدا با کلمات کوچک شروع شد اما به تدریج این دوستی خیلی محکم و ارزنده شد. این افتخار را داشتیم که در خدمت آن شهید بیش از صد ساعت پرواز در مأموریت‌های مختلف به خصوص در مناطق عملیاتی داشته باشیم.

مأموریت مریوان

در پادگان سنندج بودیم که به ما ابلاغ کردند قرار است سرهنگ صیاد شیرازی به اتفاق همراهان به مریوان بروند. به اتفاق سرهنگ شیبانی بالگرد را آماده کردیم و منتظر ورود آن‌ها ماندیم. مدتی بعد مشاهده کردیم که چند نفر با لباس هواپرد وارد شدند که هیچ کدام درجه نداشتند و من هم آن‌ها را نمی‌شناختم. هر لحظه به بالگرد نزدیک می‌شدند. جلو رفتم و به آن‌ها گفتم آقایان تشریف ببرند آن طرف، ما منتظر جناب سرهنگ صیاد شیرازی هستیم تا ایشان را به مریوان ببریم. در همان لحظه یک نفر از آن‌ها جلو آمد و گفت صیاد شیرازی من هستم. بلافاصله ادای احترام کردم و پوزش خواستم. سادگی حضور ایشان موجب شد تا متوجه حضورشان نشویم. شهید صیاد با من رو بوسی کرد و سپس به اتفاق همراهان سوار بالگرد شد تا به مریوان برویم. در آن مأموریت پروازی شهید رسول عبادت، امیر سیاوش جوادیان و امیر آذرفر و چند نفر دیگر نیز حضور داشتند. ارتش عراق از طریق شهر پنج وین، مریوان را زیر گلوله‌های توپ قرار داده بود و به شهر آسیب زیادی رسانیده بود. پس از ورود به مریوان در یک جلسه، توجیه عملیاتی انجام شد و خلبانان کبرا در آن مأموریت پروازهای خوبی انجام دادند. به خصوص شهید خلبان احمد پیشگاه هادیان که موفق شدند مواضع توپخانه ارتش عراق را در منطقه پنج‌وین عراق منهدم کنند. از آن به بعد رابطه ما با ایشان هر روز بیشتر شد.

قرارگاه خاتم‌الانبیاء (ص)

در یکی دیگر از مأموریت‌های که با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی داشتیم به قرارگاه خاتم‌الانبیاء رفتیم. در آن مأموریت شهید صیاد هم حضور داشت. شهید صیاد در اتاق روبروی اتاق ما استراحت می‌کرد. ساعت حدود ۳ نصف شب بود که از خواب بیدار شدم متوجه شدم از اتاق روبرو یک چیز تکان می‌خورد و بالا و پایین می‌رود. جلو رفتم و دقت کردم، متوجه

۱. سال ۱۳۲۸ در تهران متولد، سال ۱۳۵۳ به استخدام ارتش درآمد و سال ۱۳۸۱ بازنشسته شد.

مشاغل: فرمانده گروهان، گردان، مدیر عملیات هوایی، افسر رابط آجا و ستاد کل نیروهای مسلح.

شدم که شهید صیاد دارند نماز شب می‌خوانند. پیش خودم گفتم: الله‌اکبر، چقدر فاصله بین ما وجود دارد. من از نگرانی خوابم نمی‌برد ولی آن بزرگوار با آرامش کامل در حال اقامه نماز شب بود.

شیرزنی همچون همسر شهید

یادم هست یک روز خدمت ایشان گفتم: شما که همیشه منطقه هستید، انگار کم به خانواده‌تان سر می‌زنید؟ در پاسخ گفتند: فعلاً خانه من اینجاست. اما وقتی در خانه هستم تنها تفریح من این است که یک میز پینگ‌پنگ در منزل دارم که با همسرم پینگ‌پنگ بازی می‌کنم. جا دارد این جمله را هم عرض کنم اگر علی صیاد شیرازی، صیاد شیرازی شد تا جایی که امام خامنه‌ای که به جز در برابر خدا در مقابل احدی زانو نزد اما در مقابل تابوت آن شهید خم شد و آن را بوسید، این عظمت شهید بیش از هر چیزی مرهون وجود شیرزنی همچون همسر شهید می‌باشد.

خصلت‌های شهید صیاد

شهید صیاد اعتقاد داشت. بچه‌های خلبان نیرو هوایی و هوانیروز که لباس سبز می‌پوشند، این در واقع همان کفن آن‌هاست. شهید صیاد می‌گفت: ای کاش من هم مانند شما می‌توانستم لباس سبز بپوشم. ایشان همواره توصیه‌های خوبی می‌کرد.

بر خواندن نهج‌البلاغه بسیار تاکید داشت. همیشه می‌گفت هر کس به من جمله‌ای بیاموزد مرا بنده خود کرده است. از ما بسیار نظر خواهی می‌کرد. ذکر آیت‌الکرسی را بسیار تکرار می‌کرد. یکبار پرسیدم چرا اینقدر آیت‌الکرسی می‌خوانید؟ گفت: امام صادق (ع) فرمود اگر کسی ۱۲ بار این آیه را بخواند خداوند ۱۲ لشکر پشت سرش قرار می‌دهد. اهل مزاح نبود. بسیار با حیا بود. حتی با لباس آستین کوتاه جایی نمی‌رفت. در مقابل بی‌خوابی و بی‌غذایی خیلی مقاوم بود.

چند خاطره

در سال ۶۴ در یکی از مأموریت‌ها که با جناب سرهنگ شیبانی پرواز کردیم ساعت حدود سه بعدازظهر به اتفاق آن شهید در منطقه ملک‌شاهی به زمین نشستیم. فرمانده تیپ ما را به سنگر خود راهنمایی کرد. آن‌ها از شهید صیاد پرسیدند: آیا ناهار خورده‌اید. ایشان به ما اشاره کردند و گفتند این‌ها غذا نخوردند. مأموریت ما بازدید از نوار مرزی بود و قرار بود از بیمارستان زیرزمینی در منطقه چوبده آبادان که مجروحان را نگهداری می‌کردند بازدید کنیم. من از پشت سر به آن فرمانده تیپ اشاره کردم ایشان هم چیزی نخورده‌اند. ایشان اصلاً دنبال اینگونه مسایل نبودند و چیزی نمی‌خواستند. در عملیات والفجر ۲ چهارده نفر از اعضای مجلس اعلای عراق و خانواده حکیم پیش ما بودند. یک روز شهید صیاد آن‌ها را نزد ما آورد و گفت: این‌ها امانات گرانبهائی هستند. در پروازتان خیلی دقت کنید. ما هم آن‌ها را سوار کردیم و

برای بازدید به منطقه بردیم و سپس برگردانیدیم. آن روز شهید صیاد از این که ما مأموریت را به خوبی انجام داده بودیم بسیار خوشحال و خرسند بودند. وقتی برگشتیم مثل همیشه به استقبال آمدند و ما را در آغوش گرفتند و در حالیکه به اسم کوچک همه ما را صدا می‌زند مورد دلجویی قرار دادند.

زمانی که ایشان به عنوان فرمانده نیروی زمینی منصوب شدند، یک روز قبلش که در پادگان سقر بودند از آن جا به سد نوروزمهر، محل استقرار تیپ گرگان آوردم و سپس به ارومیه رفتیم، داخل آسایشگاه در حال استراحت بودیم که حدود ساعت ۲ بعدازظهر تلویزون اعلام کرد. صیاد شیرازی به عنوان فرمانده نیروی زمینی منصوب گردید. روز بعد دستور داده شد تا شهید صیاد را به تهران ببریم. به طرف تهران به پرواز در آمدیم و ایشان را جهت شرکت در مراسم معارفه به ستاد نیروی زمینی رساندیم. بالگرد را به پایگاه قلعه مرغی بردیم و خوشحال از اینکه چند روزی را به این بهانه در تهران نزد خانواده خود می‌مانیم. اما صبح روز بعد با خانه ما تماس گرفتند و گفتند هرچه زودتر به پایگاه برگردید. شهید صیاد منتظر شما هست تا به منطقه برگردید با دلخوری برگشتیم و ایشان را سوار کردیم و به همان سد نوروز مهر باز گردانیدیم. به منطقه که رسیدیم نتوانستم دلخوری خود را کنترل کنم و گفتم ما خوشحال شدیم از اینکه خیلی در تهران می‌مانیم. مگر شما خانه و زندگی ندارید؟ در پاسخ همان جواب همیشگی را فرمود که خانه من اینجا است. موقع توزیع ناهار بود و سربازها صف بسته بودند و در حالیکه هریک یقلاوی به دست گرفته بودند منتظر دریافت غذا بودند. ایشان هم یک یقلاوی برداشتند و همانند سربازها در صف ایستادند تا نوبتشان بشود. هرچه اصرار کردند تا خارج از صف غذا بگیرند قبول نکرد. ما هم ناچار شدیم مثل ایشان در صف بایستیم. و تمام مدتی که کنار آن شهید بزرگوار بودم چیزهای زیادی از ایشان یاد گرفتم و در روحیه‌ام اثر بسیاری داشت. با این اخلاق‌ها همه ما را جذب خودش کرده بود. این نوع اخلاق و رفتار در بین همه همکاران مرسوم نیست. او واقعا یک استثنا بود.

خاطره من و رفتگر محله

آخرین مطلبی که درباره آن شهید بیاد دارم حدود دو هفته‌ای از شهادت آن بزرگوار گذشته بود. آن منافقی که در کسوت رفتگر به آن شهید نزدیک شد و او را به شهادت رساند همه را در غم و اندوه فرو برده بود. آن وقت من در ستاد مشترک ارتش خدمت می‌کردم، یک روز صبح زود از خانه بیرون آمدم و برای رفتن به محل کار منتظر ماشین بودم. آن روز ماشین دیر کرده بود. در همین لحظه یک نفر از پشت سر مرا به اسم صدا زد. برگشتم دیدم رفتگر کوچی ما هست که به طرفم می‌آید. یک لحظه ترسیدم، رنگم پرید. پیش خودم گفتم حتما می‌خواهد مرا شهید کند. با همان رنگ پریدگی گفتم: امرتون. آیا کاری دارید؟

گفت: این همسایه‌ها به من پول نمی‌دهند. شما می‌توانید این پول‌ها را بگیرید و به من بدهید؟ با دستپاچی گفتم پولش چقدر می‌شود؟ گفت ۵ هزار تومان. من هم با عجله از جیبم پول در آوردم و ده هزار تومان به او دادم. ماشین آمد و

شهید صیاد و هوانیروز / ۴۷

بلافاصله سوار شدم و رفتم. آن رفتگر هنوز هم آنجا هست و کار می‌کند. یکبار که مرا دید و با تعجب پرسید: جناب سرهنگ، شما آن روز چرا آنقدر رنگتان پریده بود؟ گفتم در آن لحظه فکر کردم قرار است من هم مثل شهید صیاد به شهادت برسم اما معلوم شد که لیاقت شهادت ندارم.

سرهنگ تیموری:

* شهید صیاد اعتقاد داشت بچه‌های خلبان نیروی هوایی و هوانیروز که لباس سبز می‌پوشند، در واقع لباس سبز پرواز همان کفن آن‌هاست.

* شهید صیاد با اخلاق خوب خودش همه را جذب خود می‌کرد، این نوع اخلاق در بین همه همکاران مرسوم نیست.







(شہریور ماہ سال ۱۳۵۸)

از چپ بہ راست : ہما فر شہید عباس آقایی راد ، ستوان خلبان علی تیموری ، ستوان فنی علی لاجوری ، ستوان خلبان پرویز علمی ، ستوان خلبان شہید محمد کریمی



خاطرات امیر سرتیپ ۲ خلبان محمد کریم عابدی از پیشکسوتان هوانیروز^۱

آشنایی در روزهای بعد از پیروزی انقلاب

کلام شهید صیاد انسان را به یاد خدا می‌انداخت. وصف شهید صیاد شیرازی را قبل از پیروزی انقلاب شنیده بودم ولی هرگز ارتباط مستقیم با ایشان نداشتیم. شهر اصفهان به دلیل وجود یگان‌های تاکتیکی ارتش اولین شهری بود که حکومت نظامی در آن برپا شد. خسرو داد، افسر عملیات طرح دزدیدن امام بود، که نتوانستند به مقصود شوم خود برسند. مرکز توپخانه مطمئن‌ترین یگان از نظر انقلابی بود که هنر شهید صیاد را نشان می‌داد.

بعد از انقلاب، ما در رکاب شهید چمران در وزارت دفاع مسئول ساماندهی نظامی‌ها بودیم. شهید صیاد هم مسئول ساماندهی مرکز توپخانه بود و بنده را زیاد به منزل افسرهای انقلابی دعوت می‌کرد تا راجع به این ساماندهی‌ها صحبت کنیم و این مقدمه آشنایی‌ام با آن شهید بزرگوار بود.

خداوند خواست که شهید صیاد عزتمند باشد و با هوانیروز رابطه عمیق داشته باشد. چند بار هم صیاد را به زیر کشیدند ولی خداوند او را بالا برد.

عملیات شیندرا

اولین عملیاتی که شهید صیاد در آن شرکت کرد در تاریخ ۵۸/۷/۱۹ به نام عملیات شیندرا بود. در این عملیات، من در میدان صبحگاه پادگان سردشت گفتم: چه کسی داوطلب است با ما بیاید؟ سروان صیاد اولین کسی بود که دست بلند کرد و داوطلب شد. ما این‌ها را بردیم ولی چون سانحه دادیم نتوانستیم آن‌ها را برگردانیم. این افسر متعهد عملیات‌های فتح‌المبین، بیت‌المقدس و... را آفرید. ما در میان‌دوآب بودیم که رادیو ساعت ۲ بعدازظهر اعلام کرد شهید صیاد به عنوان فرمانده نیروی زمینی انتخاب شده است. همان وقت من از ایشان پرسیدم: چه احساسی داری؟ فرمود: احساس سنگینی می‌کنم.

۱. متولد سال ۱۳۲۸ در طبس، در سال ۱۳۴۷ استخدام و در سال ۱۳۸۷ بازنشسته شد.

مشاغل: رئیس بازرسی ویژه شهید چمران و وزارت دفاع، رئیس بازرسی هوانیروز، فرمانده پایگاه تهران، معاون جهاد خودکفایی هوانیروز، جانشین پایگاه مرکز آموزشی اصفهان، وابسته نظامی ایران در چین، قائم مقام بازرسی وزارت دفاع، قائم مقام شرکت پنهان، مشاور عالی صنایع هوایی، نماینده دوره هشتم مجلس شورای اسلامی، شرکت در عملیات آزادسازی پادگان سنندج در ۵۷/۱۲/۲۷ با ۳۰ فرزند بالغ‌گرد.

عملیات خیبر

در عملیات خیبر با بالگرد نیروها را به داخل خاک عراق می‌بردیم. دیدم یکی دست پشت من گذاشت و گفت: عابدی، خسته نباشید. نگاه کردم و دیدم که امیر صیاد هستند. ایشان مسئولیتی در عملیات خیبر نداشت ولی باز هم آمده بود تا در صحنه باشد. گاهی اوقات ما خودمان، خودمان را حذف می‌کردیم. ایشان تا اتوبان العماره - بصره با من آمد و برگشت.

سفارت ایران در چین

پس از استعفای ایشان از فرماندهی نیروی زمینی من در تبریز بودم. همسر ایشان مصاحبه‌ای کرد و گفت: علی ما، اگر امروز کنار است مقتدایش امیرالمومنین است. هوانیروز را چند بار خواستند تقسیم کنند اما شهید صیاد نگذاشت. زمانی که به شهادت رسید من وابسته نظامی ارتش جمهوری اسلامی ایران در چین بودم. روز ۲۲ فروردین مراسمی را در سفارت برپا کردم. نزدیک به ۲۰۰ نفر از نظامیان کل دنیا برای احترام به ایشان به آن مجلس آمدند. آنجا بود که به عزت در بعد بین‌المللی شهید صیاد بیشتر پی بردیم و ما باید قدر ایشان و تمام شهدا را بدانیم. و در این راه ما به توصیه امام گوش می‌کنیم که فرمود:

۱- پشتیبانی ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد.

۲- نگذارید انقلاب به دست ناهلان بیفتد.

۳- حفظ نظام از اوجب واجبات است.

امیر عابدی:

* خداوند خواست که شهید صیاد عزتمند باشد و با هوانیروز رابطه عمیق داشته باشد، چندبار هم صیاد را به زیر کشدند ولی خداوند او را بالا برد.

* در زمان شهادت شهید صیاد در سفارت ایران در چین بودم، روز بیست و دوم فروردین مراسمی را در سفارت برگزار کردم، بیش از ۲۰۰ نفر از نظامیان کل دنیا برای ادای احترام برایشان به آن مجلس آمدند، آنجا بود که به بعد بین‌المللی شهید صیاد بیشتر پی بردم.

خاطرات آقای مهدی صیاد شیرازی فرزند بزرگوار شهید صیاد شیرازی

مأموریت برداشت میدانی در کردستان

در دوران نوجوانی بودم. در یکی از مأموریت‌های پدرم در هئیت معارف جنگ، پدرم از من خواست که به اتفاق او به کردستان بروم. قرار بود حوادث دفاع مقدس را بازسازی کنند. من هم به میزان توان خودم مطالب را یادداشت می‌کردم و به باقی بخش‌ها (بخش‌های فرهنگی) کمک می‌کردم. سوار یک فروند بالگرد شده بودیم. ایشان به مناطق کردستان و دیگر مناطق جنگی بسیار مسلط بود. گاهی اوقات خلبانان را هم هدایت می‌کرد. نزدیک غروب آفتاب بود. خلبان به پدرم گفت: سوخت هلی‌کوپتر در حال تمام شدن است و به غروب خورشید برخورد می‌کنیم. اگر شما اجازه بدهید در همین منطقه بنشینیم. پدرم گفت: ما باید تا وقت نماز به یکی از شهرهای کردستان (سنندج یا مریوان و...) برسیم. شما به خدا توکل کنید و بروید. در یک شرایط بحرانی پدرم و خلبانان توانستند بالگرد را سر زمان مورد نظر به مقصد برسانند و هم به نماز اول وقت برسیم و شرایط سخت را پشت‌سر بگذاریم.

معنویت مجموعه هوانیروز

روحیه معنویت مجموعه هوانیروز یکی از جنبه‌های بارز این یگان است. ولایت‌مداری، ایمان، تقوا، علم، دانش خلبانان و مدیریت بحران از مشخصه‌های این یگان است. در کمک به سیل زدگان، و در نقش پشتیبانی و امنیت کشور هم هوانیروز جایگاه والایی دارد. شهید صیاد مجموعه هوانیروز و توانمندی‌های آن را به خوبی درک کرده بود و به خوبی هم در مأموریت‌ها از آن برای پیشبرد امور بهره می‌برد. پیشرفت این مجموعه آرزوی تمامی ماست.

آقای مهدی صیاد شیرازی:

* روحیه معنویت مجموعه هوانیروز یکی از جنبه‌های بارز این یگان است. ولایت‌مداری، ایمان، تقوا، علم و دانش خلبانان و مدیریت بحران از مشخصه‌های این یگان محسوب می‌شود.

* شهید صیاد مجموعه هوانیروز و توانمندی‌های آن را به خوبی درک کرده بود و به خوبی هم در مأموریت‌ها از آن برای پیشبرد امور بهره می‌برد.



بیانات امیر سرتیپ ستاد احمد رضا پوردستان فرمانده محترم نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

مالک اشتر نیروهای مسلح

(بیان داستان رستم و اشکبوس به عنوان مقدمه)

بسا باشد که مردی آسمانی به جانی سرفرازد لشکری را
نهد جان در یکی تیر و رساند به اوج نیک نامی کشوری را

شهید صیاد شیرازی یک چنین شخصی بود. اگر رستم با قلم فردوسی یل سیستان شد، صیاد با نفس نورانی حضرت امام (ره) و شاگردی در مکتب ولایت به مالک اشتر نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران تبدیل گردید. به جایی رسید که حضرت امام خامنه‌ای راجع به ایشان سخنانی ایراد فرمودند که امیرالمومنین در توصیف و ستایش مالک اشتر فرمود. وقتی خبر شهادت مالک به امام علی (ع) رسید، امام فرمودند: مالکی که من می‌شناسم اگر کوه بود کوهی دست نیافتنی بود. اگر یک سنگ بود سنگی سخت و ستر بود. اینقدر بلند و رفیع بود که هیچ پرنده‌ای نمی‌توانست بر بالای آن پرواز کند.

هم‌چنین وصفی را هم امام خامنه‌ای راجع به شهید صیاد داشتند و فرمودند: سرزمین‌های داغ خوزستان و گردنه‌ها و قله‌های سر برافراشته کردستان سال‌ها شاهد آمادگی و فداکاری این انسان پاک نهاد و مصمم و شجاع بوده و جبهه‌های دفاع مقدس صدها خاطره از رشادت‌ها و از خودگذشتگی‌های ایشان در خود حفظ کرده است. خطر مرگ کوچکتر از آن است که بندگان صالح خدا را از راه او بازدارد و عشق به منال دنیوی حقیرتر از آن است که در دل نورانی شایستگان جای بماند. زمانی که در برابر تابوت ایشان قرار گرفتند، به رسم احترام تابوت ایشان را بوسیدند و اولین نفری بودند که بالای تربت این شهید حاضر می‌شوند. یک روز بعد از دفن که خانواده شهید به زیارت مزار شهید می‌روند، حضرت آقا را می‌بینند و می‌گویند: دلم برای صیادم تنگ شده است. این یعنی عاقبت به خیری.

سبزی که به هجوم خزان گم نمی‌شوی نوری که در عبور زمان گم نمی‌شوی
پنداشتند مرگ تو پایان نام توست اما بدان ز یادمان گم نمی‌شوی

ایجاد اعتماد به نفس در هوانیروز

بعد از پیروزی انقلاب و اخراج مستشاران، خیلی‌ها احساس می‌کردند که مجموعه‌ی هوانیروز نمی‌تواند خودش را پیدا کند و خیلی زود زمین‌گیر خواهد شد. اما اعتماد به نفسی که امام به این مجموعه دمیده بود باعث شد که هوانیروز خیلی زود خودش را بازیابی و بالگردها را عملیاتی کند و ما می‌بینیم از زمان شروع غائله کردستان یکی از اولین یگان‌هایی که در منطقه حضور پیدا می‌کند مجموعه هوانیروز است. در همان ماه‌های اولیه انقلاب، هوانیروز ۴۴ شهید را تقدیم انقلاب می‌کند. این یعنی ولایت مداری، پادر رکابی هوانیروز برای دفاع از نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران. این حضور تا سال‌های شروع جنگ ادامه داشت.

روزهای آغاز جنگ

روزهای آغازین جنگ روزهای بسیار سختی بود. لشکرهای ۸۱ کرمانشاه و ۹۲ اهواز از عده‌ی مناسبی برخوردار نبودند. به همین خاطر ۱۲ لشکر پیاده و مکانیزه عراق که آمدند توانستند این خط را بشکنند. اما آن چیزی که این حرکت را به سوی کشور ما سد کرد، حضور قهرمانانه خلبانان هوانیروز بود که مانند پرندگان ابابیل بر بالای تانک‌ها و نفربرهای ارتش عراق به پرواز درآمدند و جلوی پیشروی آن‌ها را گرفتند. این حضور در ۸ سال دفاع مقدس ادامه داشت. در صحنه‌های مردم‌یاری، امداد رسانی و زلزله بزم، طبس و سیل گلستان هم شاهد حضور مومنانه این یگان بودیم.

عملیات مرصاد

به نظر بنده عملیات مرصاد نقطه‌ی عطف فعالیت‌های هوانیروز در طول دوران انقلاب بود. نیروهای تازه نفس منافقین که از ظرفیت بالای عملیاتی برخوردار بودند و توسط ۲۳ کشور پشتیبانی می‌شدند، به رویارویی نیروهای ما پرداختند که حاصل این رویارویی برای منافقین ایجاد رخنه‌ای حدود چهارصد و چند کیلومتر مربع بود و توانستند تا نزدیک کرمانشاه هم پیش بیایند. اینجا بود که یک پیوند مقدس دیگری شکل گرفت. و خداوند می‌فرماید: (مرج البحرین یلتقیان - بینهما برزخ لایبقیان - فبای الاء ربکما تکذبان - یخرج منہم اللولو و المرجان - فبای الا ربکما تکذبان). البته می‌گویند این در وصف حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) است. (این دو دریا به هم پیوستند و از این دو دریا مرواریدها و مرجان‌هایی بیرون آمدند). من این آیه را در این جا به کار می‌برم از این جهت که دریای معنویت و ولایت‌مداری به نام شهید صیاد شیرازی با دریای شجاعت، دلیری، مردانگی و معنویت هوانیروز به هم پیوستند و حاصل و نتیجه‌اش اقتدار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بود و دو مروارید بیرون آمد.

اقتدار نظام جمهوری اسلامی ایران با حفظ تمامیت ارضی و شکست دشمنان

من یاد و خاطره تمامی شهیدان را گرامی می‌دارم و به روح بلندشان درود می‌فرستم و از هئیت معارف جنگ علی-الخصوص برادر عزیزم امیر آراسته و همچنین میزبان محترم امروز امیر یاری عزیز صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنم و آرزوی توفیق ادامه راه شهدا را از خداوند متعال خواستارم.

امیر پوردستان:

* بعد از پیروزی انقلاب و اخراج مستشاران خیلی‌ها احساس می‌کردند که مجموعه هوانیروز نمی‌تواند خودش را پیدا کند و خیلی زود زمینگیر می‌شود اما اعتماد به نفسی که امام به این مجموعه دمیده بود باعث شد که هوانیروز خیلی زود خودش را بازیابی کند و بالگردها را عملیاتی نماید.

* از این جهت که دریای معنویت و ولایت مداری به نام شهید صیاد شیرازی با دریای شجاعت، دلیری، مردانگی و معنویت هوانیروز به هم پیوستند، حاصلش اقتدار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بود.

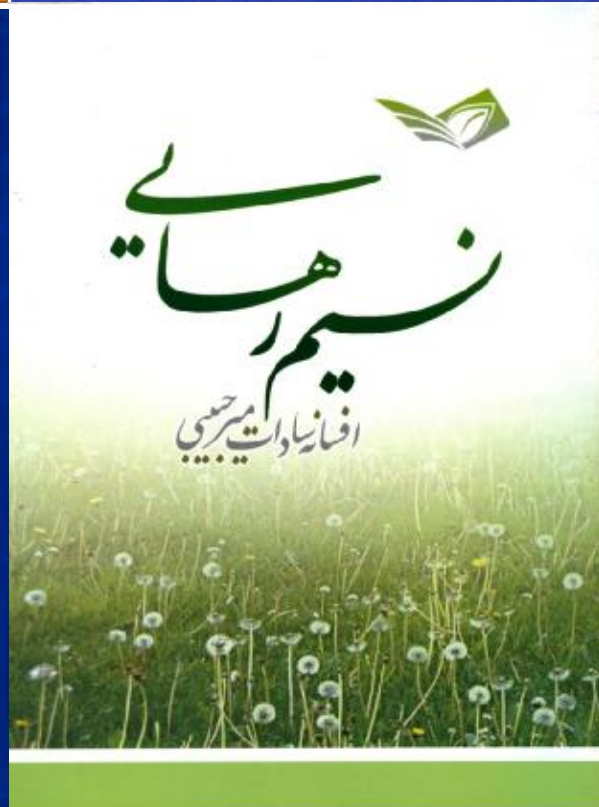
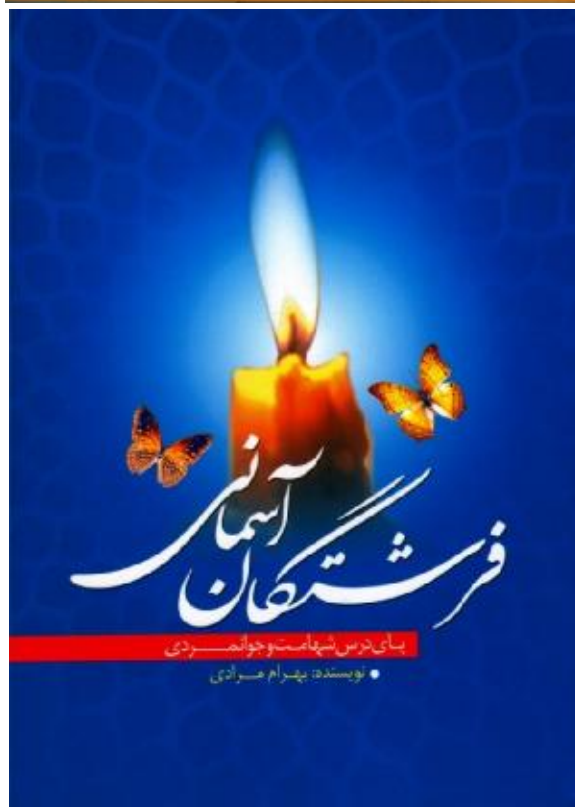
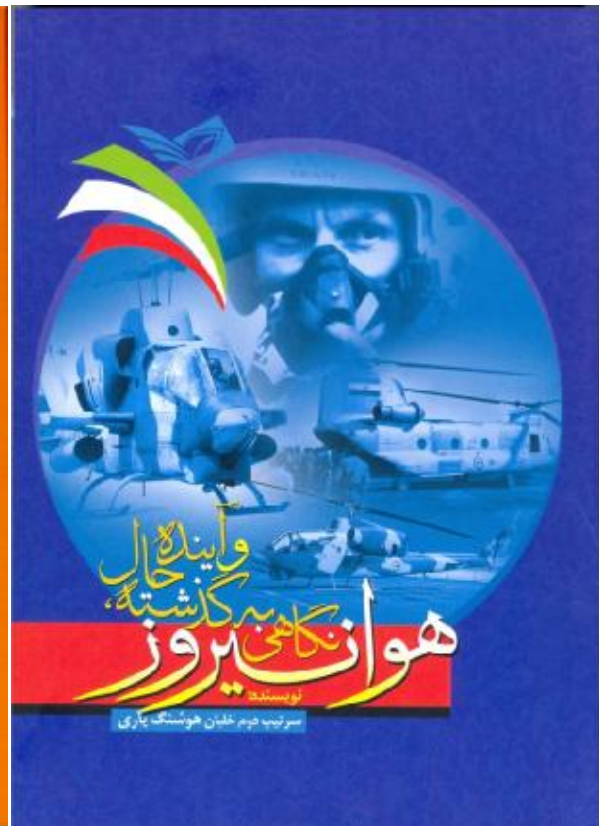


شهید صیاد و هوانیروز ۵۷/



مراسم رونمایی کتاب در همایش





اقامه نماز جماعت مهمانان همایش در مسجد ستاد هوانیروز



ضيافت افطاری مهمانان همایش در تالار هوانیروز





اهدای ہدایای منتخبین





اهدای بسته‌های فرهنگی به مهمانان همایش



**خاطراتی از شهید صیاد و هوانیروز توسط پیشکسوتان
هوانیروز که فرصت بیان آن‌ها در همایش میسر نگردید.**

خاطرات امیر سرتیپ ۲ خلبان انصاری از فرماندهان اسبق هوانیروز^۱

درباره هوانیروز بیشتر از همه می دانست

در مورد شهید صیاد شیرازی یک جمله ای بگویم که امام موقعی که جنگ شروع شد فرمود: ((جنگ یک نعمت است.)) من آن موقع با خودم در خلوت که بودم می گفتم جنگ که جز خرابی و کشتار و از بین رفتن چیزی ندارد. البته من این صحبت را بیشتر برای جوانان عزیز می گویم. یکی از آن نعمت هایی که ایشان فرمود این بود که مردم کی می توانستند بدانند امثال صیاد شیرازی ها، بابایی ها، ستاری ها و شیرودی ها چه شخصیتی هستند؟

شهید صیاد شیرازی هم از قبل از انقلاب مثل شهید کشوری خودمان مومن، معتقد، متخصص، با سواد و جوان بود. من ایشان را از زمانی که ستوان ۱ بود می شناختم.

شهید صیاد شیرازی پس از پیروزی انقلاب در آن زمان که جنگ های نامنظم داشتیم و بیشتر مشکلاتمان در غرب کشور بود، در آن جایی که قوم کرد که قومی ریشه دار، ساده و زحمتکش است در آن جا زندگی می کردند، کسانی که می خواستند در آن زمان شیطنت کنند در غرب کشور این کار را کردند. به همین دلیل شهید صیاد برنامه خودشان را در غرب کشور شروع کردند.

چون ایشان ارتباط زیادی با بچه های انقلابی داشتند در نتیجه در آن زمان خیلی هم مورد توجه رئیس جمهور وقت نبودند. صیاد از همان زمان بود که هوانیروز را شناخت. اگر نخواهم غلو کنم، صیاد آنقدر به خلبان و پرواز و هلی کوپتر علاقه داشت که شاید از مسئولان هوانیروز بیشتر درباره هوانیروز می دانست اینکه کارایی هوانیروز چقدر است. در یک جمله بگویم که استفاده ای که شهید صیاد از مجموعه هوانیروز از اول انقلاب تا زمانی که مسئولیت داشت کرد، شاید خیلی ها نمی دانستند که هوانیروز آنقدر می تواند در تمام جاهای مملکت مورد استفاده قرار بگیرد.

همان طور که می دانید سرنوشت جنگ بر روی زمین تعیین می شود و در نهایت نیروی زمینی است که حرف آخر را می زند و اینکه نیروی زمینی هم به دلیل داشتن نیروهای بیشتر، مشکلاتش فراوانتر از نیروهای دیگر است. البته نه اینکه نیروی هوایی و دیگر نیروها مشکلی نداشته باشند. و ایشان هر وقت در سپاه، نیروی زمینی و... کم می آوردند از هوانیروز برای پیشبرد امور استفاده می کردند.

این را بگویم زمانی که سردشت در محاصره بود حدود دو سال تمام، تدارکات سردشت را فقط پایگاه هوانیروز بود که از طریق هوا انجام می داد.

^۱ . متولد ۱۳۲۴ در تهران، سال ۱۳۴۴ استخدام، سال ۱۳۷۵ بازنشسته.

مشاغل: معاون گردان شنوک، افسر عملیات هوانیروز، فرمانده پایگاه تهران، فرمانده گروه پشتیبانی عمومی اصفهان، فرمانده هوانیروز از ۶۶/۷/۱۹ تا ۷۲/۱۲/۱۵، معاون لجستیکی نزا

به طور خلاصه بگویم که صیاد در جنگ‌های نامنظم از اول انقلاب شروع به کار کرد، بعد هم به حکم و دستور امام فرمانده نیروی زمینی شد. زمانی که ایشان فرمانده نیروی زمینی شد، من مسئولیت پایگاه تهران را داشتم.

در آن زمان به دلیل انقلاب که رخ داده بود، در ارتش بی‌نظمی‌های زیادی وجود داشت و هرج و مرج خاصی در ارتش اتفاق افتاده بود، من هم به دلیل آنکه مشکلات خانوادگی خاصی هم داشتم، خیلی علاقمند به مسئولیت فرماندهی نبودم.

مسئولیت پایگاه اصفهان

در آن زمان برای اولین بار شهید صیاد خدا بیامرز مرا صدا زد، البته قبلاً هم دیدارهای زیادی داشتیم. چون در آن زمان پایگاه اصفهان مشکلات بیشتری داشت، ایشان گفتند که شما به اصفهان بروید و این واحد را یک مدتی جمع کنید، من هم کارهای شما را انجام می‌دهم. که در اصل تدبیر فرماندهی به خرج دادند، ایشان یک اخلاق خاصی داشتند که همه فرماندهان را قبل از انتصاب راهی مشهد مقدس می‌کردند و یک اخلاق دیگری هم داشتند که ایشان به هر استانی که می‌رفتند اولین دیدارشان با امام جمعه وقت بود. و آنطور که یادم است ایشان یک ملاقاتی با امام جمعه اصفهان داشتند که امام جمعه به ایشان گفتند که: صیاد، کی صیاد را صید می‌کنی؟ می‌خواهم بگویم که ایشان ارتباط تنگاتنگی با روحانیت داشتند و خیلی با اخلاص بودند و اعتنایی به موارد مادی و دنیوی نداشتند.

زمانی که من فرمانده هوانیروز بودم می‌خواستم از رهبر معظم انقلاب خواهش کنم به دلیل اینکه ایشان آنقدر پرواز انجام داده بودند شهید صیاد را به عنوان خلبان افتخاری هوانیروز یک حکمی بدهیم. اما به دلیل مشغله‌های خیلی زیاد هوانیروز، این اتفاق نیفتاد. ایشان با تمام بچه‌های هوانیروز از پایین‌ترین درجه تا بالا ترین درجه خیلی صمیمی بودند.

عملیات خیبر

بعد از اینکه به فرماندهی پایگاه پشتیبانی عمومی هوانیروز اصفهان منصوب شدم، عملیات خیبر شروع شد. چون من تازه فرمانده پایگاه شده بودم، ایشان مسئولیت خاصی به عهده بنده نگذاشتند. آن زمان من خیلی حوصله‌ام سررفته بود چون شنیدم که برای بچه‌ها در منطقه مشکل پیش آمده، ۳۰۰ بسته درست کردم، نوشته‌ای روی آن گذاشتم و خودم هم همراه بچه‌ها به جنوب رفتم که وقتی به آنجا رسیدم آن‌ها خیلی خوشحال شدند. در آن موقع مشکلی بین رده بالای ارتش و سپاه پیش آمده بود که جلسه‌ای گذاشتیم و گفتیم که به چه چیزی احتیاج دارید؟ گفتند که باید یک گردان در جزیره مجنون جابه‌جا شود و چند شب بود که بچه‌های شنوک خوابیده بودند و آسمان آنجا هم دست صدام و ۴۰ کشوری بود که با صدام بودند.

در یکی از مأموریت‌ها در عملیات خیبر مقدار زیادی آرپی‌جی، پل خیبری و ۳۳ نفر بسیجی سوار کردیم. همانطور که می‌دانید، هیچ‌کدام هیچ سنخیتی باهم ندارند و اینکه اصلاً وقت نبود بخواهیم اینها را اسلینگ کنیم. پرواز ما شروع شد و

ما داشتیم در جزیره مجنون می‌نشستیم که خلبان گفت یک فروند میراژ دارد می‌آید. فرصت هیچ کاری نبود بلافاصله می‌بایستی محموله را تخلیه می‌کردیم. در همین هنگام هواپیمای دشمن رسید و پس از یک چرخ زدن، یک موشک اگزوست را وسط باک شنوک شلیک کرد، که تمام آن آرپی‌جی‌ها و پل‌خیبری منفجر شد. ۳۳ نفر نیز شهید شدند و هلی‌کوپتر نیز از وسط دوتکه شد به طوری که دماغه آن در جزیره مجنون افتاد که در آن دماغه، من، خلبان و دو کروچیف دیگر بودیم که تنها کسی که از ما سالم‌تر بود خلبان بود. مرا با یک تخته به داخل کانکس‌ها منتقل کردند تا به وضعیت رسیدگی شود. از آن طرف که از وضعیت من سوال می‌شود، به سرهنگ جلالی فرمانده هوانیروز می‌گویند که حال من خوب است و وضعیت بنده را به او اعلام نمی‌کنند تا در عملیات خدشه‌ای وارد نشود و بقیه پروازها انجام شود. همان موقع هلی‌کوپتر سیکورسکی^۱ را برای برگرداندن ما می‌فرستند که چون خلبان ما دیگر حاضر نبود سوار هلی‌کوپتر شود، گفتند که هلی‌کوپتر برگردد. تا اینکه ساعت یک نیمه شب آقای رحیم صفوی نزد آقای جلالی می‌رود که باید یک هلی‌کوپتر به جزیره برود ایشان می‌گویند که برای چی و آقای صفوی می‌گویند که انصاری خیلی وضعیتش خراب است و یک برادری به نام کریم نصر اصفهانی که فرمانده تیپ قمرینی هاشم بود نیز تیر به نخاعش خورده است و باید حتماً ایشان را هم برگردانیم، و خود شخص آقای جلالی سوار یک هلی‌کوپتر ۲۰۵ می‌شود و به آنجا می‌آید و ما را سوار می‌کند و به بیمارستان اهواز منتقل می‌کند. بعد از چندین ماه که حالم بهتر شده بود، شهید صیاد به اتفاق چند نفر دیگر به منزل بنده آمدند و گفتند: الوعه‌وفا، من الآن شما را با مجروحیت درجه بالا و با ۳۰ سال بازنشست می‌کنم که شما دیگر به کارت برسی و من هم در آن زمان که همسرم در کنارم نشسته بود و هم‌نظر من بود، گفتم که: نه، جناب صیاد الآن جنگ است و من می‌خواهم کمک کنم، که بعد از آن به صلاح‌دید آقا، فرمانده هوانیروز شدم.

عملیات فاو

اولین عملیاتی که سپاه می‌توانست به‌طور مستقل انجام دهد، عملیات فاو بود و یکی از کارهایی که ایشان کردند تا عملیات لو نرود، حفظ موقعیت بود.

آن‌قدر صیاد کاربرد هوانیروز را می‌دانست که پنج قرارگاه زده بودند که سه تای آن زمینی بود، به فرماندهی شهید خرازی و اعلائی و یک نفر دیگر و یکی برای نیروی هوایی و یکی برای هوانیروز. همانطور که می‌دانید، بیشترین صدمه به صدام در عملیات فاو بود و در این عملیات بود که شهید صیاد شیرازی به همه فهماند که چقدر می‌توانند از هوانیروزی‌ها برای شکست دشمن استفاده کنند.

۱. نوعی هلی‌کوپتر که در اختیار نیروی دریایی ارتش می‌باشد.

صیاد در تمام عملیات‌های بزرگ، نقش محوری داشت و واقعاً هم نماینده ارتش در نیروهای مسلح بود. ایشان موقعی که مشکلی در جایی از مملکت پیش می‌آمد، آرام و قرار نداشتند و همانطور که می‌دانید آخر دست‌مزد خودش را گرفت و شهید شد که به دست همان منافقین هم بود.

عملیات بدر

یک شب قرار بود ما در عملیات بدر یک جیپ حامل وسیله ارتباطی آی‌وی‌سی‌اس را به داخل عراق بفرستیم که شهید صیاد آمد و ما همراه دو نفر از خلبانان پشتیبانی به آنجا رفتیم. هنگامی که مشکل پیدا شد، آقای محسن رضایی و شهید صیاد دستور دادند تمام تجهیزات را از بین ببرند که به دست نیروهای عراقی نیفتد. بچه‌های هوانیروز از این کار ممانعت کردند و تجهیزات را انتقال دادند چون از این جیپ‌ها در ارتش کم داشتیم. ما در ارتش چنین بچه‌هایی داشتیم که از جان خود می‌گذشتند تا تجهیزات را حفظ کنند. شهید صیاد درباره این بچه‌ها گفت: درود بر شرف این بچه‌ها که این‌طور از جان خود می‌گذرند.

صیاد و هوانیروز در انقلاب و جنگ

ما در اوایل انقلاب و دوران جنگ می‌توانیم شهید صیاد را برای هوانیروز در نظر بگیریم، یکی اوایل انقلاب که خیلی جاها همه چیز به هم ریخته بود و مسئولان ما در اداره آن مناطق مشکل داشتند و ارتش هم به هم ریخته بود، و ایشان رفتار و برخوردشان طوری بود که آن‌موقع به روی خلبان‌های ما خیلی کار می‌کرد، مثلاً اینکه وقتی هلی‌کوپتر ما را به ترکیه روده بودند، توانستیم آنها را پس بگیریم، و وقتی که جنگ تحمیلی شروع شد، شهید صیاد هوانیروز را خیلی بهتر شناخت. مثل پرواز کردن، آشنا شدن با پرواز، در زمان جوانی که روحیه‌ای عالی داشتند، و هر خلبانی با ایشان پرواز می‌کرد کاملاً خرسند بود.

مرحله دوم، مرحله دوران جنگ بود. ایشان الگو بود، تمام کارهای کالک، نقشه و جلسه را ایشان به ما و رزمنده‌ها یاد می‌دادند و هم‌چنین ایشان با بازار خیلی ارتباط خوبی داشتند، و هر وقت سخنی می‌گفتند، کلی کمک‌های مردمی از بازار به سمت جبهه‌ها روانه می‌شد و مردم ایشان را دوست داشتند. به‌طور خلاصه این‌طور بگویم که: در جنگ‌های منظم شاه‌کلید جنگ‌ها بود و قفل نیروها به‌دست این شهید بزرگوار باز می‌شد.

کمتر پیش می‌آید که خلبان هم سواد علمی هم سواد ناوبری هم سواد پروازی و هم شجاعت داشته باشد، اما صیاد به عنوان یک افسر ارتش زمینی همه این‌ها را با هم داشت، برای اینکه ایشان قبل از انقلاب هم استاد بود و هم روحیه اعتقادی و دینی داشت.

امیر انصاری:

* شهید صیاد آنقدر کاربرد هوانیروز را می دانست که از پنج قرارگاهی که زده بودند سه تای آن مربوط به نیروهای زمینی و یکی مربوط به نیروی هوایی و یکی هم مربوط به هوانیروز بود.

* کمتر پیش می آید که یک خلبانی هم سواد علمی، هم سواد ناوبری، هم سواد پروازی و هم شجاعت را با هم داشته باشد اما شهید صیاد با وجودی که یک افسر زمینی ارتش بود همه این ویژگی ها را با هم داشت.



خاطرات امیر سرتیپ ۲ محمد طاعتی از پیشکسوتان هوانیروز^۱

آشنایی از سال ۵۶

آشنایی من با امیر صیاد به سال‌های ۵۶ و ۵۷ برمی‌گردد که در توپخانه اصفهان دوره می‌دیدیم شهید صیاد استاد من بود و به ما زبان درس می‌داد. کلماتی مانند ایمان و تقوا را بر روی تخته می‌نوشت و درباره‌اش بحث می‌کردیم و من چون زبانم خوب بود باعث شد ما با هم بیشتر آشنا شویم. ضد اطلاعات هم مدام به ما گوشزد می‌کرد که کمتر از این صحبت‌ها بکنیم. ایشان موضع کاملاً انقلابی داشت. ما وقتی فارغ‌التحصیل شدیم ایشان به من گفت: شما به غرب بروید و من هم به غرب خواهیم آمد و در آینده بیشتر تر با هم کار خواهیم کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ایشان را در کرمانشاه دیدم که سرگرد شده بود و داشت به طرف کردستان می‌رفت. من در آن موقع فرمانده گردان هجومی کرمانشاه بودم. صیاد به دفتر من آمد و نشست. ایشان تمام آمار پایگاه و شماره تلفن‌ها و فرکانس‌ها را از من پرسید و من هم تضمین دادم که هر وسیله‌ای بخواهد در اختیارش بگذارم.

عملیات بیت‌المقدس

همکاری ما ادامه داشت تا اینکه ایشان فرمانده نیروی زمینی شد و ما در اولین عملیات که بیت‌المقدس بود همدیگر را دیدیم. ایشان فرمانده نیروهای ارتش در قرارگاه کربلا بود و من هم به عنوان افسر عملیات هوانیروز در قرارگاه کربلا بودم. اواخر عملیات یک خلبان نیروی هوایی به سمت فرمانده قرارگاه کربلا آمد و گفت: ستون عظیمی از نیروهای عراقی به سمت ایران در حال حرکت است. سریعاً یک فروند ۲۰۶ برای شناسایی خواستند. مشخص شد که آن‌ها اسرای عراقی هستند و بالگردی هم که در خرمشهر سقوط کرد MI۲۴ عراقی بود.

عملیات مرصاد

در کلیه عملیات‌ها من با ایشان همکاری داشتم. ولی بیش‌ترین عملیاتی که ما با هم بودیم عملیات مرصاد بود. ما نمی‌دانستیم که عملیات قرار است اجرا شود. با یک فروند ۲۰۶ به طرف ایلام پرواز کردیم. در طول مسیر که ما در ارتفاع پرواز می‌کردیم ایشان بسیار تأسف می‌خوردند که نیروهای هوایی عراق نیروهای ما را با مسلسل می‌زدند. ما در تنگ قوچ‌علی پایگاهی داشتیم که متعلق به کرمانشاه بود. برای مراقبت از این پایگاه یک گردان از پدافند نیروی هوایی هم حضور داشت. ایشان شرایط را جویا شدند و قبلاً تصمیم گرفته شده بود که ببینیم عراق به ایلام وارد خواهد شد

۱. متولد ۱۳۲۵ در سراب، استخدام سال ۱۳۴۶، سال ۱۳۷۶ بازنشسته.

مشاغل: فرمانده گروهان، گردان، افسر عملیات و اطلاعات، جانشین معاون عملیات هوانیروز، رئیس دانشکده علوم هوانوردی دانشگاه افسری نزاجا.

یا نه؟ چون اگر ایلام سقوط می‌کرد کرمانشاه هم خطر سقوط داشت و عراق پشت نیروهای ایرانی را بسته بود و در دشت صالح‌آباد مانور می‌داد. ولی خوشبختانه به طرف ایلام حرکت نکرده بود. ما به سمت تنگه مشرف به دشت صالح‌آباد حرکت کردیم و نیروهای ما از آن‌جا عقب‌نشینی کرده بودند. چند دقیقه‌ای در یک شیار مناسب ایستادیم و منطقه را از نزدیک بررسی کردیم. سپس به قرارگاه امام رضا که تماسش با رده بالا قطع شده بود رفتیم. شهید صیاد وارد قرارگاه شد و یک ساعت با آن‌ها بحث کرد. فهمیدم ایشان از طرف امام نماینده شده و قرار بود یک خط دفاعی قوی در برابر نیروهای عراقی بچینند، با تأکید بر اینکه عراق وارد ایلام نشود. اولین خطی که در برابر آن‌ها قرار دادند تیم‌های آتش هوانیروز بود. چون هم سریع‌ترین یگان در دسترس بود و هم تنها یگانی بود که با قرارگاه ارتباط داشت. کبراها وارد عمل شده و صیاد دستور حمله داد و گفت: بروید که فکر نکنند کسی اینجا نیست. تیم آتش وارد عمل شد و هر کدام دو دستگاه تانک را زدند. تیم آتش اعلام کرد می‌خواهد از جاهای مختلف به دشمن ضربه بزند. با توجه به سرعت و شناختی که نسبت به منطقه وجود داشت، با مسلسل و راکت به آن‌ها حمله کردند و ۳۰ دقیقه در آن‌جا بودند و سپس درخواست مهمات‌گیری مجدد کردند. شهید صیاد به طور مداوم با یگان‌ها تماس برقرار می‌کرد تا تنگه قوچ‌علی را به یک قرارگاه فعال و قلب تپنده عملیات تبدیل کند. در این حالت ما درخواست تیم آتش و جت رنجر کردیم. برای شهید صیاد و همه ما، مهم افرادی بودند که به سمت کوه‌ها رفته و از پشت توسط عراقی‌ها بریده شده بودند.

روز ۶۷/۵/۱ ساعت ۵ بعداز ظهر شهید صیاد نامه‌ای به من داد و گفت این نامه را با بالگرد به ارتفاعات قلاجه ببرید. فرمانده نیروی زمینی آن‌جاست و به ایشان بدهید. امیر حسنی سعدی، فرمانده آن زمان در آن‌جا بود و نامه را به ایشان دادم و برگشتم و گفتم نامه را دادم.

ایشان روز ۶۷/۵/۲ از تنگ قوچ‌علی به سمت کرمانشاه رفتند. امیر صیاد با ما تماس گرفت و از ما پرسید: اونجا چه خبره؟ گفتم: عراقی‌ها دارند می‌روند و منافقین هم این‌گونه آمده‌اند. ما ۱۶ فروند بالگرد در تنگ قوچ‌علی داشتیم. آقای هاشمی رفسنجانی (جانشین فرمانده کل قوا) به پایگاه هوانیروز آمده بود. نقشه از این قرار شد که هوانیروز جلوی مهاجمان را بگیرد. فرمانده پایگاه کرمانشاه سرتیپ ۲ حسین انصاری و فرمانده هوانیروز سرتیپ ۲ محمد انصاری بودند که در کرمانشاه حضور داشتند. نیروهای منافقین متکی به جاده بودند و مجهز به تانک‌های برزیلی ولی در خارج از جاده ضعیف بودند. وقتی می‌خواستند از تنگه حسن‌آباد و چهارزبر عبور کنند با ترافیک روبه‌رو شدند و پیش‌بینی نکرده بودند چگونه جاده را باز کنند. نیروهای ما در چهارزبر مستقر شدند و پدافند لازم را انجام دادند.

روز ۶۷/۵/۵ بود که نیروی هوایی و هوانیروز به تجهیزات منافقین که حدود ۱۵۰۰ خودرو و ... بود حمله کردند و همه را از بین بردند. هوانیروز اوج عملیات خود را در روز پنجم انجام داد. امیر صیاد به من زنگ زد و گفت: تو بیا به کرمانشاه و من رتم طاق بستان. در این منطقه یک عملیات متحرک هوایی طرح‌ریزی شد.

ساعت ۲ نیمه شب بود که ایشان روی نقشه، محل خالی کردن نیروهای سپاه را نشان دادند. آقای محسن رضایی در اسلام‌آباد مشغول درگیری بود. سردار رشید و سردار شمخانی هم در طاق بستان بودند. مأموریت آنها پاکسازی منطقه بود. قرار شد نزدیک دهکده شیرچغا (بین کوند و پاتاق) نیروها را پیاده کنیم و قرار شد بالگردها ساعت ۵ صبح پرواز کنند. یک تیپ از لشکر ۷۱ سپاه به منطقه آمده بود تا هلی‌برن شود. شهید صیاد اندکی دیر کرده بود. به او زنگ زدم و گفتم: تشریف نمی‌آورید؟ به من گفت: آن کس که قرار بود مرا از خواب بیدار کند خودش خواب مانده است. الان می‌آیم. شاید خواست خدا بوده که این تأخیر به وجود بیاید. ما پیش‌بینی می‌کردیم شهید صیاد با یک فروند ۲۰۶ پرواز کند اما به عللی ۲۰۶ تأخیر داشت. لذا ایشان داخل هلی‌کوپتر رسکیو تیم آتش شدند و پرواز کردند. ما تا آخرین روز در طاق بستان بودیم. فعالیت بالگردها از پایگاه کرمانشاه تا محل مربوطه ادامه داشت. صیاد را تا آخر وقت دیدم از من خداحافظی کرد و رفت. من هم صبح روز بعد منطقه را ترک کردم و به تهران برگشتم و دیگر ایشان را ندیدم تا بعدها که خودم هم بازنشست شده بودم، یک روز به من زنگ زدند و گفتند: می‌خواهم به نصرت‌آباد کرمان بروم. نقشه‌ای برای من بیاورید تا مسیر پرواز بالگرد را نشان بدهد. من نقشه پروازی خودم را بردم و به ایشان دادم و تا روز شهادتشان دیگر او را ندیدم.

امیر طاعتی:

* شهید صیاد حتی قبل از انقلاب هم روحیه انقلابی داشت. در کلاس درس زبان کلماتی مانند ایمان و تقوا را بر روی تخته می‌نوشت و درباره آنها بحث می‌کرد که همیشه از طرف ضداطلاعات وقت مورد ایراد قرار می‌گرفت.





خاطرات امیر سرتیپ ۲ خلبان ناصر ژیان از پیشکسوتان هوانیروز^۱

اولین خاطره در سال ۴۵

اولین خاطره من از شهید صیاد در سال ۴۵ بود. شهید صیاد ورودی سال ۴۳ دانشگاه افسری بود. من در سال ۴۵ که شهید صیاد سال سومی بود و به نسبت ما آزادتر بود وارد دانشگاه افسری شدم. من هر موقع که ایشان را می‌دیدم در حال وضو گرفتن بود. این اولین چیزی است که در ذهن من از شهید صیاد نقش بسته است.

ارتباط با هوانیروز در ۲ بخش

ارتباط شهید صیاد با هوانیروز به دو بخش تقسیم می‌شود: یکی قبل از فرماندهی نیروی زمینی و یک بخش هم زمانی که ایشان فرمانده نیروی زمینی شدند. قبل از فرماندهی نیرو، با هوانیروز زیاد مسئولانه برخورد نمی‌کرد ولی زمانی که فرمانده نیروی زمینی شد با هوانیروز بسیار با مسئولیت برخورد می‌کرد و روی هوانیروز بسیار حساس بود. در سال ۶۰ سرپرست پایگاه کرمانشاه شدم. همزمان با این موضوع شهید صیاد هم فرمانده نیروی زمینی شد. اولین عملیاتی که انجام شد عملیات ذوالفقار بود که به طور محدود در ارتفاعات میمک انجام می‌شد. عملیات بعدی عملیات مطلع‌الفجر بود که قرار بود یک سری از ارتفاعات بازی دراز و... آزاد شود. شهید صیاد به پایگاه آمد و عملیات را برای ما توضیح داد و گفت که می‌خواهد چه کاری انجام بدهد و توضیح داد که شما باید ما را از هوا پشتیبانی کنید. من گفتم: امر شما مطاع است اما اجازه بدهید هوانیروز هم برای خودش استقلال عمل داشته باشد. شب اول مشکلی نبود. شب دوم دو گردان از لشکر ۵۸ ذوالفقار در محاصره بود. ما به غروب آفتاب برخوردیم. با مسئولیت خودم پرواز شب را انجام دادیم و افراد در محاصره را به اسلام‌آباد غرب هلی‌برن کردیم. شهید صیاد شب در دفتر پایگاه به من گفت: ژیان دستت درد نکنه. بعدها به من امریه فرماندهی پایگاه کرمانشاه را ابلاغ کرد و یک درجه ارشدیت هم به من اعطا شد.

عملیات مسلم ابن عقیل

عملیات بعدی، عملیات مسلم ابن عقیل بود که در سال ۶۱ انجام شد. ما در سمت سومار استقرار داشتیم. معاون عملیات و اطلاعات نیروی زمینی (سرهنگ موسوی قویدل) به جناب صیاد گفتند: جناب سرهنگ، هوانیروز پیوست عملیاتش را نداده است. شهید صیاد گفت: قویدل! بگذار ژیان کارش را انجام بدهد. این عملیات هم انجام شد. یک روز در دفتر نشسته بودیم که شهید صیاد به دفترم آمد و گفت: ژیان این انگشترها هرکدامش را می‌خواهی بردار. این‌ها از طرف آیت‌الله ملکوتی (یا آیت‌الله حسنی) است.

۱. متولد ۱۳۲۶، در سال ۱۳۴۵ استخدام و در سال ۱۳۷۴ بازنشسته.

مشاغل: فرمانده گروهان، گردان، فرمانده پایگاه تهران، فرمانده پایگاه کرمانشاه، معاون پرسنلی هوانیروز، دفتر پژوهش و تحقیقات نزا

خاطره سال ۶۲

در اردیبهشت سال ۶۲ یک روز ایشان زنگ زدند و گفتند: فردا آقای رئیس جمهور (آقای خامنه‌ای) به کرمانشاه خواهند آمد. پرسیدم برای چه کاری؟ گفتند: می‌خواهند به بازدید اردوگاه دانشکده افسری بروند و صبحانه را در دفتر شما خواهند بود. خیلی صبحانه‌ات تشریفاتی نباشد. پنیر و نان بربری و بیسکویت ساقه‌طلائی برایشان آماده کردیم. به من گفتند: یک خلبان مطمئن را برای ترابری آقا بفرست. من هم خودم را معرفی کردم. ایشان گفتند: از خودت مطمئن‌تر سراغ نداری؟ گفتم: چرا. اما این‌گونه خیالم راحت‌تر است. لذا خودم این پرواز را انجام دادم. بعد از صبحانه از من پرسید: صبحانه چی بود؟ گفتم: نان و پنیر و بیسکویت ساقه‌طلائی. به من نگاه معنی داری کرد. گفتم: خودتان فرمودید مختصر باشد. ایشان گفتند: نه اینقدر مختصر!

عملیات والفجر ۳

در عملیات والفجر ۳ که پسر خاله صدام اسیر شد، با یکسری از فرماندهان سپاه جلسه ای را در صالح آباد تشکیل داده بودیم. آقای رحیم صفوی، آقای محسن رضایی، جناب سرهنگ زمانی و من در این جلسه بودیم. یکی از برادران سپاه به ما گفت: ما فقط نیرو می‌خواهیم. من گفتم: شما فقط جای پیاده کردن نیروها را به من بگویید. ایشان دستش را روی یک نقطه گذاشت. من گفتم: این خودش ۵۰×۵۰ کیلومتر است. شما باید به ما مختصات بدهید.

آخر عملیات والفجر ۳ بود که یک پیام از تهران آمد که شما فردا ساعت ۸ صبح در تهران در بازرسی نیروی زمینی باشید. از هرکسی پرسیدیم موضوع چیست؟ هیچ کس خبری نداشت. تا این‌که ما خدمت امیر حسام هاشمی رسیدیم. به من گفت: کارهایت را بکن که می‌خواهی بروی مکه. شهید صیاد شما را به مکه می‌خواهد بفرستد. این هم یادگاری شهید صیاد بود.

عملیات والفجر ۸

در عملیات والفجر ۸ هم در خدمت صیاد بودیم. شهید صیاد مرا به عنوان فرمانده بلال و جلال انتخاب کرد. تمام پایگاه‌ها به جز کرمانشاه در مرداب گاوخونی جمع شدند. رئیس جمهور و فرمانده نیروی هوایی (جناب صدیق) مانور ما را تماشا می‌کردند. سپس در ام السواد و نزدیک دارخوین قرارگاه هوانیروز را تشکیل دادیم. همه بزرگان (آقای هاشمی رفسنجانی و ...) در آن جا بودند. من در جلسه گفتم: من با پرواز ابتدایی هوانیروز در عبور از رودخانه مخالفم، همه معترض شدند و من دلایل خود را بیان کردم. ایشان گفتند شما حاضرید این را کتبا بنویسید و من نوشتم و به جناب جلالی فرمانده وقت هوانیروز دادم. ایشان هم به جناب صیاد دادند. خوشبختانه این کار انجام نشد و نقشه عوض شد، بعد ها صیاد در مصاحبه اش از این موضوع تقدیر کرد.

عملیات قادر

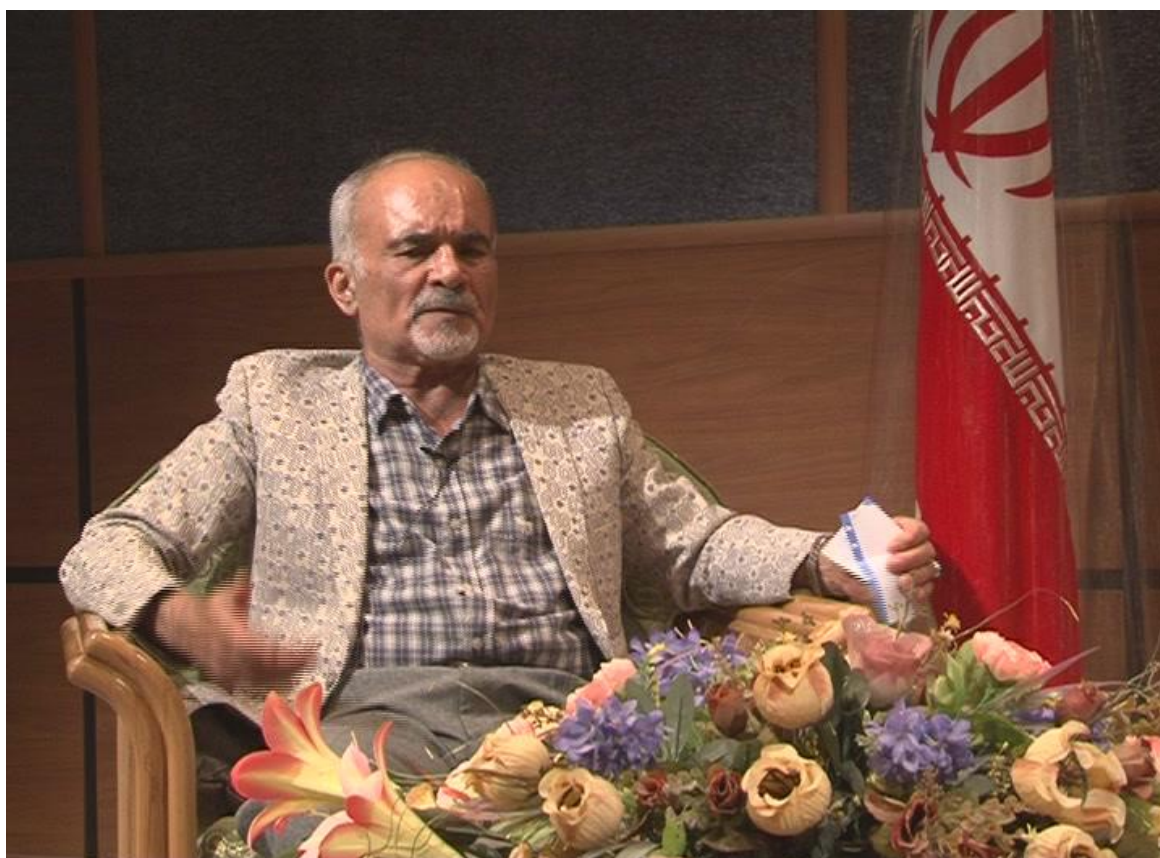
عملیات قادر که در شمال شهر دیانای عراق انجام شد، من به عنوان فرمانده عملیات منطقه انتخاب شدم. قرارگاه نیرو زمینی درست در شمال دیانا بود. گفتم: این جا جای مناسبی برای قرارگاه نیست. چون عراق راحت مارا می زند. در همین عملیات امیر حسام هاشمی مجروح شد. یک جلسه ای تشکیل دادیم و پیوست هوانیروز را به شهید صیاد دادم. شهید صیاد گفت: ژیان، پیوست عملیاتی تو بسیار خوب است ولی نمره ات ده است. گفتم مگر می شود؟ گفت بله چون بسم الله الرحمن الرحیم را نوشتی. این حرف برای همیشه در ذهن من باقی مانده است. آن جا به ایشان گفتم: قرارگاه هنوز جای خوبی نیست. به بچه هایی که آن جا بودند گفتم: جای قرارگاه نیروی زمینی را باید یک هوانیروزی تعیین کند. در این عملیات پدافند ما یک میراژ را زد. خلبان بیرون پرید. شهید صیاد به من گفت: این خلبان را پیدا کنید و بیاورید. گفتم: الان تاریک است. صبح می رویم. صبح رفتم به یک جایی رسیدم که کنار یک درخت یک قاطر و یک آدم وجود داشت. دور زدم و نزدیک آمدم و دیدم که همان خلبان است. به قرارگاه رفتم و با یک فرد مسلح خلبان عراقی را دستگیر کردیم. بعد از اینکه شهید صیاد از نیرو رفتند، باز هم با ایشان رابطه داشتم. در یکی از روزها به اتفاق خانواده برای استراحت به خزرآباد رفته بودیم. ساعت ۹:۳۰ صبح بود که داشتم با دو پسر گل کوچیک بازی می کردم. ماشینی را دیدم که ترمز کرد. من توجه کردم دیدم صیاد از ماشین پیاده شد. گفتم: از این جا رد می شدم که شما را دیدم و دلم نیامد که پیاده نشوم.

امیر ژیان:

* اولین چیزی که از شهید صیاد در ذهن من نقش بسته مربوط به سال ۱۳۴۵ می باشد. زمانی که در دانشگاه افسری بودیم، هرموقع که ایشان را می دیدم در حال وضو گرفتن بود.

* زمانی که شهید صیاد فرمانده نیروی زمینی شد با هوانیروز بسیار با مسئولیت برخورد می کرد و روی هوانیروز بسیار

حساس بود



خاطرات جناب سرهنگ خلبان حسین عباسی از پیشکسوتان هوانیروز^۱

اولین آشنایی در گردنه خان

آشنایی من با شهید سپهبد صیاد شیرازی از زمان درگیری در منطقه غرب شروع شد. ایشان را نمی‌شناختم، در آن زمان ایشان فرمانده ستونی بودند که به صورت زمینی قرار بود از سقز به سردشت بروند. این ستون که در حال حرکت بود، افراد ضد انقلاب برایشان کمین گذاشته بودند و ۸۷ نفر از افراد را شهید کرده بودند. وضع بسیار بدی به وجود آمده بود. شهید صیاد که در آن موقع سروان بود از هوانیروز تقاضای کمک کرد. من افسر عملیات منطقه بودم و یک فروند بالگرد را آماده کردم تا به منطقه بروم و شهید صیاد منطقه را شناسایی کند و به ما اطلاعات لازم را بدهد تا ما بتوانیم ایشان را کمک کنیم. بالگرد به دلیل وجود حجم زیاد آتش نتوانسته بود در آن محل بنشیند. نهایتاً بالگرد بدون هیچ کمکی بازگشت. خودم دست به کار شدم و به منطقه رفتم و در محلی فرود آمدم. تعداد زیادی از مجروحین به سمت بالگرد آمدند، در آن منطقه شهدای زیادی داده بودیم. این منطقه بین گردنه خان و سردشت بود. به دلیل عدم مدیریت درست منطقه و ثبت گرای بالگرد، ما زیر آتش گسترده ضد انقلاب قرار داشتیم و نتوانستیم مجروحان را حمل کنیم.

همان‌جا تعدادی از کماندوها را پیاده کردم و عده‌ای را هم سوار کردم و در سورتی اول با عصبانیت پشت بی‌سیم گفتم: تا اینجا، نظم و ترتیب نداشته باشد ما نمی‌توانیم کمک کنیم. شهید صیاد صدای ما را شنیده بود، در سورتی دوم صدای بسیار محبت‌آمیز و دلنشینی را از پشت بی‌سیم شنیدیم که گفت: خسته نباشید آقای خلبان من صیاد هستم. شما از این به بعد نظم اینجا را به من بسپارید و شما می‌توانید در کوچکترین زمان نشست و برخاست را انجام دهید. فقط خواهش می‌کنم وسایل حمل مجروح را برای ما بیاورید. زمانی که نشستیم نظم خاصی را دیدیم، گروه‌ها ۱۴ و ۱۵ نفره مرتب شده و شهدا را یک طرف مرتب گذاشته بودند. نظم بی‌نظیری برقرار بود. ظرف ۲ یا ۳ روز کلیه تجهیزات را به شهید صیاد رساندیم و مجروحان و شهدا را تخلیه کردیم.

در آخرین مرحله پرواز مردی با پیراهن سبز، شلوار چیریکی گتر شده و کتانی را دیدم که با یک یوزی سوار بالگرد شد و با دستمالی عرق‌های ما را خشک کرد. کمک من تیموری بود. به ما گفت: خسته نباشید. گفتم: جنابعالی؟ آن‌جا متوجه شدیم ایشان فرمانده عملیات است پرسیدند: نظم خوب بود؟ گفتم: دست شما درد نکند. خوب بود. اما شما؟ گفت من صیاد شیرازی هستم. آن‌جا عذرخواهی کردیم از این که او را نشناختیم. این اولین دیدار ما با صیاد بود.

۱. متولد ۱۳۳۲، در سال ۱۳۵۳ استخدام و در سال ۱۳۸۳ بازنشسته.

مشاغل: افسر ستاد کنترل عملیات تاکتیکی، رئیس دایره ارزیابی و استاندارد پرواز، افسر سازمان استعداد رزمی.

عملیات بدر

من چون در تهران بودم بیش‌تر شهید صیاد را از تهران به شهرهای مختلف مانند قزوین و... برای کمیسیون‌های مختلف می‌بردم. در عملیات‌های مختلفی در جنگ با ایشان همکاری داشتم. یکی از این عملیات‌ها، عملیات بدر بود. صیاد واقعاً مدیر بود. بسیار افتاده بود و از لحاظ انضباطی بسیار مقید بود. شب ساعت یک بود که رفتم داخل یک سوله‌ای به نام سوله فرماندهی، به ما گفتند این تجهیزات را باید به همراه این افراد از این جا به داخل خاک عراق ببرید و بعد از آن عملیات هلی‌برن شبانه را از جزیره مجنون به داخل خاک عراق (پلنگ) انجام دهید. من اولین نفر مأمور شدم و در آن زمان سروان بودم. در آن اتاق یکی از نمایندگان مجلس، جناب صیاد شیرازی، فرمانده هوانیروز (جناب انصاری) و ۳ تن از برادران سپاه حضور داشتند. دعایی برای من خوانده شد. جناب صیاد به ۲ و ۳ مطلب اشاره داشتند و به من شخصاً گفتند:

- ۱- از زمانی که شما در محل مورد نظر بنشینید ما عملیات آفندی را شروع خواهیم کرد، پس مواظب خودت و پروازت باش.
- ۲- در نقطه‌ای که مد نظر است باید بنشینی. اگر عقب‌تر بنشینی ما به مشکل برمی‌خوریم و اگر جلوتر بنشینی دشمن متوجهات می‌شود. ما با جناب صیاد به جزیره مجنون رفتیم. در جزیره مجنون ایشان پیاده شدند و ما عملیات را شروع کردیم. در این عملیات شهید صیاد با وجود داشتن رده‌ی بالای فرماندهی (فرمانده نیروی زمینی) باز هم شخصاً به خط آمده بود. شهید از جزیره مجنون با قایق به سمت نقطه‌ی مورد نظر حرکت کرد که قایقش مورد هدف قرار گرفت و ۴۸ ساعت از صیاد هیچ خبری نبود. برادر رضایی و صفوی فکر می‌کردند صیاد شهید شده است. تا اینکه از طریق بی‌سیم به ما اطلاع دادند که ما زنده‌ایم و در داخل هور هستیم. من به آن نقطه رفتم و آن‌ها را آوردم. کمک خلبان من فرهاد فریدونی بود. این اتفاق نزدیک غروب آفتاب رخ داد. شهید صیاد را به همراه افرادش به محل استقرار خودمان برگرداندیم. برای تشکیل جلسه‌ای برای ادامه عملیات، زمانی که به محل رسیدیم، هواپیماهای دشمن حمله کرده بودند و پدافند ما هم داشت دفاع می‌کرد و در ارتفاع‌های بلند سیم‌های زیادی وجود داشت و شرایط بسیار سختی برای فرود داشتیم. هرچه بی‌سیم زدیم کسی جواب ما را نداد. همه برای جلوگیری از آسیب‌دیدگی داخل سوله‌ها پنهان شده بودند. من به شهید صیاد گفتم: جناب سرهنگ نمی‌توانیم بنشینیم. گفت: هر کاری می‌خواهی خودت انجام بده. گفتم: اجازه بدهید به اهواز برویم. به اهواز رفتیم. فرودگاه اهواز هم همین‌طور بود. بالاخره ما در فرودگاه نشستیم. کاملاً تاریک و بدون چراغ. ساعت حدود دو نیم یا یک ربع به سه بود. به من گفت: ۱۵ دقیقه صبر کن تا من یک هماهنگی با یک مسئول رده بالا که در اهواز است داشته باشم و برگردم. ایشان وقتی رفتند ما خوابمان برد. موقع برگشت وقتی دیده بودم ما خواب هستیم، گفت: بگذارید این‌ها استراحت کنند. سریع تیمم کرد و همانجا به نماز ایستاد. با صدای ال...اکبرشان از خواب پریدیم. بعد از نماز گفتند اگر خسته‌اید ما همین‌جا هستیم شما بخوابید، در حالی که خودش ۴۸ ساعت نخوابیده بود. در کلیه عملیات‌ها من به جرأت عرض می‌کنم که ایشان فقط در بالگرد استراحت می‌کردند و بسیار کم‌خواب بودند. ایشان را به محل استقرار بردم. در آن جا گفت: عباسی کار خدا بود که ما به اهواز برویم تا پیام مهمی به ما برسد.

کمک هوانیروزی هم بود

در عملیات‌های مختلف ما را هدایت و رهبری می‌کرد و تمام اطلاعات هوانیروز را از خود هوانیروزی‌ها بهتر می‌دانست. تمامی شرایط را به خوبی می‌دانست. شهید صیاد علاوه بر این که فرمانده نیروی زمینی بود یک هوانیروزی هم بود. شهید صیاد زمان فرماندهی جناب جلالی در ستاد مرا احضار کردند. ایشان به من گفتند: خودت را آماده کن که می‌خواهیم کاری را انجام دهیم که در دنیا کسی انجام نداده باشد. گفت: این مطالب باید سری باقی بماند. گفت: ما می‌خواهیم اسلینگ شبانه داشته باشیم. شرایط بسیار سخت بود. دید اصلاً نداشتیم. به ایشان گفتم: کار، کار سختی است. اسلینگ و پرواز شب هر کدام خطرهای زیادی دارد. حال اگر ما بخواهیم اسلینگ شبانه انجام دهیم ریسک بزرگی است. شاید تعداد کمی از افراد بتوانند این کار را انجام دهند. گفت: شما فرض کنید یک سری توپ را از نقطه A می‌خواهیم به نقطه B ببریم. برو این موضوع را بررسی کن و نتیجه را با من در میان بگذار. من موضوع را بررسی کردم و به حضور ایشان رسیدم و گفتم: امکان دارد حدود ۷ یا ۸ درصد سانحه داشته باشیم. این کار منجر به انجام مانور جلال شد که یکی از بزرگ‌ترین مانورها در سطح دنیا بود.

مانور جلال در اصفهان انجام شد. هدف، انجام عملیات از روی الوند با ۱۴۵ فروند کبرا، ۲۱۴، شنوک و ۲۰۶ با رد شدن از موانع از نقطه A به نقطه B بود و نیروهای کماندو هلی‌برن شوند. ما این تمرین را در باتلاق گاوخونی انجام دادیم و مسئولان ما در این عملیات جناب روحی‌پور، جناب طاهری و ... بودند.

شهید صیاد حضور فعال و مداوم در این مانور داشت. قرار بود ما ۱۵، ۱۶ نفر را آموزش دهیم تا فقط آن‌ها اسلینگ شبانه را انجام دهند. ایشان متوجه شدند که ما اسلینگ شبانه را نمی‌توانیم انجام دهیم و گفتند: اول صبح این کار را انجام دهید.

ایشان به کارآیی هوانیروز در جنگ اشراف کامل داشتند و تمامی بچه‌های هوانیروز را می‌شناختند و بیشتر بچه‌ها را با اسم کوچک صدا می‌زدند. ما صیاد را به چند دلیل دوست داشتیم، چون ایشان خیلی با بچه‌های هوانیروز خودمانی بود. شهید صیاد چه در منطقه غرب، چه در مانورهای هوانیروز بیشتر وقت را با بچه‌های هوانیروز می‌گذراند. به خصوص جناب حسن ستاری که برای ایشان زیاد لطیفه تعریف می‌کرد و ایشان واقعاً لذت می‌بردند. شهید صیاد فرمانده‌ای لایق بود و از ایشان شجاع‌تر کسی را ندیده بودم.

عاشق هوانیروز بود

من به صراحت می‌گویم ایشان عاشق هوانیروز بود، در تمام عملیات‌هایی که ایشان شرکت داشتند از نقش کلیدی هوانیروز در کلیه عملیات‌ها یاد می‌کردند و این نقش را در جلسات مختلف برای دیگران تشریح می‌کردند که سوابق آن

در آرشیو نیروی زمینی موجود است. شهید صیاد شیرازی و امیر دادبین کسانی بودند که هوانیروز را به خوبی درک کرده بودند. خودشان هم می‌دانستند که در اکثر عملیات‌ها هوانیروز نقش فرشته نجات را داشته است.

شهید صیاد بارها به ستاد هوانیروز تشریف آوردند و اول از همه درباره دوستان فنی زیاد صحبت می‌کردند چون می‌دانستند که زحمت زیادی می‌کشند و سپس از خلبانان و بقیه یاد می‌کردند.

هشت شبانه‌روز با امام

شهید صیاد یک شب ساعت ۳:۳۰ دقیقه به منزل ما در قلعه مرغی آمد و گفت: مأموریت داریم. باید برویم قم. شهید صیاد مرا توجیه کرد و پاکتی دستم داد و من خدمت امام رفتم و هشت شبانه روز با امام در یک اتاق بودم. چقدر به هوانیروز اطمینان داشت که آرزویی را که همه داشتند به یک هوانیروزی تقدیم کرد. من هر صبح به همراه امام به فیضیه می‌رفتم در حالیکه مأموریت در جیبم بود تا در شرایط سخت بنابه دستور آن را باز کنم. کمکم جناب ملایی بود و کروچیف هم استوار حیدری بود. مدتی هم پرویز علمی پیش ما بود. این نشان می‌داد که شهید صیاد همواره نظر مثبتی به هوانیروز داشته است. بارها در خدمت رهبری از هوانیروز تعریف کرده بود و فرمایشات آقا بر اساس تعریف‌های ایشان بود.

مانور جلال

در مانور جلال در خدمتشان بودم و امیر انصاری و امیر صیاد در بالگرد بودند که من مرتکب اشتباهی شدم. قرار بود ما باند را قطع کرده و پرواز کنیم و سپس استقرار وسایل را ببینیم. در همین هنگام که من داشتم باند را قطع می‌کردم یک هواپیمای مسافربری هم داشت روی زمین می‌نشست و من حواسم نبود. یک لحظه به خودم آمدم و دیدم نزدیک است برخورد کنیم و از طرفی شهید صیاد پیش ما بود. برای جلوگیری از برخورد، ۱۴۰ درجه برگشتم. در حالی که ۲۱۴ تا ۱۲۰ درجه جواب می‌دهد. دور که زدم امیر انصاری برای جلوگیری از خراب شدن اوضاع گفت: عباسی می‌خواهد توانایی این بالگرد را به شما نشان بدهد. شهید صیاد گفت: خیر، ایشان می‌خواهد از اشتباهش جلوگیری کند.

ایشان مانور جلال را طوری هدایت می‌کردند که انگار خود یک هوانیروزی است به طوری که تمام کتاب‌های مربوط به این قسمت را خوانده بود و فاصله‌ها را می‌دانست. کمی و کاستی‌ها را به صورت گزارش می‌نوشت و به تمام خلبان‌ها از زبان ارشدشان می‌گفت.

عملیات حلبچه

ایشان زمانی که به ستاد کل رفته بودند عملیات حلبچه انجام شد. ما در پایگاه کرمانشاه بودیم که شهید صیاد آمدند به پایگاه کرمانشاه. ایشان گفتند: دوتیم بشوید. تیمی که قوی‌تر است برای قسمت لشکرگاه و تیمی که ضعیف‌تر است به

شیخ صله بروند. سؤال شد آن‌جا چه شرایطی دارد؟ ایشان گفتند: در آن‌جا به علت وجود کوه‌های صعب‌العبور، وزش باد شدید است و ممکن است سانحه بدهید. بچه‌ها زیاد جدی نگرفتند. دو تیم شدیم جناب ناظوری سرپرست بودند و بنده افسر عملیات برای لشکرگاه. یک تیم هم به سمت پایین فرستادیم. جناب بابایی، حاج‌وکیلی و... را به سمت لشکرگاه بردیم و همه به سمت آن‌جا رفتیم. وقتی به آن‌جا رسیدیم بچه‌ها گفتند که واقعا شهید صیاد راست می‌گفت. زود بالا بکشید تا سانحه ندهیم. ایشان به ما گفته بود محل نشستن وجود ندارد و سوختتان را طوری تنظیم کنید که بالگرد را خاموش نکنید تا زمان را از دست ندهید. ما باز هم جدی نگرفتیم. اما دقیقاً تمام این مسایل در آن‌جا وجود داشت. و حتی به بچه‌های نیروهوایی هم توصیه‌های جالبی کرده بود.

ایشان هروقت می‌خواست شروع به صحبت کند همواره از امام زمان (عج) یاد می‌کرد. از نظر قلبی به نظام جمهوری اسلامی اعتقاد راسخ داشت و اهل ریا و تظاهر نبود. بسیار دیندار بود و مردم‌دار.

سرهنگ عباسی:

* شهید صیاد در عملیات‌های مختلف ما را هدایت می‌کرد و تمام اطلاعات هوانیروز را از خود هوانیروزی‌ها بهتر می‌دانست. شهید صیاد علاوه بر این‌که فرمانده نیروی زمینی بود یک هوانیروزی هم بود.

* شهید صیاد به کارایی هوانیروز در جنگ اشراف کامل داشت و تمامی بچه‌های هوانیروز را می‌شناخت و بیشتر بچه‌ها را به اسم کوچک صدا می‌زد. او خیلی با بچه‌های هوانیروز خودمانی بود.

* شهید صیاد هرگاه می‌خواست شروع به صحبت کند همواره از امام زمان (عج) یاد می‌کرد. از نظر قلبی به نظام جمهوری اسلامی اعتقاد راسخ داشت و اهل ریا و تظاهر نبود. بسیار دیندار و مردم‌دار بود.



خاطرات جناب سرهنگ خلبان حمید شیبانی زاده از پیشکسوتان هوانیروز^۱

مأموریت سنندج به مریوان

آشنایی من با شهید سپهد صیاد شیرازی در منطقه غرب و شمال غرب هنگامی اتفاق افتاد که به اتفاق همکاران در آن منطقه مشغول انجام وظیفه بودیم و آن زمانی بود که شهید صیاد به پادگان سنندج تشریف آوردند و از ما خواستند تا به سمت پادگان مریوان ماموریتی را انجام دهیم. این درحالی بود که یک روز قبلش یک فروند بالگرد ما مورد اصابت قرار گرفته بود و خلبانش (شهید محرم‌نژاد) به شهادت رسیده بود. زمانی که ایشان برای پرواز به پادگان آمدند و ما خدمت ایشان رسیدیم، شرایط بسیار بحرانی بود و ناامنی و خطرات بسیار زیاد بود. اما با هماهنگی و قبول ریسک، به همراه شهید صیاد و سرهنگ تیموری آن ماموریت انجام شد و این باب آشنایی و نزدیکی ما با آن شهید بزرگوار بود.

در سال ۱۳۵۹ مأموریت ما این بود که از یگان‌های عملیاتی پشتیبانی کنیم. شهید صیاد در آن زمان فرمانده عملیات غرب بود. زمانی که به منطقه آمدند ما هیچ شناختی از ایشان نداشتیم و فقط نام و نشان ایشان را شنیده بودیم و گفته بودند یک فروند بالگرد برای ترابری ایشان آماده شود. آن زمان فرمانده پادگان مریوان امیر آذرفر بود (سرگرد آن زمان). پادگان در حال سقوط بود. در پروازی که برای ترابری امیر صیاد داشتیم بنده به همراه سرهنگ تیموری خلبان بودیم. کروچیف پرواز آقای محمد دوست حصار بود. زمانی که از پادگان سنندج حرکت کردیم، پس از عبور از پاسگاه تیژتیژ منطقه بسیار ناامن شد. تنها جایی که می‌توانستیم فرود بیاییم داخل پادگان مریوان بود. حتی تا اطراف دریاچه زری‌بار هم ناامن بود و شهر مرتب مورد حمله قرار می‌گرفت و توپخانه ضدانقلاب شهر را مورد اصابت قرار می‌داد که این حملات با رشادت و دلاورمردی‌های نیروی زمینی و افراد داخل پادگان به فرماندهی سرگرد آذرفر و پشتیبانی مؤثر هوانیروز منطقه از آلودگی خارج شد و شهید صیاد بالغ بر ۱۵ روز در منطقه حضور داشتند و عملیات را فرماندهی و هدایت می‌کردند.

استفاده عملیاتی خوب از هوانیروز

شهید صیاد با توجه به این که علم نظامی را خوب می‌دانستند، هنر جنگیدن را نیز بلد بودند، فردی بسیار توانا بودند و نسبت به توانایی هوانیروز با توجه به آشنایی با امیر آذین (سرهنگ پورجمعه، سرهنگ پیمانی و دیگر کارکنان هوانیروز) آگاهی داشتند، لذا از هوانیروز به خوبی در عملیات استفاده می‌کردند.

۱. متولد ۱۳۳۴ در زابل، در سال ۱۳۵۳ استخدام و در سال ۱۳۸۳ بازنشسته.
مشاغل: افسر عملیات پرواز گروه سوم، معاون امور آموزش، فرمانده گروهان پروازی.

این همکاری و شناخت به واسطه‌ی ارتباط با بزرگان هوانیروز بود و از طرفی خودشان تحصیل کرده بودند و بر تمام امکانات واقف بودند و این عوامل باعث شد تا از تمام توان موجود در هوانیروز برای مناطق مختلف به‌خصوص غرب استفاده کنند.

شرایط کوهستانی منطقه به گونه‌ای بود که فقط بالگرد می‌توانست خلاء تحرک را پر کند (در واقع تنها وسیله‌ای که قادر است ۱۰۸ مأموریت را انجام دهد بالگرد است) و آن شهید بزرگوار با آگاهی از توانمندی‌ها و مأموریت‌ها و با مشاوره و راهنمایی افراد دلسوز و باایمان هوانیروز (کارکنان فنی و خلبان) از قدرت هوانیروز حداکثر استفاده را می‌کرد تا جایی که ضدانقلاب را در غرب و شمال غرب مایوس کرد. در بلوای گنبد، شلوغی سیستان و بلوچستان و برخورد با ضدانقلاب بسیار ضربتی و استادانه برخورد می‌کرد. ایشان دوره‌های مختلف نظامی را گذرانده بود و استاد جنگ‌های چریکی بود و توکل و ایمان و تعهد بالایی داشت که مورد قبول همه بود.

مأموریت برون مرزی

در مأموریت مریوان در یکی از روزها که پروازها پشت سر هم صورت می‌گرفت وقتی ما به پادگان برگشتیم، آشپزخانه غذایی نداشت و فقط مقداری نان خشک و چند بسته خرما باقی مانده بود. همکاران خرما را در سینی گذاشتند و خدمت ایشان آوردند تا بین بچه‌ها توزیع کنند. ایشان از خوردن خرما خودداری کردند و گفتند: بدهید به بچه‌ها. من خوردم. زیاد اسرار کردیم تا در آخر ایشان گفتند: اگر خدا قبول کند من روزه‌ام.

در همان موقع مأموریتی به ما ابلاغ کردند که به همراه شهید رسول عبادت یک مأموریت برون مرزی در عراق را انجام دهیم. مأموریت فوق‌العاده خطرناکی بود. شاید در حدود ۱۰ مایل باید داخل خاک عراق نفوذ می‌کردیم. ما عده‌ای را به داخل خاک عراق بردیم و آن‌ها را پیاده کرده و دو ساعت بعد برای بازگرداندن آن عده به همان‌جا برگشتیم. زمانی که برگشتیم هواپیماهای عراقی مطلع شده بودند و در منطقه به پرواز درآمده بودند. ما خود را در سایه و در شیارهای کوه پنهان کردیم تا از برخورد دور بمانیم و وقتی برگشتیم تمام بچه‌ها ما را در آغوش گرفتند به‌خصوص شهید صیاد که به استقبال ما آمده بود (چون امید کمی به بازگشت ما داشتند) بعد از آن مأموریت شاید نزدیک به ۱۰۰ ساعت تا یک هفته قبل از شهادت ایشان در خدمتشان بودم و مأموریت‌های عمده‌ای را انجام دادیم.

عملیات والفجر ۲

در عملیات والفجر ۲ تعداد زیادی از بالگردهای شنوک، کبرا و ۲۱۴ را در منطقه عملیاتی مستقر کرده بودیم. این عملیات برای تصرف بخشی از منطقه حاج‌عمران انجام شد (منطقه عمومی پسوه، و پیرانشهر). در چند سورتی پرواز من شخصاً در خدمت ایشان بودم که ایشان شخصاً عملیات را از داخل بالگرد فرماندهی می‌کردند. آن‌چنان با توکل و توسل

این کار را انجام می‌دادند که انگار هیچ مأموریتی نیست. در حالی که در همانجا دو فروند بالگرد ما آسیب سنگین دید. دوست عزیزمان سرهنگ حسام روحانی و کمال پیراحمدی آنجا سانحه دادند و ما مأموریت داشتیم آن‌ها را به بیمارستان تبریز منتقل کنیم. منطقه پروازی ما بسیار آلوده بود. بالگردها و هواپیماهای عراقی آدمک‌های زیادی را در پشت نیروهای ما پیاده می‌کردند تا مسیر بالگردها و هواپیماهای ما را منحرف کنند و روحیه نیروهای خود را افزایش دهند. در این آدمک‌ها تله و مواد منفجره زیادی پنهان بود. اما با وجود همه مشکلات، بچه‌ها پیشروی زیادی انجام دادند.

در یکی از مأموریت‌ها در همین عملیات، بالگردهای ۲۱۴ و شنوک در حال سوار کردن مجروحین بودند که دو فروند بالگرد عراقی بالای سر ما حاضر شدند. اگر شجاعت و دلوری‌های امیر قضات نبود، خیلی از بالگردهای ما دچار سانحه می‌شدند اما این دلورمرد به تنهایی و با یک فروند بالگرد شکاری کبرا آن دو بالگرد عراقی را متواری کرد.

در آن مأموریت حدود ۲۰۰ نفر را با یک فروند شنوک جابه‌جا کردند و ۳۲ نفر را هم با ۲۱۴ حمل کردیم. این عملیات باعث کم کردن بخشی از قوای نیروهای صدام شد و ما توانایی‌های بیش‌تری برای انجام عملیات‌های دیگر پیدا کردیم. در آن عملیات، حاج آقای که به او حاج آقا کلاش می‌گفتند سکه‌های ۵۰ ریالی را به رزمندگان می‌دادند و می‌گفتند: متبرک به دست حضرت امام است.

شهید صیاد زمانی که داخل بالگرد بودند با ما از طریق هلمت (کلاه پرواز) ارتباط برقرار می‌کردند. با بقیه هم با استفاده از بی‌سیم که همراه داشتند ارتباط برقرار می‌کردند. طبق استاندارد هر خلبان در هر شبانه روز حق دارد ۱۰ ساعت پرواز انجام دهد. اما من در این عملیات در آن روز بیش از ده ساعت پرواز انجام دادم. در آن عملیات در خدمت دوستان عزیزی همچون سرهنگ ازدری، سرهنگ ذوالفقاری و سرهنگ مولایی بودیم که همگی به یک اندازه پرواز کردیم. شهید صیاد به جزئیات بسیار توجه داشتند و همواره می‌گفتند: فرصت کوتاه است و ما به وظیفه خود عمل می‌کنیم و به نتیجه کاری نداریم و فقط مأمور به انجام وظیفه‌ایم نه نتیجه و بدانید برادران فرصت برای انجام خدمت بسیار اندک است.



سرهنک شیبانی زاده:

* شهید صیاد با توجه به اینکه علم نظامی را خوب می دانست، هنر جنگیدن را نیز بلد بود، فردی بسیار توانا بود و نسبت به توانایی هوانیروز آگاهی داشت لذا از هوانیروز به خوبی در عملیات استفاده می کرد.

* شهید صیاد به جزئیات بسیار توجه داشت و همواره می گفت: فرصت کوتاه است و ما به وظیفه خود عمل می کنیم و به نتیجه کار نداریم و فقط مامور به انجام وظیفه هستیم نه نتیجه و بدانید برادران فرصت برای انجام خدمت بسیار اندک است.

خاطرات امیر سرتیپ ۲ خلبان فرهاد حمیدی‌نیا از پیشکسوتان هوانیروز^۱

من صحبت‌هایم را درباره شهید صیاد به دو بخش تقسیم می‌کنم: شامل شرح زندگی ایشان و عملیات‌هایی که ایشان انجام دادند.

خصوصیات شهید صیاد و هوانیروز

ایشان یک نظامی مؤمن و بسیار معتقد به ولایت فقیه بودند. اجرای نماز جماعت در جبهه‌ها با حضور روحانی یا عدم حضور روحانی را برپا می‌کردند. اگر روحانی نبود خودشان به عنوان امام جماعت می‌ایستادند و ما هم به ایشان اقتدا می‌کردیم. زمانی که ایشان فرمانده نیروی زمینی شدند کلیه فرماندهان ارتش از ایشان قدیمی‌تر و مسن‌تر بودند. مثلاً در عملیات بیت‌المقدس امیر حسنی سعدی فرمانده قرارگاه نصر بود و خیلی از ایشان ارشدتر بودند. امیر عبادت فرمانده قرارگاه فتح بود. امیر سعدی نام فرمانده هوانیروز بودند و امیر جلالی جانشینش بود. در واقع ایشان با فرماندهانی خدمت کرد که شاید سال‌ها فاصله با او داشتند. ایشان نیروی زمینی را بسیار عالی و خوب فرماندهی می‌کرد. راه دوستی با مردم و بسیج را با بوسه زدن به روی آنها آغاز کرد. این محبت بسیار زیاد را بین خودش و مردم به وجود آورده بود.

در آموزش بسیجیان، سپاه پاسداران، در میداین نبرد بسیار کوشا بود و آنچه که سپاه پاسداران دارد به نظر من بخش مهمی از آنها از آموزش و تجربه‌های ایشان است. زحمات زیادی در این راه کشید. این‌ها را توجیه و راهنمایی می‌کرد. من که در منطقه عملیاتی حضور داشتم خود شاهد این قضایا بودم.

در زمانی که فرمانده نیرو بود خواب به چشمانش راه نداشت و در زمان عملیات و غیر عملیات در منطقه حضور فعال داشت و استراحتی نمی‌کرد. هوانیروز فقط از یگان‌های تابعه او نبود بلکه به عنوان خانواده او شده بود و بسیاری از خلبانان را با نام می‌شناخت. در تمام مدت فرماندهی ایشان بر نیروی زمینی، در کنار هوانیروز حضور فعال داشت. یک رابطه بسیار صمیمی، دوستانه و جدایی ناپذیر بین صیاد شیرازی و خلبان‌های هوانیروز وجود داشت.

در ۷ سالی که فرمانده هوانیروز کرمانشاه بودم و ایشان رئیس بازرسی ستاد کل بودند و برای بازرسی به منطقه غرب می‌آمدند. محل اسکان ایشان در هوانیروز بود و فرماندهان لشکر آن منطقه به ما اعتراض می‌کردند که شما چه کار می‌کنید که صیاد شیرازی پیش شما می‌آید و پیش ما نمی‌آید. در صورتی که آنها هم به خوبی از او استقبال و پذیرایی

۱. متولد ۱۳۲۵، در سال ۱۳۴۷ استخدام و در سال ۱۳۸۷ بازنشسته.

مشاغل: معاون و افسر اجرائیات، فرمانده پایگاه تهران، معاون فرمانده پایگاه کرمانشاه، معاون عملیات و اطلاعات هوانیروز.

می کردند ولی ایشان به هوانیروز می آمدند. بعد از جنگ هم هر چند باری که سفر خانوادگی به کرمانشاه داشتند باز هم ما در هوانیروز پذیرای ایشان بودیم.

ایشان در پروازهای عملیاتی همواره در صندلی بین خلبان و کمک خلبان می نشستند که حتی طبق قانون باید ساعت پرواز برای ایشان ثبت می شد. نقشه خوانی قوی داشتند و بسیار بر مناطق مسلط بودند. در شرح عملیات بیت المقدس آدرس دقیقی برای شناسایی ایشان وجود دارد. یک مثال از جنگ های منظم و یک مثال هم از جنگ های نامنظم برایتان می گویم.

عملیات بیت المقدس

در عملیات بیت المقدس پایگاه های ما در منطقه جنوب بود. کل عملیات از ۱۰ اردیبهشت شروع شد و تا اواخر خرداد ماه در منطقه حضور داشتیم. در عملیات بیت المقدس به عنوان نماینده هوانیروز در قرارگاه نصر بودم و به عنوان افسر رابط انجام وظیفه می کردم. قرارگاه نصر و قرارگاه کربلا ادغام شده بود. ما همیشه در کنار این عزیزان بودیم. در آن عملیات شهید صیاد نقش بسیار کلیدی داشت و از هوانیروز نیز به خوبی استفاده کرد تا اینکه خرمشهر آزاد شد.

فرمانده گردان هجومی

بعد از فتح خرمشهر من بنا به دستور، فرمانده گردان هجومی پایگاه کرمانشاه شدم. از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳ شهید صیاد چندین مرحله به کرمانشاه آمدند و هر موقع ایشان می آمدند هنگام غروب آفتاب بود و همیشه با چند فروند بالگرد کل منطقه را می گشتند و زمانی که خیالشان راحت می شد، شب به کرمانشاه می آمدند. به من می گفت: حمیدی نیا، صبح بالگردها حاضر باشند، من بعد از نماز می خواهم بروم. من هم گردان را بسیج می کردم. با همافر سپهوند چند تیم را تشکیل می دادیم و تا صبح ۴ و ۵ فروند بالگرد را آماده می کردیم. حتی بالگردهایی که مشکل فنی داشتند جایگزین می کردیم که مبدا وقفه ای در اجرای مأموریت به وجود بیاید. در آن زمان سرهنگ ناصر ژیان فرمانده پایگاه کرمانشاه بودند. شهید صیاد همه ما را به اسم صدا می کرد. اذان را که می گفتند، ایشان نماز را می خواند. در تاریکی پای بالگردها می رفت و به منطقه می رفت. پایان سال ۶۳ بود که حکم معاونت پایگاه تهران به من ابلاغ شد.

خاطره سال ۶۴

در سال ۶۴ متأسفانه فشارها در مناطق عملیاتی زیاد شده بود، به طوری که دشمن توطئه می کرد تا بالگردهای ما را به آن طرف مرز بکشاند. به بنده ابلاغ شد که به ارومیه بروم و بدون اجازه پروازی انجام نشود. یک ماه در ارومیه بودم. بعد از آن بچه های دیگری هم رفتند. در یکی از روزهایی که در ارومیه بودم به من اعلام کردند که جناب صیاد شیرازی خواهد آمد. گفتند: یک فروند بالگرد در اختیارشان بگذارید و خودتان هم با ایشان پرواز کنید. ایشان آمدند و من ادای احترام نظامی کردم و به من گفتند: حمیدنیا، اینجا چه کار می کنی؟ گفتم به ما دستور داده اند و من هم آمده ام. گفتم: مستحضرید که من

باید در کنارتان باشم. بازهم ایشان روی صندلی بین خلبان و کمک نشستند، در حالی که تعدادی از محافظانشان نیز حضور داشتند به همراه معاون ایشان و چند فرمانده نظامی. به اتفاق پرواز کردیم و وارد خاک عراق شدیم. ناپوری را از لحظه‌ای که بلند شدیم، ایشان انجام دادند. پرواز ما حدود یک ساعت طول کشید. به من گفتند شما داخل بالگرد باش تا من برگردم. آن چند نفری که مسلح هم بودند هرکدام روی یک تپه ایستادند. یکی از آن‌ها که بسیار اندام ورزیده‌ای داشت و با لهجی عربی-کردی صحبت می‌کرد، پرسید: شما از ایران آمده‌اید؟ من آن زمان سرهنگ دوم بودم. به من خیلی برخورد. خواستم جوابش را ندهم اما گفتم: بله. از ایران آمده‌ایم. پیش خودم فکر می‌کردم به راحتی آمده‌ایم و نشسته‌ایم. پس اینجا جزو خاک ماست. درحالی که در عمق خاک عراق بودیم. شهید صیاد یک ساعت در آن‌جا حضور داشت و کارهایش را انجام داد. زمانی که به پایگاه ارومیه برگشتیم غروب آفتاب شده بود. ایشان بسیار مقید به قوانین پروازی بودند.

مأموریت دیگری هم با ایشان با شنوک داشتیم. گفت: حمیدنی، می‌خواهم مسیر را شناسایی کنم. باران شدیدی هم می‌بارید. در ارتفاع بالا پرواز می‌کردیم. یک مقدار دیگر جلو رفتیم. خلبان گفت دیگر نمی‌شود جلو رفت. ایشان گفتند: پس برگردید. ایشان همواره به نظرات ما و قوانین پروازی احترام می‌گذاشتند و من هم به عنوان مشاور هوانیروزی در خدمت ایشان بودم. من با خیلی از فرماندهان پرواز کردم. اما ایشان بخشی از هوانیروز بود و خودش را از هوانیروز جدا نمی‌دانست. با کلیه افراد مهربان بود.

خاطره سال ۷۷ و برداشت میدانی عملیات بیت‌المقدس

خاطره دیگر در تاریخ ۷۷/۸/۴ بود که جهت بازآفرینی و بازگویی عملیات بیت‌المقدس در خدمت ایشان بودم. ما به ستاد آمدیم و در آن‌جا مستقر شدیم. سپس به اهواز و از آن‌جا به هتل آبادان رفتیم. ۳،۴ روزی در آن‌جا برداشت میدانی داشتیم. ایشان از ضبط و ثبت این وقایع بسیار خوشحال بود. می‌گفت: تا حالا وقت نکردم کلیه مطالب را روی کاغذ بیاورم. خیلی دلم می‌خواهد این‌ها را به صورت کتاب بنویسم ولی تا حالا وقت این کار را نداشته‌ام. زحمات ایشان به ثمر نشست. زمانی هم که فرمانده پایگاه کرمانشاه بودم. ۲،۳ مرتبه دانشجویان دانشگاه افسری را به منطقه آوردند و با استفاده از بالگردهای هوانیروز به منطقه اعزام شدند.

امیر حمیدی‌نیا:

* شهید صیاد یک نظامی مومن و بسیار معتقد به ولایت فقیه بود. اجرای نماز جماعت در جبهه‌ها با حضور روحانی و یا عدم حضور روحانی را برپا می‌کرد. اگر روحانی نبود خودشان به عنوان امام جماعت می‌ایستادند و ما هم به ایشان اقتدا می‌کردیم.

* ایشان همیشه به نظرات و قوانین پروازی احترام می‌گذاشتند، ایشان بخشی از هوانیروز بود و خودش را از هوانیروز جدا نمی‌دانست. با کلیه افراد مهربان بود.



خاطرات جناب سرهنگ خلبان سید عباس ندایی از پیشکسوتان هوانیروز^۱

بنده پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مأموریت‌های بسیار در کنار شهید صیاد شیرازی پرواز کردم و افتخار همراهی با ایشان نصیب من شده بود. از جمله در عملیات‌های غرب کشور.

عملیات فتح‌المبین

ایشان مرد بزرگی بود و دانش پروازی زیادی داشت. گرچه خودشان خلبان نبودند ولی از بسیاری از تجربیات پروازی آگاهی داشتند. ایشان شناخت بسیار خوبی از توانمندی‌های هوانیروز داشتند و از این یگان بخوبی استفاده کردند. خاطرات زیادی با ایشان دارم که یکی از آنها مربوط به عملیات فتح‌المبین می‌باشد.

زمانی که عملیات فتح‌المبین آغاز شد من جمعی یگان کرمان بودم که در منطقه حضور داشتیم. محل اصلی استقرار پایگاه کرمان در منطقه دزفول بود ولی تیم پیشرو در دشت عباس مستقر شده بود و از آنجا کل منطقه را پشتیبانی می‌کردیم.

در عملیات فتح‌المبین هوانیروز مأموریت‌های زیادی انجام داد و بچه‌ها فعالیت بسیار سنگینی کرده بودند. بیشتر پروازهای ما در قالب تیم‌های آتش که بالگردهای کبرا انجام می‌دادند بود و ما هم ریسکیوی آنها بودیم و به دنبال‌شان پرواز کردیم. در یکی از همین مأموریت‌ها متوجه شدیم که شهید صیاد شیرازی برای بازدید از یگان‌های مستقر از منطقه وارد محل استقرار هوانیروز شده است. ایشان پس از بازدید تصمیم گرفت از طریق هوا منطقه را شناسایی کند.

در حال پرواز به سمت شهر شوش بودیم که ناگهان آن شهید بزرگوار به شانه من زد و گفت برو به سمت چنانه. در حالیکه می‌دانستم چنانه در اشغال دشمن است و یکی از مناطق مهم برای عراق به حساب می‌آید و از آن منطقه بقیه مناطق پشتیبانی می‌شود، تعجب کردم و به آن شهید عرض کردم چنانه در اشغال عراق است. وقتی آن شهید تعجب مرا دید توضیح داد: لشکر ۹۲ و ۲۱ با هم ادغام شده‌اند و دو لشکر از شمال‌غرب و جنوب‌شرق نیروهای عراقی را قیچی کرده‌اند که باعث شده تا چنانه آزاد شود. لذا در آن شرایط نیروهای عراقی در حال عقب‌نشینی به سمت ارتفاعات حمرین بودند، ولی نقشه‌ای که در دست ما بود نشان می‌داد نیروهای عراقی همچنان منطقه را در تصرف خود دارند.

در چنین شرایطی شهید صیاد شیرازی آمدند پشت سر من نشستند و گفتند: من ناوبری را انجام می‌دهم. آنگاه نقشه را در دست گرفتند و در حالیکه در ارتفاع بسیار پایین پرواز می‌کردم تا هدف موشک‌های دشمن قرار نگیرم، شهید صیاد مرا راهنمایی می‌کرد. پرواز در ارتفاع پایین آن هم در منطقه جنگی بسیار دشوار بود و شهید صیاد مرا دقیقاً به سمت تپه‌های چنانه هدایت می‌کرد. تپه‌های چنانه در واقع محل بسیار مهم و استراتژیک بود.

۱. متولد ۱۳۳۶ در کرمانشاه، در سال ۱۳۵۵ استخدام و در سال ۱۳۸۶ بازنشسته.

مشاغل: افسر عملیات پروازی پایگاه کرمان، فرمانده گروهان، گردان، افسر اجرائیات، رئیس ستاد مرکز آموزش، جانشین فرمانده مرکز آموزش، فرمانده مرکز آموزش

همین که از روی تپه‌ها گذشتیم ناگهان تعداد زیادی از تانک‌ها، نفربرها و خودروهای عراقی را مشاهده کردیم. به شهید صیاد گفتیم: تانک‌های عراقی در رؤیت ما هستند و ایشان بلافاصله گفتند به حمدالله اینها همه غنایم جنگی هستند و هنوز الحاق کامل انجام نشده است. نیروهای رزمنده در حال جمع‌آوری اسرا بودند. با وجودی که فرود در منطقه بسیار خطرناک بود ولی با همه خطرات از جمله خطر اصابت با مین با این حال نام خدا را بردیم و سعی کردیم جایی که خط خودرو بود فرود بیاییم.

در همین موقع بچه‌ها به سمت سنگرهای عراقی رفتند و تعدادی از فرماندهان عراقی را دستگیر کردند. شهید صیاد همین که از بالگرد پیاده شد، همانجا دو رکعت نماز شکر خواند و خدا را با تمام وجود شکر کرد. از اینکه توانستیم آن منطقه مهم و استراتژیک را فتح کنیم بسیار خوشحال بود. آن منطقه در واقع قلب تدارکاتی نیروهای عراقی بود که فتح شد. تعداد زیادی از عراقی‌ها در آن منطقه به اسارت درآمده بودند.

من هم بالگرد را خاموش کردم و به همراه شهید صیاد برای بازدید از منطقه به راه افتادم. تعداد زیادی از تانک‌ها و نفربرهای عراقی در منطقه مشاهده شد که به حال خود رها شده بودند و خدمه‌های آن‌ها به اسارت درآمده بودند. تعداد آن‌ها در یک نگاه از شمارش خارج بود. اکثر ادوات و تجهیزات بجا مانده در منطقه ظاهراً نو بودند.

پرواز اضطراری از ارومیه به سقز

خاطره دیگرم از شهید صیاد مربوط به شمال غرب کشور می‌باشد. منطقه شمال غرب بسیار ناامن بود. پیش از غروب آفتاب جاده‌ها بسته می‌شد. در مسیرها، گشتی می‌گذاشتند و هیچ خودرویی از غروب آفتاب جرأت تردد را نداشت و هیچ کس هم جرأت نمی‌کرد از جاده‌ها عبور کند تا طلوع آفتاب روز بعد، مگر همان کسانی که به عنوان نگهبان و گشتی در جاده‌ها بودند. در آن زمان در سقز مستقر بودم که خبر دارند سریعاً بالگردها به ارومیه بروند تا شهید صیاد را به سقز برسانند. نمی‌دانستم جریان به چه صورتی هست. لیدر تیم بودم. به دو فروند بالگرد کبرا و دو فروند ۲۱۴ امریه دادند تا از سقز عازم ارومیه شویم و در آنجا شهید صیاد را به اتفاق همراهانش به سقز برسانیم. قرار بر این بود به گونه‌ای پرواز تنظیم را کنیم تا قبل از غروب آفتاب دوباره به سقز برگردیم.

فصل زمستان بود و خورشید هم زود غروب می‌کرد. حدود ساعت یک بعد از ظهر پرواز ابلاغ گردید و در حدود ۲:۳۰ بعد از ظهر در فرودگاه ارومیه به زمین نشستیم. قرار بر این بود تا قبل از غروب آفتاب به سقز برگردیم. چهار فروند بالگرد در فرودگاه ارومیه به زمین نشست و ما منتظر رسیدن شهید صیاد بودیم. اما ایشان هنوز نیامده بود. نگران شدیم. کار به جایی رسید که بچه‌های پروازی به این نتیجه رسیدند که با توجه به نزدیک بودن غروب آفتاب، دیگر پرواز بازگشت امکان پذیر نیست. چون هم هوا ابری و نامساعد بود و هم به شب برمی‌خوردیم و هم اینکه منطقه آلوده و خطرناک بود که همه اینها نکاتی بود که بچه‌های پروازی را متقاعد می‌کرد که شب را در ارومیه بمانند و روز بعد پرواز کنند.

نزدیک غروب آفتاب بود که خبر دادند شهید صیاد شیرازی با یک فروند فالکون در حال نشستن در فرودگاه ارومیه می‌باشد. گروهی از مسئولان و روحانیون هم آمده بودند برای استقبال از ایشان. شهید صیاد همین که از هواپیما پیاده شد، با سرعت می‌دوید و فانسقه و کلتش را در مسیر می‌بست، به سمت ما آمد. همین که نزدیک شد و مرا دید گفت: سید شما هستید؟ گفتم: در خدمت هستم. گفت سریع استارت بزن بریم. گفتم: ما الان چند تا محدودیت پروازی داریم و مقررات به ما اجازه پرواز نمی‌دهد. هم غروب آفتاب است، هم هوا نامساعد است و هم منطقه آلوده است. اگر بخواهیم الان به سمت سقز پرواز کنیم به شب بر می‌خوریم. شهید صیاد گفت: سید این حرف‌ها نیست. مقررات پروازی را ما نوشتیم و خودمان هم تغییر می‌دهیم. شما نگران نباشید. خودم بجای شما پاسخگو خواهم بود. باید امشب هر طوری است به سقز برویم. سلامت کار منطقه در این است که من هر چه زودتر در منطقه باشم. شرایط بسیار حیاتی است. گفتم: در اختیار شما هستم. اختیار جان خود را دارم ولی من لیدر تیم هستم. دو فروند بالگرد کبرا و یک فروند ۲۱۴ هم همراه من هستند. شهید صیاد گفت: آن‌ها مختارند. هر یک از آن‌ها بخواهند می‌توانند نیایند. طوری نیست.

گفتم آخر یک فروندی صلاح نیست خطرناک است. با اصرار گفتم: ولی من باید حتماً بروم و شما هم باید مرا ببرید. با آن شهید بزرگوار پروازهای زیادی انجام داده‌بودم و شناخت زیادی از روحیات آن شهید داشتم. وقتی اصرار ایشان را دیدم، به بچه‌ها گفتم: من استارت می‌زنم. شما هم صاحب اختیارید اگر خواستید بمانید و فردا بیایید. بچه‌های کبرا وقتی مرا برای پرواز جدی دیدند گفتند: شما که می‌روید، ما هم می‌آییم. خون ما که رنگین‌تر نیست. سرانجام همه با هم پرواز کردیم و هر طوری بود آن شب خودمان را به سقز رساندیم. فردای آن شب متوجه شدیم که شب قبل عملیات پاکسازی در آن منطقه انجام شد و شهید صیاد می‌بایستی به عنوان فرمانده عملیات در آن منطقه حضور می‌داشت و نقش مهم خود را در اجرای موفقیت‌آمیز آن عملیات ایفا می‌کرد.

آن شب همین که به سقز رسیدیم و در پادگان به زمین نشستیم، فرمانده پادگان سقز و فرمانده قرارگاه شمال غرب غافلگیر شده بودند و گفتند: ما فکر می‌کردیم شما دیگر نمی‌آیید. و این یکی دیگر از خاطرات من با شهید صیاد بود. من در کمتر کسی سراغ دارم که این‌قدر از خود گذشتگی داشته باشد و جانش را بر کف دست بگیرد. با وجود آن مسئولیتی که داشت، اما هیچ عافیت طلبی در کار نبود. اینطور نبود که به فکر کشته شدن یا اسیر شدن باشد. قصدش این بود که خودش را هر طوری است به منطقه برساند و مسئولیت عملیات را بر عهده بگیرد تا بتواند کار را انجام دهد.

عملیات مرصاد

خاطره دیگرم از آن شهید بزرگوار در عملیات مرصاد است. عملیات مرصاد در زمانی انجام شد که بنده مسئولیت فرماندهی گردان هجومی پایگاه هوانیروز کرمانشاه را بر عهده داشتم. یادم هست که در آن زمان امیر حسین انصاری فرمانده پایگاه بود. یک روز ظهر در گردان نشسته بودیم که به ما خبر دادند سریعاً با یک فروند بالگرد ۲۱۴ خودمان را به

اسلام‌آباد برسانیم. گفتند یک فروند هم از ایلام می‌آید و به همراه خود وسایل و تجهیزات حمل بار خارجی را هم بردارید. گفتند نیروهای عراقی یک عملیات سرتاسری انجام دادند و در حال پیشروی هستند. به ما گفتند شما در منطقه، بار خارجی را جابه‌جا می‌کنید. به سرعت خود را به اسلام‌آباد رساندیم. هنوز بالگرد از ایلام نیامده بود. همین که خواستم در پادگان اسلام‌آباد بنشینم گویا وضعیت قرمز اعلام شده بود. اما من که تماس رادیویی نداشتم نمی‌دانستم وضعیت قرمز اعلام شده است. یک دور در اطراف پادگان پرواز کردم و مشاهده کردم مناسب‌ترین جا برای نشستن میدان صبحگاه پادگان می‌باشد. بلافاصله همان‌جا نشستیم. کمک خلبان من جناب مهدی عنایتی بود.

به خاطر اینکه وضعیت قرمز اعلام شده بود کسی در میدان صبحگاه حضور نداشت. تنها تعداد معدودی از سربازان را مشاهده کردم که در گوشه‌ای از پادگان زیر درخت سنگر گرفته‌اند. با دست به آنها اشاره کردم که بیایند ما را راهنمایی کنند و ما را نزد فرمانده پادگان ببرند. حدود هفت یا هشت نفر به سمت ما حرکت کردند که در همان لحظه آن درخت بمباران شد و یک دستگاه توپوتا در اثر انفجار در آتش سوخت. هر کسی که در آن منطقه بود دچار موج گرفتگی ناشی از انفجار گردید ولی من که کلاه پرواز بر سر داشتم دچار موج گرفتگی ناشی از انفجار بمب نشدم. به سرعت بالگرد را خاموش کردم.

پس از چند دقیقه منطقه آرام شد و در همان زمان یک فروند بالگردی که از ایلام حرکت کرده بود به ما ملحق شد و خلبان آن کسی جز شهید جواد امینی نبود که یکی از بچه‌های دلسوز، زحمتکش و شجاع هوانیروز بود که از هم‌دوره‌های پروازی شهید کشوری و شهید شیروودی محسوب می‌شد. بسیار فعال بود که سرانجام نیز در یک سانحه‌ای به فیض شهادت نائل گردید.

فرمانده پادگان آمد و گفت شب را همانجا در پادگان بمانیم تا صبح زود روز بعد کار را شروع کنیم. گفتم با وضعیتی که در منطقه حاکم است از لحاظ امنیتی صحیح نیست. چون منطقه مرتب در حال بمباران بود و برای بالگردها در آنجا جای امنی نبود. فرمانده پادگان گفت خودتان صلاح می‌دانید. گفتم: ما می‌توانیم برویم کرمانشاه و صبح زود فردا برگردیم. حداکثر بیست دقیقه پرواز است. سرانجام با هماهنگی به کرمانشاه برگشتیم تا صبح روز بعد به اسلام‌آباد برگردیم.

ساعت حدود ۲ نصف شب بود از آنجا که در بلوک ۸ خانه‌های سازمانی پایگاه کرمانشاه و در کنار اتوبان ساکن بودم، ناگهان همسرم مرا بیدار کرد و گفت: بیدار شو بیا اتوبان را نگاه کن بین چه وضعیتی است. نگاه کردم فکر کردم چشمانم اشتباه می‌بیند. صدها خودرو در حال خروج از کرمانشاه به سمت بیستون بودند و ترافیک سنگینی در اتوبان به وجود آمده بود. همچنان نمی‌دانستم چه خبر است. با تعجب به صحنه نگاه می‌کردم که ناگهان از پادگان زنگ زدند و گفتند به سرعت خود را به پایگاه برسانید. لباسم را پوشیدم و خود را به پایگاه رساندم. جلسه‌ای اضطراری تشکیل شده بود. گفتند عراق حمله کرده و صحبتی از حمله منافقین نبود. گفتند عراق آمده و اسلام‌آباد را گرفته و به سمت کرمانشاه در حال پیشروی

است. پس از دریافت دستورات لازم اسلحه‌خانه‌ها را باز کردیم و بالگردهای کبرا را مسلح نمودیم و آماده شدیم تا با طلوع آفتاب عملیات را آغاز کنیم.

هوا هنوز تاریک بود که همه آماده اجرای مأموریت شدند. به من گفتند به سمت بیمارستان امام حسین (ع) بروم، چون شهید صیاد شیرازی در آن بیمارستان منتظر است. بلافاصله پرواز کردم و هوا همچنان تاریک بود که در بیمارستان به زمین نشستیم.

شهید صیاد شیرازی به صورت دوان دوان به سمت بالگرد آمد و همین که سوار شد گفت: به سمت چهار زبر پرواز کن. همین که پرواز کردم مسئولیت ناوبری را طبق روال شهید صیاد خود بر عهده گرفت و گفت از روی چهار زبر پرواز نکن و بلکه از سمت چپ چهارزبر به سمت ماهیدشت برو. مسیر را به سرعت پرواز کردیم و با عبور از ارتفاعات منطقه و تنگ حسن‌آباد به جاده اسلام‌آباد رسیدیم. ناگهان مشاهده کردیم تعداد زیادی خودروهای شخصی در جاده ایستاده‌اند. امتداد خودروها حتی به بیش از ۵ کیلومتر می‌رسید.

شهید صیاد گفت سریعاً تیم آتش درخواست کن و من هم بلافاصله تماس گرفتم و هماهنگی‌ها انجام شد. طولی نکشید که یک تیم آتش در اختیار گرفتیم و شهید صیاد گفت به کبراها بگویید گوشه مورد نظر را بزنند. در آن عملیات خلبانان نامداری هم حضور داشتند. دستور ابلاغ شد و کبراها هم شروع به عملیات کردند. شهید صیاد گفت اتوبوس‌ها و خودروهای شخصی را هم هدف قرار دهید. بچه‌های کبرا که از ماجرا خبر نداشتند و ماهیت دشمن را نمی‌دانستند به تصور اینکه مردم عادی را هدف قرار می‌دهند گفتند ما دلمان می‌سوزد. به شهید صیاد عرض کردم بچه‌ها توجیه نیستند. نمی‌دانند چه خبر است فکر می‌کنند این‌ها مردم عادی هستند.

شهید صیاد دستور داد تا همه بالگردها در منطقه مناسبی روی زمین بنشینند. به اتفاق سه فروند بالگرد کبرا پرواز کردیم و حدود ۱۰ کیلومتر به عقب باز گشتیم. جایی که دیگر خبری نبود. آنجا بالگردها را روی زمین نشان‌دهیم و همه در یکجا جمع شدیم. امیر خودشان آمدند و در جمع خلبانان قرار گرفتند. معلوم بود از این قضیه کاملاً ناراحت هستند. گفتم امیر کسانی که اینجا می‌بینید از بهترین نفرات هوانیروز هستند که استخوان‌هایشان توی جنگ خرد شده از بهترین و ورزیده ترین خلبانان هستند. کسانی که اینجا آمدند کسانی نیستند که بخواهند کارشکنی بکنند. اما این‌ها هنوز توجیه نیستند. این‌ها فکر می‌کنند این اتوبوس‌ها و خودروها مردم عادی هستند. لازم است افراد آگاه و توجیه شوند.

آن‌گاه آن شهید بزرگوار همه را کاملاً توجیه کردند و گفتند که اینها اصلاً عراقی نیستند. اینها مردم عادی هم نیستند بلکه اینها منافقین هستند که با کمک عراق آمدند اسلام‌آباد را گرفتند، مردم را کشتند و حالا می‌خواهند کرمانشاه را هم بگیرند. اگر از گردنه چهارزبر عبور کنند و سرازیر شوند توی ماهی‌دشت، تقریباً استان را از دست می‌دهیم. با این وضع و

شرایط این‌ها به هیچ وجه نباید سرازیر شوند. ما باید همین جا جلویشان را بگیریم. صحبت‌های زیادی شد و همه به خطرناک بودن شرایط پی بردند. صحبت‌های امیر روی همه تأثیر گذاشت و ما همه آمدیم بالا و پرواز را آغاز کردیم.

شهید صیاد که اطلاعات کاملی روی محیط داشت گفت: آن کامیون نارنجی را بزنید. از روی کامیون منافقین طرف قرارگاه خمپاره پرتاب می‌کردند. من هم به بچه‌ها موضوع را گفتم. خلبانان کبرا گفتند بگذارید نزدیکتر شویم تا عکس‌العمل آن‌ها را ببینیم. همین که نزدیکتر شدند خمپاره‌ای از روی کامیون پرتاب شد و در نزدیک ما به زمین اصابت کرد. این همان لحظه‌ای بود که عملیات مرصاد آغاز گردید. از آن لحظه به بعد بچه‌ها تجهیزات منافقین را به گلوله بستند و تجهیزات و ادوات یکی پس از دیگری منفجر می‌شد.

به شهید صیاد گفتم بچه‌هایی که تا قبل توجیه نبودند، نمی‌خواستند خونی از دماغی بریزد اما اکنون که مطمئن شدند این‌ها نیروی ضد نظام هستند چگونه نبرد خود را شروع کردند. به همین صورت بود که تیم‌های آتش یکی پس از دیگری آمدند و با فرماندهی شهید صیاد منافقین را به آتش گرفتند. عملیات لحظه‌ای قطع نمی‌شد. پس از آغاز فعالیت هوانیروز، حدود ۲ الی ۳ ساعت بعد، اولین جنگنده‌های نیروی هوایی از پایگاه هوایی نوژه وارد منطقه شدند و ستون دشمن را بمباران کردند. خودم نیز همچنان در منطقه بودم. عملیات بسیار طولانی شده بود منتهی بسیار خوب و موفقیت‌آمیز بود. حقیقتاً چیزهایی را دیدم که قبلاً ندیده بودم.

در همان عملیات مرصاد چیزهایی از شهید صیاد دیدم که بسیار عجیب بود. ما دو، سه روز پشت سرهم کار کردیم و در منطقه مأموریت انجام دادیم. همان روز اول یادم هست که حدود ۱۲ ساعت پرواز انجام دادم. یعنی از تاریکی شب شروع کردم و تاریکی شب به پایان رساندم. حتی غذایمان را هم پشت فرامین بالگرد خوردیم. یک لقمه آوردند آن هم به هنگام سوخت‌گیری در حالیکه بالگرد همچنان روشن بود و امکان پیاده شدن وجود نداشت ناهار را خوردیم. من آن روز سه تا کمک عوض کردم. یکی از آن‌ها جناب زنگنه بود یکی دیگر جناب عنایتی که آنقدر خسته شده بود که حالش بد شد و یکی هم جناب مژده‌ای با اینکه سه تا کمک عوض کردم اما به خودم اجازه نمی‌دادم که از بالگرد پیاده شوم. شهید صیاد گفت: هر کاری می‌خواهی انجام بدهی همان جا پشت فرامین انجام بده.

تا سه روز از صبح تا غروب پرواز کردیم. به یاری خدا دشمن شکست سختی خورد و عده زیادی از آنها کشته شدند و یا به اسارت درآمدند. گروهی هم فرار کردند. در یکی از پروازها شهید صیاد گفت می‌خواهم کاری را انجام بدهی. آیا حضری. گفتم چه کاری؟ گفت: می‌خواهم ببینم عقبه دشمن تا کجاست. اکنون اینها توی دشت حسن‌آباد هستند. ما عقبه آنها را نمی‌دانیم چه است. می‌خواهم با یک پرواز برویم ارتفاعات سگال و از روی جاده‌ای که از سگال هست برویم به طرف پادگان ابودر و از آنجا مسیر بین اسلام‌آباد و کرند را بازدید کنیم تا عقبه دشمن را شناسایی نماییم. فکر کنم جناب عنایتی کمک من بود. پرواز کردیم و از مسیری که شهید صیاد نوبری می‌کرد رفتیم پشت پادگان ابادر و از آنجا ارتفاعات

را بررسی کردیم. یک لحظه رفتیم بالای نواد کوه تا ببینیم روی جاده بین کرد و اسلام‌آباد چه خبر است. دیدم خبری نیست و تنها خودروهای سورمه‌ای رنگ بر روی جاده تردد می‌کردند آن هم بصورت متفرق. گفتیم: از اینجا که مشکلی مشاهده نمی‌شود گفت پس یک کار بکنیم. آیا حاضری از همین جا که پشت سر دشمن هستیم بزنیم تو شکم اینها؟ کاری که شهید صیاد می‌خواست واقعاً جسارت و ریسک بالایی نیاز داشت. یعنی باید با یک فروند بالگرد از پشت سر پرواز می‌کردیم و از روی نیروهای دشمن رد می‌شدیم به عبارت دیگر ما باید از پشت نوادکوه پایین می‌آمدیم و جاده کرد به اسلام‌آباد را قطع می‌کردیم و می‌انداختیم توی بیابان‌های منطقه و می‌رفتیم از پشت ارتفاعات مرصاد پایین می‌آمدیم. و این دقیقاً توی عمق نیروهای دشمن بود که اگر ما را می‌زدند چیزی از ما باقی نمی‌ماند.

وقتی با قاطعیت شهید صیاد مواجه شدم، فکر کردم حتماً برنامه‌ای دارد لذا مخالفتی نکردم و گفتم هرچی شما صلاح می‌دانید همان را انجام می‌دهیم. گفت: این کار اصلاً برای یک تصمیم‌گیری و استراتژی عملیات لازمه، ماهم بلافاصله کار را شروع کردیم. سرعت بالگرد را به حداکثر رساندم و در حالیکه از ارتفاع پایین می‌آمدیم چسبیده به زمین به پرواز ادامه دادیم و جاده را قطع کردیم و به طرف بیابان رفتیم و در همانجا یکسری چادرهای سفید رنگ بود که یک پرچم مثلثی قرمز رنگ بر روی آنها قرار داشت. مسیر را به سرعت شناسایی کردیم. شهید صیاد که عقبه دشمن را دید دیگر از آن منطقه خیالش راحت شد. آنگاه گفت از همین جا برویم چهار زبر و روی قرارگاه.

در همین زمان بود که متوجه شدم دو فروند میگ عراقی ما را شناسایی کردند و قصد حمله دارند. با توجه به تجربیاتی که در جنگ کسب کرده بودیم که چگونه با حمله جنگنده‌های عراقی مقابله کنیم، تمام فکر و ذهن من این شده بود که خود را از چنگ آنها نجات بدهم. تاکتیک‌های مخصوص فرار از میگ‌ها را آغاز کردم و در ادامه به منطقه‌ای رسیدیم که سمت راست ما نیروهای دشمن حضور داشتند و درگیری نیز به شدت ادامه داشت.

تمام حواسم این بود که خود را از حمله میگ‌ها در امان بدارم و به چهار زبر برویم. میگ‌ها در شرایطی قرار گرفتند که با بیست میلیمتری به طرف ما شلیک می‌کردند و هر لحظه ممکن بود راکتی را به سمت ما شلیک کنند که دیگر کار ما تمام بود. تمام حواسم به فرار از منطقه متمرکز شده بود غافل از اینکه در منطقه پرواز کابل‌های فشار قوی برق است. یک لحظه احساس کردم که با یکی از کابل‌های فشار قوی فاصله چندانی ندارم. میگ‌ها و وضع منطقه آن‌چنان مرا به خود مشغول کرد که دیگر فاصله‌ای با کابل نداشتم. تنها چیزی که در آن لحظه ثانیه‌ای در ذهنم جرقه زد اینکه از کابل‌ها فرار کنم. یک راهش این بود که بلافاصله کنترل را می‌کشیدم و از روی کابل رد می‌شدم که به نظر می‌رسید دیگر دیر شده است و بی‌شک به کابل‌ها برخورد می‌کردم و سانحه می‌دادم. راه دیگرش این بود که از زیر کابل عبور کنم. همان لحظه تصمیم خود را عملی کردم و از زیر کابل‌ها رد شدم. یک لحظه احساس کردم شوک سنگینی بر من وارد شده، به طوری که کلاه پروازی از سرم پرید. تصور کردم ملخ بالگرد به کابل‌ها گرفته و پریده است. آن تکان عجیبی که بر بالگرد وارد شد،

ناگهان صدای شهید صیاد را شنیدم که مرا به خود آورد. همان لحظه گفت نگران نباش. می‌توانی بالگرد را به زمین بگذاری و من همچنان روی کنترل بودم. نگاهی به سیستم انداختم. خوشبختانه تمام سیستم درست کار می‌کرد. ولی پیش خودم گفتم پس این شوک و تکان شدید چی بود؟ حتما یک تیکه از بالگرد پریده و من خبر ندارم.

با وجودی که منطقه خطرناک بود و خمپاره‌ها مرتب به اطراف ما اصابت می‌کرد ولی به ناچار در نقطه‌ای به زمین نشستیم تا بازدید از بالگرد انجام دهیم. بلافاصله بالگرد را نشاندم و همانجا خاموش کردم. به اتفاق شهید صیاد پیاده شدیم. هرچه بالگرد را نگاه کردم هیچ آثار خرابی در آن ندیدم. همه ما تعجب کردیم. چگونه آن تکان شدید و شوک بر بالگرد هنگامی که از زیر کابل رد شدیم وارد آمد؟ اما هیچ آسیبی به آن نرسیده است. به شهید صیاد عرض کردم: امیر چه شد؟ مگر می‌شود آن تکان شدید به بالگرد وارد شود و وسیله سالم باشد؟ همانجا مشاهده کردم آن شهید بزرگوار که دائم الوضو بود بلافاصله ایستاد و دو رکعت نماز شکر به جا آورد و گفت: بحمدالله بالگرد سالم است.

در حالی که گلوله‌های خمپاره هم چنان در منطقه فرود می‌آمد، همه ما ایستادیم و نماز شکر خواندیم. بلافاصله سوار بالگرد شدیم و به پرواز در آمدیم. خداوند آن همه خطر را از همه ما دور کرده بود و برای ما عجیب بود، حال آنکه هر یک از آن خطرها می‌توانست ما را از بین ببرد.

در مسیر پرواز از گردنه چهار زبر گذشتیم که امیر گفت حالا متوجه وضعیت دشمن شدم. می‌خواهیم یک سری نیروها را در پشت ارتفاعات دشت حسن آباد پیاده کنیم و احتیاج به بالگردهای شنوک است تا از پشت، راه دشمن را ببندیم. در حقیقت گلوگاه مرصاد در جلو بسته شده بود و گلوگاه عقب هم دشت حسن آباد مشرف به اسلام آباد بود، آنجا هم بسته می‌شد تا از مسیر حسن آباد فرار نکنند. در آن عملیات شهید صیاد از داخل بالگرد فرماندهی می‌کرد و من هم لیدر تیم بودم. بالگردهای شنوک و ۲۱۴ وارد عمل شدند. نیروها را سوار کردیم و بردیم پشت ستون دشمن در مناطق پاتاق، ارتفاعات مشرف به دهکده حریره، میره و سرمیل پیاده کردیم تا از پشت راه را ببندند. وقتی از هرطرف راه فرار بسته شد دیگر منافقین چاره‌ای جز شکست نداشتند و این عملیات در نهایت با موفقیت و پیروزی به پایان رسید. در حالی که خلبانان هوانیروز در کنار شهید صیاد نقش بسیار موثر و سرنوشت سازی در کسب پیروزی داشتند و این یکی دیگر از افتخارات هوانیروز بود.

در آن عملیات، من رشادت‌های زیادی از آن امیر بزرگوار دیدم. بخصوص تصمیمات سریع و موثر در کنترل عملیات و هدایت نبردها که همه اینها رمز پیروزی در عملیات بود. به ویژه توکل آن شهید که صحبت کردن درباره آن شهید زمان بسیار می‌خواهد. من در آن اوایل که با ایشان آشنا شدم به خصوص در کردستان شناختی از او نداشتم فقط نامش را شنیده بودم. نمی‌دانستم چه شخصیتی دارد. آن اوایل سعی می‌کردیم. با او پرواز نکنیم. گاهی سوارش نمی‌کردیم. چون

نمی‌دانستیم او چه شخصیتی دارد. با این وجود او همیشه متواضع بود و هیچگاه رفتارهای بد بعضی‌ها را نمی‌دید. همیشه از هوانیروز به خوبی یاد می‌کرد و همه بچه‌های هوانیروز را دوست داشت.

بعدها به تدریج او را شناختیم و فهمیدیم چه انسان والا و شایسته‌ای است. هیچگاه غرور نداشت و از کسی رنجیده خاطر نمی‌شد. در زمان بودنش خودش عزیز بود و به همه ارتشی‌ها عزت بخشید و حتی پس از شهادتش نیز هم خود عزیزتر شد و هم ارتشی‌ها را عزیزتر کرد. به خصوص آن لحظه‌ای که مقام معظم رهبری بر تابوت او بوسه زد. گرچه همه شهدا عزیز و والا مقام هستند اما شهید صیاد شهادتش عزت نظام بود.

با تمرین و ریاضت بر خواب غالب شده بود

یک روز در خدمت شهید صیاد بودم، داشت لشکرهای جنوب را بازدید می‌کرد. مرتب از این خط به آن خط پرواز می‌کردیم و آن شهید را می‌بردیم برای بازدید. بسیار فعال و خستگی ناپذیر بود. گفتم امیر شما کی استراحت می‌کنید؟ همیشه بیدار هستید. گفت: من زمانی که داخل بالگرد هستم استراحت می‌کنم. آن قدر قدرتمند بود و اراده قوی داشت که شنیدم گفت: مگر انسان به خواب هم نیاز دارد. گفتم: امیر اگر آدم نخواهد که نمی‌شود. گفت: با تمرین و ریاضت همه کاری می‌توان انجام داد. در مسیر دزفول به اهواز پرواز می‌کردیم. گفت: در همین مسیر من می‌خوابم و استراحت خودم را می‌کنم. گفتم: امیر اما در تمام مدت مسیر هرگاه نگاهت کردم چشم‌هایت باز بود. پس کی خوابیدی. در قرارگاه کربلا، شب‌های عملیات ایشان تا ساعت دو صبح بیدار بود و در جلسات شرکت می‌کرد و هماهنگی‌ها را انجام می‌داد. ساعت دو هم می‌رفت به نماز می‌ایستاد و دعا می‌کرد تا صبح بیدار می‌ماند تا عملیات شروع بشود.

یک روز برای بازدید از یکی از لشکرها شهید صیاد را همراهی می‌کردم. ایشان واقعا استراحتی نمی‌کرد. همینطور که کنار شهید صیاد ایستاده بودم، فرمانده لشکر آمد و یک گزارشی داد و گفت من لشکر را همانطور که تحویل گرفتم همانطور هم نگه داشتیم. شهید صیاد در پاسخ به فرمانده آن لشکر گفت کار بزرگی نکردی. اگر انسان یک چیز را تحویل بگیرد و از بین ببرد که وظیفه اش را خوب انجام نداده و اگر همین طور که تحویل گرفته همانطور نگه دارد که کار بزرگی نکرده است. شما در حقیقت باید یگان را روی پیشرفت ببرید و اگر من آمدم و شما گفتید لشکر را اینطور تحویل گرفتم و این شرایط را داشت و من این کارها را کردم و این پیشرفت را کرده و حالا این طور شده است، آن زمان است که کار بزرگی انجام شده است. کسی کار بزرگ کرده که یگان را به سمت جلو ببرد و من هم درس‌های زیادی که از شهید صیاد در ماموریت‌های مختلف فرا گرفتم هرگز فراموش نمی‌کنم.

سرهنگ ندایی:

* شهید صیاد مرد بزرگی بود و دانش پروازی زیادی داشت. گرچه خودشان خلبان نبودند ولی از بسیاری از تجربیات پروازی آگاهی کامل داشتند. ایشان شناخت بسیار خوبی از توانمندی‌های هوانیروز داشتند و از این یگان به خوبی استفاده می‌کردند.

* خلبانان هوانیروز در کنار شهید صیاد نقش بسیار موثر و سرنوشت‌سازی در کسب پیروزی داشتند و این یکی از احتمالات هوانیروز بود.



خاطرات جناب سرهنگ فنی هوایی خسرو طاهری از پیشکسوتان هوانیروز^۱

صیاد را اولین بار در سقز دیدم

از سال ۵۸ تا ۵۹ کردستان واقعاً یک وضع بسیار بدی داشت. من بعد از غائله‌ی پاره به فرمان امام مبنی بر بسیج و نجات کردستان برای اولین بار در سال ۵۹ وارد آن منطقه شدم. سقز در وضعیت بسیار اسفباری قرار داشت. شهید صیاد با گروهی از نیروهای پیاده از طریق قروه وارد سقز شده بود و سقز را تقریباً آزاد کرده بود.

در نگاه شهید صیاد تنها واحدی که در آن منطقه کارآیی بیشتری داشت، هوانیروز بود، در تمام عملیات‌هایی که داشت از هوانیروز استفاده می‌کرد. در آن زمان نیروی تعمیر و نگهداری هوانیروز بسیار جوان بود و تجربه زیادی نداشت. دو واحد فصل ۱ و فصل ۴ در تعمیر و نگهداری واحدهای سرآمدی بودند که باز هم فصل ۱ سرآمدتر بود که من هم عضو آن بودم. فرمانده ما در آن زمان سرگرد ضیائی بود. ایشان بنا به فرمان امام مبنی بر حضور گسترده نیروها در کردستان و حضور یگان‌های سازمانی هوانیروز در آن منطقه و به منظور افزایش توانایی تعمیر و نگهداری وسایل پرنده هوانیروز، یک گروه تعمیراتی تشکیل داد و از هر تخصص یک نفر را انتخاب کرد و یک فروند بالگرد در اختیار ما گذاشت تا در منطقه کردستان هر وقت مشکلی به وجود آمد سریعاً وارد عمل شویم تا بتوانیم احتیاجات هوانیروز را در اسرع وقت برطرف کنیم، من هم در این گروه بودم.

ما در ارومیه مستقر شدیم و سه روز از آزادسازی سقز گذشته بود که وارد سقز شدیم و چون یک فروند بالگرد تیر خورده بود و در پادگان سقز نشسته بود ما برای تعمیر آن به سقز رفتیم. در سقز بود که برای اولین بار صیاد شیرازی را دیدم و شناختم. به ما گفته بودند که فرمانده عملیات سرگرد صیاد شیرازی است و سقز را ایشان آزاد کرده است. از قبل شناخت آن چنانی از ایشان نداشتم. چون ما یک واحد هوایی بودیم اما ایشان از توپخانه اصفهان آمده بود.

یک فروند بالگرد ۲۱۴ در پادگان نشسته بود و شهید صیاد در حال آموزش به نیروهای هواپرد بود که چگونه وارد بالگرد شوند و چگونه از آن خارج شوند. چون ضدانقلاب به گردنه خان رفته بود و آنجا را تصرف کرده بود و این نیروها (۵۵ هواپرد) باید جلوی این ضدانقلاب را در گردنه خان بگیرند. می‌گفت: باید طوری آتش بریزید که ما برتر از ضدانقلاب باشیم. ما نباید در مقام دفاع باشیم، ما باید فقط حمله کنیم.

کارهای تعمیراتی ما تمام شده بود و ما نظاره‌گر آن صحنه‌ها بودیم. داشتم با خودم اتفاقاتی که احتمالاً در آینده رخ خواهد داد را تجزیه و تحلیل و ارزیابی می‌کردم. با صیاد من در آنجا آشنا شدم.

۱. متولد ۱۳۳۲ در تاکستان، استخدام سال ۵۳، در سال ۱۳۸۳ بازنشسته.

مشاغل: تکنسین تعمیرکار هلی‌کوپتر ۲۱۴، سر تعمیرکار هلی‌کوپتر ۲۱۴، رئیس رکن فک

ایشان پس از آزادسازی سقز، بانه را هم آزاد کردند. فکر کنم بعد از این بود که او را یک درجه تشویق کردند. البته ایشان درجه بر روی دوششان نمی زدند. در کلیه عملیات‌هایی که ما در کردستان و جنوب بودیم، صیاد همیشه از هوانیروز به عنوان برگ برنده‌اش استفاده می کرد. همیشه با بالگردهای هوانیروز پرواز شناسایی را انجام می داد. نقشه خوانی بسیار قوی داشت و راه‌ها را خود ایشان به خلبانان نشان می داد و هدایت می کرد.

عملیات والفجر ۲

عملیات والفجر ۲، والفجر ۴، کربلای ۴، کربلای ۵، نصر ۵، لولان و ... را با ایشان بودم، ولی عملیاتی که به ایشان خیلی نزدیک شدم، عملیات والفجر ۲ بود که منجر به آزادسازی پادگان حاج عمران (مقر ضدانقلاب) شد. چون منطقه صعب العبور بود و عراق مقاومت زیادی انجام می داد، برادران پیش مرگ کرد پیش قدم شدند و بیشترین نقش را هم در این عملیات، هوانیروز داشت که تمام نیروها را از پادگان پسوه هلی برن کردند و پشت نیروهای عراقی مستقر نمودند.

عراق چندین بار پادگان پسوه را بمباران کرد. تمام پادگان آتش گرفته بود، صیاد را آوردند و گفتند: مقرمان لو رفته است. صیاد دستور داد: همان جا بمانید. اگر از اینجا تکان بخورید شکست خواهیم خورد. در این عملیات قول داده بود اگر پیروز شویم کل هوانیروز را به زیارت امام رضا (ع) خواهد برد.

یک فروند بالگرد کبرایی که به پشت نیروهای عراق رفته بود، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و مجبور به فرود اضطراری شد، به طوری که ۶۰ درصد از سیستم‌های بالگرد از بین رفته بود. نیروی زمینی تصمیم گرفت این بالگرد را منهدم کند تا به دست نیروهای عراقی نیفتد. بنده یک همکار به نام سروان منوچهر بهادران داشتم. ایشان پیشنهاد کرد بالگرد منهدم نشود و گفت در اصفهان تیم فسک یک تیم ریکاوی دارد که می توانند این بالگرد را تخلیه کنند، امریه آمد. ما به ارومیه و از آن جا به پیرانشهر رفتیم. موقعیت بالگرد را در اتاق عملیاتی واقع در پادگان پیرانشهر به ما نشان دادند. فرمانده پادگان آن جا سرهنگ علیرضا سنجابی بود. ولی خود شهید صیاد کل عملیات را شخصاً هدایت می کرد. به ما توضیح داد که دشمن از موقعیت بالگرد خبر ندارد. شما اگر بتوانید به پیشنهاد خودتان عمل کنید و بالگرد را تخلیه نمایید، کار بسیار شایانی را انجام داده‌اید.

صبح زود به منطقه رفتیم و شرایط را بررسی کردیم و دریافتیم که قابل تخلیه است، تقاضای یک فروند شنوک کردیم. در سه مرحله رفتیم و آمدیم و هر دفعه در پیرانشهر صیاد شیرازی از ما گزارش کار می گرفت. صبح روز بعد اگر هوا خوب می بود می توانستیم بالگرد را برگردانیم. با بررسی‌هایی که انجام دادیم ساعت ۴-۶ صبح را بهترین زمان برای انجام این کار یافتیم. یک فروند شنوک و یک فروند ۲۱۴ ما را به آن نقطه بردند. دو سه فروند کبرا هم ما را اسکورت می کردند.

زمانی که ما بالگرد را بالا کشیدیم تازه نیروهای عراقی متوجه شده بودند که چه اتفاقی افتاده است. من زودتر به پیرانشهر رسیدم تا بستر زمین گذاشتن بالگرد را آماده کنم، صیاد شیرازی به همراه سرهنگ فضل‌الله افشین (فرمانده پایگاه پشتیبانی عمومی اصفهان)، سرهنگ سنجری و بقیه منتظر ما بودند. من از حالت آن‌ها تعجب کردم، همین‌که پیاده شدم شهید صیاد پرسید: طاهری چه کار کردی؟ گفتم: بالگرد را بار زدیم الان به سمت ما می‌آید. با شنوک تماس گرفت و مقصودی (خلبان شنوک) گفت که ما در حال آمدن هستیم. شهید صیاد همین‌که بالگرد را به حالت اسلینگ دید، من و دو نفر از همکارانم را در آغوش گرفت و بر ما بوسه زد و گفت: شما کار خیلی بزرگی انجام دادید. اتفاقاً همه رزمندگان حاضر در محل ما را تشویق کردند.

آزادسازی خرمشهر

یکی از زیباترین خاطراتی که از شهید صیاد دارم مربوط به آزادسازی خرمشهر است. ما یک خلبان تست کننده بالگرد به منطقه می‌بردیم. این خلبان در عملیات‌ها شرکت نمی‌کرد، بلکه خلبان تست بود به نام محمد رستم‌پور از اهالی مشهد. در عملیات بیت‌المقدس با هم حضور داشتیم و دو، سه روزی بود بوی پیروزی عملیات و آزادسازی خرمشهر می‌آمد. ولی هیچ گزارشی از آزادی خرمشهر در رسانه‌ها اعلام نمی‌شد. جناب رستم‌پور می‌گفت: در یکی از مقرها زمانی که من نشستم اعلام کردند، صیاد شیرازی فرمانده نیرو در خواست بالگرد کرده است. من به گوش بودم و اعلام حضور کردم. دیدم در باز شد، صیاد شیرازی با سر و صورت خاکی و چهره خسته و لب‌های ترک‌خورده که نشان از تشنه بودن ایشان داشت وارد بالگرد شد. به ایشان آب تعارف کردم ولی ایشان نخوردند و گفتند: بلند شو و به خرمشهر برو. من پرسیدم: مگر خرمشهر آزاد شده است! گفت: برو به سمت خرمشهر تا توضیح بدهم. کمی که جلوتر رفتم ستونی از اسرای عراقی را دیدم که انتهای آن ستون معلوم نبود، وارد خرمشهر شدیم و به من گفت: در جای مناسبی بنشین. نیروهای رزمنده وارد شهر شده بودند.

شهید صیاد پیاده شد و چند قدمی که به جلو رفت سجده کرد و بر خاک و زمین بوسه زد و یک سجده طولانی کرد. زمانی که بلند شد از اشکی که ریخته بود گونه‌هایش خیس شده بود. من هم به تاسی از ایشان همین کار را انجام دادم. محمد رستم‌پور می‌گفت: این زیباترین صحنه‌ی زندگی‌م بود که دیدم. اصلاً یادم رفت که جنگ است.

صیاد، واقعاً صیاد بود. صیاد دل‌ها بود، همه را جذب خود می‌کرد. هر کسی را به نوعی تحت تأثیر خودش قرار می‌داد. تبسم، رفتار، گفتار، راهکارهای ارائه شده و...

زمانی هم که در کردستان بود، صیاد ضدانقلاب‌ها شده بود و آن‌ها را صید می‌کرد. در تمام عملیات‌ها، صیاد از هوانیروز به نحو احسن استفاده می‌کرد. چون هوانیروز یک نیروی واکنش سریع بود و در انقلاب سالم مانده بود و نیروی جوانی داشت و صیاد تمام تکیه‌اش بر جوانان بود، همواره از هوانیروز به خوبی استفاده می‌کرد. اکثر کارکنان و خلبانان

هوانیروز را به اسم صدا می‌کرد. هر جا صیاد بود هوانیروز هم در کنارش بود. بعد از اینکه ایشان از فرماندهی نیرو کنار گذاشته شد، به بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح رفت، احساس کرد که جنگ و عملیات‌های انجام شده در آن و تاکتیک‌های جنگی به کار برده شده در عملیات در حال از بین رفتن و فراموش شدن است. او بسیار خلاق بود، با استفاده از فرماندهان و تجربیاتشان دانشگاه جنگ را به جبهه آورد. ایشان عقیده داشت نباید جنگ و محتوای آن از بین برود و فراموش بشود، به همین خاطر او پس از جنگ هیئت معارف جنگ را تشکیل داد و تمام افرادی را که در جنگ حضور فعالی داشتند، دعوت کرد و از آنان خواست خاطراتشان را مکتوب کنند.

سرهنگ طاهری:

* در تمام عملیات‌ها شهید صیاد از هوانیروز به نحو احسن استفاده می‌کرد. چون هوانیروز یک نیروی واکنش سریع بود و در انقلاب سالم مانده بود و نیروی جوانی داشت و صیاد تمام تکیه‌اش بر جوانان بود و همواره از هوانیروز به خوبی استفاده می‌کرد.

* شهید صیاد عقیده داشت که نباید جنگ و محتوای آن از بین برود و فراموش بشود. به همین خاطر او پس از جنگ هیئت معارف جنگ را تشکیل داد و تمام افرادی که در جنگ حضور فعالی داشتند را دعوت به همکاری کرد و از آن‌ها خواست خاطراتشان را مکتوب کنند.



خاطرات جناب سرهنگ خلبان علی اصغر غلامپور از پیشکسوتان هوانیروز^۱

سال ۵۸ در سقز

شهید صیاد گرچه از بین ما رفته اما خاطراتش در دلها همواره زنده است. از لحاظ اخلاقی بسیار رئوف بودند، تواضع داشتند و فروتن بودند و به حرفها توجه داشتند. در بسیاری از عملیاتها شرکت داشت.

اولین آشنایی من با ایشان در کردستان بود. اولین بار ایشان را در سال ۵۸ در سقز دیدم. چون سقز زیر نظر پایگاه کرمان بود و بقیه پایگاهها هم به پشتیبانی ما میآمدند. در میدان صبگاه سقز فرود میآمدیم و در آنجا زندگی میکردیم و کلیه فعالیتهای پروازی ما از آنجا انجام میشد. ایشان واقعا مرد اخلاق بود و چیزهای خوبی به ما یاد میداد. خیلی چیزها به ما آموخت.

جابهجایی صیاد با اسکیت کبرا

در یک عملیات سنگین، بچهها را در دره خان و بانه هلیبرن کرده بودند و با کومله و دمکرات میجنگیدند. شهید صیاد نیز در این عملیات حضور داشتند. با بالگرد به منطقه میروند. در بازگشت همه را سوار میکنند ولی به دلیل درگیری شدید در منطقه خودشان جا میمانند. تنها صیاد جا مانده بود. من و درجری پور که با کبرا پرواز میکردیم به نزدیک کوه رفتیم و ایشان اسکیت را گرفتند و پاهایشان را دور اسکیت قلاب کرده بودند. و ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر که از منطقه دور شدیم ایشان را در جای امن پیاده کردیم و آنجا سوار نفربر شدند. ایشان در سقز از ما تشکر کردند و گفتند: چرا با دست پایین را نشان می دادی؟ گفتم: برای اینکه از این بالگرد(کبرا) برای نجات هم استفاده می شود.

عملیات فتحالمبین

خاطره دیگر از اولین عملیات سنگین منطقه دشت عباس به نام فتحالمبین می گویم. پایگاه کرمان به طور کامل در آنجا حضور داشت و درکنار تپه های سایت ۴ و ۵ شروع می کردیم و بعدازظهر هم به پایگاه دزفول باز می گشتیم. در آن عملیات فهمیدم که در نقشه خوانی هیچ کس به پای شهید صیاد نمی رسد، کاملاً بر نقشه مسلط بودند(چه نقشه برجسته و چه نقشه های نیروی زمینی باشد) و برای توجیه دیگران بسیار استاد بودند و همیشه از این که دیگران را توجیه می کردند از آنها عذرخواهی می کردند. به ما می گفت: شما خودتان استاد هستید. من با اینکه خودم در هوانیروز دوره های بسیاری برای نقشه خوانی گذرانده بودم، ولی ایشان را استاد نقشه خوانی می دانم.

۱. متولد سال ۱۳۳۱ در بندر انزلی، استخدام سال ۵۴، در سال ۱۳۷۴ بازنشسته.

مشاغل: فرمانده قسمت، خلبان هلی کوپتر کبرا.

شهید صیاد و هوانیروز / ۱۰۹

بسیار صبور، خوش‌برخورد و مهربان بود. اصلاً نگاه نمی‌کرد که طرف مقابلش بسیجی، سپاهی، ارتشی و یا کس دیگری است. رفتارشان اصلاً دوگانه نبود و همواره تواضع و فروتنی داشت.

در جنگ بسیار وارد بود و نظرات بسیار خوبی در جنگ داشت. ما خلبانان کبرا زیاد با ایشان رابطه نداشتیم و بیشتر خلبانان ۲۱۴ با ایشان در ارتباط بودند. فقط زمانی که عملیات‌های موفقیت آمیز را انجام می‌دادیم نزد ما می‌آمد و به ما خسته نباشید می‌گفت.

زمانی که ما در عملیات بودیم این را می‌دانستیم که ایشان در یکی از بالگردهای ۲۱۴ رسیو نشسته و دارد عملیات را هدایت می‌کند. شهید صیاد با شهید شیروودی و کشوری هم زیاد رابطه داشته است.



سرهنگ غلامپور:

* شهید صیاد از لحاظ اخلاقی بسیار رئوف بودند، تواضع داشتند و به حرف‌ها توجه می‌کردند. در بسیاری از عملیات‌ها شرکت داشتند.

* زمانی که عملیات انجام می‌شد ما می‌دانستیم که شهید صیاد در یکی از بالگردهای ۲۱۴ نشسته و دارد عملیات را هدایت می‌کند.

خاطرات جناب سرهنگ خلبان اردشیر کریمزاده از پیشکسوتان هوانیروز^۱

عملیات آزادسازی بوکان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی با شرارت‌هایی که توسط ضدانقلاب در منطقه کردستان و جنوب آذربایجان غربی آغاز گردید، باعث شد که شهید صیاد خود را به آن مناطق برساند و اولین آشنایی من با آن شهید بزرگوار به همان مناطق برمی‌گردد.

او از همان اول، اهمیت بالگرد را می‌دانست و به توانایی این وسیله آشنا بود. زمانی که ایشان توانایی‌های هوانیروز و عشق این بچه‌ها را به کارشان دید، واقعاً شیفته هوانیروز شد و هوانیروزی‌ها هم عاشق صیاد شدند. ما اطمینان داشتیم هر جا که صیاد هست کار به خوبی پیش می‌رود.

اولین بار من شهید صیاد را در مهر ماه سال ۶۰ در پادگان سقز دیدم. زمانی که یک هفته بود حکم فرماندهی نیروی زمینی را به او ابلاغ کرده بودند. عملیاتی که من در خدمتشان بودم موجب آزادسازی شهر بوکان شد. از آن به بعد شهید صیاد همیشه با هوانیروز بودند.

در جریان آزادسازی بوکان کمک من اصغر شجاعی بود. ما در آن پرواز بالای بوکان پرواز می‌کردیم و شهید صیاد از داخل بالگرد اوضاع را کنترل می‌کرد. دو روز بعد بود که بوکان آزاد شد. پس از انجام پرواز شناسایی شهید صیاد با ما به سقز برگشت تا بقیه امور را پیگیری نماید.

صیاد با ۱۰ هزار ساعت پرواز عملیاتی

در آغاز جنگ تحمیلی من در پایگاه پشتیبانی عمومی اصفهان خدمت می‌کردم و آن پایگاه مسئول پشتیبانی جبهه جنوب بود.

در عملیات بیت‌المقدس که از ۱۰ اردیبهشت شروع شد و تا ۳ خرداد ادامه داشت من یک یا دو بار با ایشان پرواز کردم که از آن پروازها خاطره خاصی به یاد ندارم.

این نکته قابل توجه است از اینکه بنده از ۲۰۰۰ ساعت پروازی که در مجموع انجام دادم حدود ۱۴۰۰ ساعت آن عملیاتی است، اما شهید صیاد بالغ بر ۱۰۰۰۰ ساعت پرواز عملیاتی با بالگرد انجام دادند. فکر می‌کنم آمار عجیبی باشد.

۱. متولد ۱۳۳۴ در تهران، سال ۱۳۵۴ استخدام و در سال ۸۴ بازنشسته.

مشاغل: فرمانده گروهان، سرمتخصص آموزش، جانشین معاون آموزش و پژوهش.

ایشان همیشه به هوانیروزی‌ها اعتماد کامل داشت و حتی بین بچه‌های هوانیروز دوستانی داشت که با او مزاح هم می‌کردند. ایشان در داخل بالگرد همیشه کلاه پرواز سرشان بود و همواره ما را در پروازهای شناسایی خطوط مقدم راهنمایی می‌کردند. بیشتر جابه‌جایی و ترابری ایشان از نقطه‌ای به نقطه دیگر با بالگردهای هوانیروز انجام می‌شد.

عملیات بدر

در عملیات بدر بچه‌های پایگاه مسجد سلیمان در پاسگاه برزگر مستقر بودند و ما در پایین آن منطقه مستقر بودیم. ۴ فروند بالگردهای پایگاه مسجد سلیمان در یک روز سانحه دادند و شهید صیاد بابت این موضوع بسیار بی‌تاب بود. روحیه همه بچه‌ها هم پایین بود تا این‌که شهید صیاد در منطقه جفیر بچه‌های هوانیروز را جمع کرد و با صحبت آن‌ها را آرام کرد.

یک مأموریت هلی‌برن نیرو در پیش بود که در کنار رودخانه دجله بایستی انجام می‌شد که «مقصودی» داوطلبانه این مأموریت را انجام داد. وقتی مأموریت با موفقیت انجام شد، بچه‌ها روحیه گرفتند و بقیه عملیات‌ها پشت‌سرهم با موفقیت انجام گرفت. ایشان گفتند: با زمین خوردن ۴ فروند بالگرد قدرت ما کم نمی‌شود و ما بچه‌هایی مثل شما داریم و تسلیم نمی‌شویم، ملت از شما انتظار دارد که مأموریت را درست انجام دهید.

مأموریت کرمانشاه به سردشت

۳۱ خرداد ۷۴ بود که امیر حمیدی‌نیا فرمانده پایگاه کرمانشاه به من ابلاغ کرد مبنی بر اینکه آمادگی داشته باشم که امشب VIP داریم و بایستی به یکی از شهرهای مناطق غربی برویم. دو فروند بالگرد آماده شد. کمک من فریدون مسعودی بود. بالگرد دوم به خلبانی منوچهر زرگرانی که دنبال ما می‌آمد. ساعت ۴،۵ بعد از ظهر بود که فهمیدیم امیر صیاد VIP ما است. حدود ساعت ۱۹:۲۰ هواپیمای فرندشیپ به پایگاه کرمانشاه آمد. مراسم تشریفات خیلی سریع انجام شد.

ساعت ۱۹:۳۰ امیر حمیدی‌نیا به من گفتند نقشه‌ی سردشت را آماده کن. ما شهید صیاد را به سردشت بردیم. یک ساعت و ده دقیقه پرواز کردیم تا اینکه ساعت ۲۰:۴۰ دقیقه به شهر سقز رسیدیم. پیاده شدم و به فرمانده پایگاه اطلاع دادم که ما به شب برمی‌خوریم، چه باید بکنیم. امیر حمیدی‌نیا گفتند با مسئولیت من برو مشکلی نیست.

هر دو فروند راه افتادیم و زمانی که روی ربط رسیدیم هوا تاریک شده بود. ایشان به پشت من زدند و گفتند: برو سمت راست به سمت سردشت. من سمت چپ را به ایشان نشان دادم و گفتم: سردشت آن جاست و شهر چون نگینی می‌درخشید چند دقیقه بعد امیر دوباره سمت راست را به من نشان داد. بازهم من گفتم سردشت سمت چپ است. دفعه سوم به امیر گفتم آنجایی که نشان می‌دهید شهر ربط است، خودتان در این منطقه چندین عملیات انجام داده‌اید. وقتی ربط را دید به من گفت حق با شماست.

ساعت ۲۱:۳۰ در پادگان سردشت نشستیم و شهید صیاد ما را در آغوش گرفت. البته من قبلاً به ایشان عرض کردم که اگر یک مقدار زودتر حرکت می‌کردیم بهتر بود. گرچه ما اجرای دستور می‌کنیم و هر زمان باشد پرواز انجام می‌دهیم. ایشان دوباره مرا در آغوش گرفتند و گفتند: دیدید خداحافظ ما است.

روستای شیندرا و گردنه خان

صبح روز بعد من، امیر صیاد و هیئت همراه (امیر جوادیان، امیر محمدی‌فر و ...) را به روستای شیندرا بردم و در آنجا امیر از روزهای اول کردستان برای ما تعریف کرد.

دوباره به گردنه خان برگشتیم. اول تیر ماه ساعت ۱۰:۳۰ صبح روی گردنه نشستیم. هوا بسیار سرد بود. امیر به داخل بالگرد برگشت و بادگیرش را پوشید و دوباره پایین رفت تا خاطرات آن منطقه را ثبت و ضبط نماید.

از سردشت به سقز پرواز کردیم و دوباره به شب برخوردیم. باز هم شب پرواز کردیم و من دوباره گله کردم، گفتم: چه کسی جواب می‌دهد؟ ایشان گفتند: برو خدا پشت و پناهت باشد. هر مشکلی پیش بیاید من خودم هستم. مدت ۴۸ ساعت با ایشان بودم و منطقه را مشاهده می‌کردم و مقایسه می‌کردم با روزهایی که ناامنی کامل حاکم بود اما به واسطه‌ی خون شهدای ارتش، هوانیروز، سپاه، بسیج و ... بود که امنیت به این مکان بازگشت به طوری که به راحتی شب و روز در آن منطقه پرواز می‌کردیم در حالی که در آن روزهای ناامنی جرأت پرواز نداشتیم.



سرهنک کریمزاده:

* شهید صیاد از همان اول اهمیت بالگرد را می دانست و به توانایی این وسیله آشنا بود. زمانی که ایشان توانایی های هوانیروز و عشق این بچه ها را به کارشان دید واقعاً شیفته هوانیروز شد و هوانیروزی ها هم عاشق صیاد شدند. ما اطمینان داشتیم هر جا که صیاد هست کار به خوبی پیش می رود.

* شهید صیاد در داخل بالگرد همیشه کلاه پرواز سرشان بود و همواره خلبانان را در پروازهای شناسایی خطوط مقدم راهنمایی می کردند. بیشتر ترابری شهید صیاد از نقطه ای به نقطه دیگر با بالگردهای هوانیروز انجام می شد.

گزیده‌هایی از بیانات و خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی درباره هوانیروز

آنچه تا کنون عرضه شد بخش‌ها و گزیده‌هایی از بیانات و خاطرات دل‌ورمردان هوانیروز درباره شهید صیاد شیرازی و هوانیروز و خصوصیات اخلاقی آن شهید بزرگوار بوده است. اما آنچه که در فراز آخر ملاحظه می‌فرمایید گزیده‌هایی از بیانات و خاطرات شهید صیاد شیرازی درباره هوانیروز و کارکنان این یگان پویا و ارزشمند می‌باشد که در زمان حیات پریرکت آن شهید ثبت و ضبط گردیده و اینک بخش‌هایی از آن به عنوان مصداق ارتباط و روابط دو طرفه بین شهید صیاد و هوانیروز بیان می‌گردد و نشان‌دهنده آن است که روابط دوطرفه‌ای فی‌مابین حاکم بوده و نتیجه آن منجر به خلق حماسه‌های بزرگ و پیروزمندانه در میداین نبرد حق علیه باطل گردیده است.



روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در غائله سنندج و عملیات گردنه صلوات آباد

از تاریخ ۵۹/۱/۳۱ الی ۵۹/۲/۲۳

در این روزها کلیه رفت و آمدها و آمادرسانی از فرودگاه و پادگان توسط بالگردهای ۲۱۴ هوانیروز با اسکورت بالگردهای کبرا انجام می‌گرفت. کمک‌رسانی از راه زمین ممکن نبود. بالگردها در ارتفاع بالا می‌آمدند، چون از پایین به آنها تیراندازی می‌شد. آنها بر روی پادگان و فرودگاه خیلی سریع پایین می‌آمدند و بار خود را تخلیه می‌کردند. دو تن از خلبانان عزیز هوانیروز به نام‌های اسماعیلی و کلوندی را هنوز در خاطر دارم که در مقابل چشمان ما مهمات به بالگردشان بستند و پرواز کردند که بالگردشان در مسیر پرواز مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در مقابل چشمان ما آتش گرفتند و سوختند.

برای تقویت نیروها تصمیم گرفته شد تا نیروهای بیشتری به سنندج اعزام شوند اما قبل از اینکه نیروها از سه محور وارد شهر سنندج شوند، اقدام به تهیه و چاپ پرسش‌نامه‌هایی برای مردم شهر کردیم مبنی بر نوشتن مشخصات خود و اطلاعاتی که نسبت به افراد ضدانقلاب دارند. قصد داشتیم آنها را به مردم و درب منازل برسانیم که به نوعی تعهد هم از آنها گرفته باشیم. فکر می‌کردیم که پخش این اعلامیه‌ها بین ۱۰ الی ۲۰ روز زمان می‌برد. گروهی در حال پخش اعلامیه‌ها بودند که به یکباره با وضعیت عجیبی روبرو شدیم. جمع زیادی از مردم همراه با رزمندگان با شعار «درود بر خمینی» در شهر راه افتادند و فضای خاصی را به وجود آورده بودند. در این میان تعداد بی‌شماری از مهاجمان هم از فرصت سوء استفاده کرده و ضمن وارد شدن به داخل صفوف مردم، قصد داشتند از جاده‌هایی که به سمت سقز و مریوان بود اقدام به فرار نمایند.

فرار مهاجمان بهترین فرصت را برای خلبانان بالگردهای کبرا فراهم آورد تا بتوانند انتقام خون شهدای سرباز و سایر نیروهایی را که به دست افراد ضدانقلاب به شهادت رسیده بودند، بگیرند. از این‌رو بالگردهای کبرا با پرواز در محور سنندج، سقز و مریوان به سوی عوامل ضدانقلاب و آشوبگران در حال فرار آتش گشوده و ضربات مهلکی به آن خودفروختگان وارد نمودند. پس از آن بود که سنندج به‌طور کامل پاکسازی شد و پایگاه‌ها و کمیته‌های انقلاب اسلامی در مناطق مختلف و اماکن موردنظر در شهر برقرار گردید و با استقرار نیروهای انقلابی آرامش و امنیت به مردم سنندج بازگشت.

برگرفته از کتاب: قضات، رحمان، سرتیپ ۲ خلبان (۱۳۸۹)؛ آنها خودی نبودند، تهران: انتشارات اطلاعات.

شهید صیاد شیرازی:

* فرار مهاجمان بهترین فرصت را برای خلبانان بالگردهای کبرا فراهم آورد تا بتوانند انتقام خون شهدای سرباز و سایر نیروهایی را که به دست افراد ضدانقلاب به شهادت رسیده بودند بگیرند. از این رو بالگردهای کبرا با پرواز در محور سنندج، سقز و مریوان به سوی عوامل ضدانقلاب و آشوبگران در حال فرار آتش گشوده و ضربات مهلکی به آن خود فروختگان وارد نمودند.

* حضور بالگردهای کبرا در منطقه باعث شد که افراد ضد انقلاب تیراندازی خود را قطع کنند. ستون هم وقتی تیراندازی قطع شد دوباره به راه خود ادامه داد.



روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در عملیات پاکسازی محور سنندج و مریوان

زمان پاکسازی محور سنندج به مریوان فرا رسیده بود. پادگان مریوان توسط برادر متوسلیان و نیروهایش تقویت گردید. از آن طرف افراد ضدانقلاب سعی می‌کردند با ناامن کردن این محور، مردم مریوان را تحت فشار قرار داده و به نوعی نارضایتی مردم را متوجه نظام جمهوری اسلامی ایران نمایند. سرانجام ستون به سمت مریوان به حرکت درآمد و بدون هیچ مشکلی تا گردنه آریز پیش رفت. در آریز درگیری مختصری با افراد ضدانقلاب اتفاق افتاد و ما توانستیم سه نفر از آنها را به اسارت بگیریم. پس از آن ستون به راه خود ادامه داد تا به سهراهی «تیژ تیژ» رسید.

در سهراهی توقف کوتاهی انجام دادیم. تا آنجا به کسی نگفته بودم از کدام مسیر به طرف مریوان ادامه راه می‌دهیم که مبادا افراد ضدانقلاب از نیت ما اطلاع پیدا کنند. از سهراهی تیژ تیژ دو جاده به طرف مریوان می‌رفت. یکی جاده جاندره و گردنه گاران به سمت مریوان و دیگری از سهراهی به سروآباد و مریوان. در نهایت تصمیم گرفتیم از مسیر اول که کوتاه‌تر ولی خطرناک‌ترین راه بود، یعنی از مسیر گاران به مریوان برویم.

قبلاً به خلبانان تیم‌های آتش هوانیروز گفته بودم تا اعلام نکرديم پروازی انجام ندهند. از سهراهی تیژ تیژ به طرف دشت جاندره و گاران حرکت کردیم. در مسیر حرکت به روستایی بنام شیخان رسیدیم که از آن روستا به طرف ما تیراندازی کردند. ناچار به درگیری شدیم و پاسخ آن‌ها را دادیم. نیروها بلافاصله از خودروها پیاده شده و متوقف گردیدند و با سنگربندی آماده نبرد شدند.

به یکباره متوجه شدیم که بالگردهای کبرا بالای سر ما در حال پرواز هستند. با بی‌سیم اقدام به تماس با خلبانان کردم. متوجه شدم که یکی از خلبانان شهید شیروودی است. به تندی به او گفتم: مگر قرار نبود برابر درخواست ما پرواز کنید و به منطقه بیایید؟ پس چرا بدون هماهنگی پرواز کردید؟ شیروودی در پاسخ گفت: ما حوصله‌مان در پادگان سنندج سررفته بود. هرچه منتظر شدیم هیچ دستوری صادر نشد. لذا دلواپس شدیم و پرواز کردیم که مبادا بلایی سر ستون آمده باشد و حالا هم بالای سر شما هستیم. وقتی متوجه شدم با یک روحیه و حالت خاصی آمده که حال و روحیه رزم و نبرد است، مهر او به دلم نشست. به او گفتم بحمد... مشکل خاصی نداریم. اما حالا که آمدید دوری بالا و اطراف ستون بزنید. اگر مورد مشکوکی ندیدید به سنندج برگردید.

حضور بالگردهای کبرا در منطقه باعث شد که افراد ضدانقلاب تیراندازی خود را قطع کنند. ستون هم وقتی تیراندازی قطع شد دوباره به راه خود ادامه داد. البته در آن درگیری یک نفر از نیروهای مردمی به شهادت رسید که به وسیله بالگرد به سنندج منتقل شد.

برگرفته از کتاب آنها خودی نبودند نوشته رحمان قضا

روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در وضعیت بحرانی پادگان بانه

برای بررسی وضعیت منطقه با بالگرد از سقز به بانه رفتیم. قرار بر این بود که بر روی ارتفاع «آربابا» که مشرف به بانه است با استفاده از بالگردهای هوانیروز هلی‌برن انجام دهیم. وقتی به پادگان بانه رسیدیم، مشاهده کردم پادگان در یک وضعیت بحرانی به سر می‌برد. علاوه بر اینکه شهر در کنترل افراد ضدانقلاب بود، پادگان شهر هم در محاصره قرار داشت. تنها راه ارتباط با پادگان از طریق هوا و آن هم با استفاده از بالگردهای هوانیروز صورت می‌گرفت. گروهی از کلاه سبزه‌های تیپ ۲۳ نیرومخصوص در پادگان سقز مستقر بودند و روحیه آن‌ها هم بسیار پایین بود و علتش آن بود که تعدادی از آن‌ها قبلاً هنگام هلی‌برن بر روی ارتفاع «آربابا» توسط افراد ضدانقلاب به اسارت درآمده بودند و همه اسرا را که حدود ۱۹ نفر بودند به همراه فرمانده آن‌ها سرگرد علی‌اصغرلو به زندان «دولتو» منتقل نمودند.

مسئله دیگری که مشاهده کردم و برایم خیلی دردآور بود، اسکورت دو فروند بالگرد ۲۱۴ به خاطر دو قلم جنس به وسیله ۶ فروند بالگرد کبرا به داخل پادگان بود که در محاصره افراد ضدانقلاب قرار داشت. به هیچ وجه نمی‌توانستم قبول کنم که دو فروند بالگرد ۲۱۴ احتیاج به اسکورت ۶ فروند بالگرد کبرا داشته باشد. اما چنین موردی وجود داشت. به نظر می‌رسید حلقه محاصره پادگان بسیار تنگ بود و افراد ضدانقلاب تمام ارتفاعات مشرف به شهر و پادگان را در اختیار داشتند.

به محض حضور بالگردها در فضای آسمان پادگان، افراد ضدانقلاب با انواع سلاح و ضدهوایی خود بالگردها و محل فرود آن‌ها را به زیر آتش گرفتند. به ناچار و در مرحله اول می‌بایستی بالگردهای کبرا ارتفاعات اطراف شهر و محل تجمع افراد ضدانقلاب را هدف قرار می‌دادند تا بالگردهای ۲۱۴ بتوانند در کوتاه‌ترین زمان ممکن مهمات و سایر اقلام را تخلیه نمایند.

خلبانان می‌گفتند: با وضعیتی که هست حداکثر مدت زمانی که ما برای تخلیه بار خود در پادگان نیاز داریم حدود ۴ دقیقه است. اگر بیش‌تر از آن در پادگان و روی زمین بمانیم مورد اصابت قرار می‌گیریم.

نحوه تخلیه بار از بالگرد هم بدین صورت بود که بالگردها بدون اینکه روی زمین بنشینند با پرواز ایستایی در ارتفاع ۳ پایی از زمین، نفرات داخل بالگرد با هل دادن بار و اقلام به تخلیه آنها از داخل بالگرد می‌پرداختند و بالگرد هم بلافاصله اقدام به پرواز و اوج‌گیری می‌کرد تا هدف اصابت گلوله‌های عناصر ضدانقلاب قرار نگیرد.

وضعیت پادگان هم به صورتی بود که بعد از اینکه بالگردها بار خود را تخلیه می‌کردند و آنجا را ترک می‌نمودند، هیچ یک از نیروهای مستقر در پادگان نمی‌توانستند آزادانه به سراغ اقلام تخلیه شده بروند تا آنها را به سنگرهای خود منتقل کنند. چون مورد هدف تک تیراندازهای افراد ضد انقلاب و یا هدف اصابت ترکش خمپاره‌ها قرار می‌گرفتند. نیروهای

محاصره شده در پادگان به ناچار به صورت سینه‌خیز و یا در پناه تانک های اسکورپین به محل تخلیه بار نزدیک می‌شدند و پس از بارگیری اقلام در داخل و یا روی تانک‌ها بلافاصله به سنگرهایشان باز می‌گشتند.

در هر صورت، در زمان حضور بالگردها در پادگان، صحنه یک جنگ تمام عیار در آنجا مشاهده می‌شد. خلبانان هوانیروز ناچار بودند با جسارت تمام این خطرها را به جان بخرند و این مأموریت‌های خطیر و سرنوشت‌ساز را انجام دهند تا از تنها نقطه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در آن منطقه پاسداری نمایند.

با وجودی که در موقع تخلیه بار، بالگردهای کبرا از بالا بالگردهای ۲۱۴ را پشتیبانی می‌کردند، ولی در همان زمان کوتاه هم آن قدر گلوله به بالگردهای ۲۱۴ شلیک می‌شد که آثار آن بر روی بدنه بالگردها کاملاً مشهود بود. یادم هست که شهید کشوری و شهید شیروودی هم آنجا بودند و جسورانه پرواز می‌کردند. همه آن‌ها بیانگر وضعیت بحرانی پادگان و نقش سرنوشت‌ساز هوانیروز در منطقه بود.

با مشاهده وضعیت بحرانی بانه بلافاصله به همراه بالگردهای هوانیروز به پادگان سقز بازگشتم و در آنجا دو گروه را برای اجرای عملیات پیش‌بینی و انتخاب کردم و به توجیه آن‌ها پرداختم.

روز دوم خرداد ماه سال ۵۹ عملیات پاک‌سازی منطقه آغاز شد در همان اولین ساعات روز با گروه ویژه‌ای که تحت سرپرستی و مسئولیت خودم قرار داشتند برابر هماهنگی‌های قبلی برای پاک‌سازی و برقراری تأمین در مسیر حرکت ستون وارد عمل شدیم.

طبق معمول شروع عملیات با هوانیروز و خلبانان شجاع آن بود. آنها بایستی نیروهای زنده مشخص شده را از سقز سوار نموده و در «گردنه خان» هلی‌برن می‌کردند.

آن گردنه که در مسیر شهر بانه قرار داشت آنقدر خطرناک و حساس بود که اگر ارتفاعات مشرف بر آن در دست افراد ضدانقلاب باقی می‌ماند، عبور ستون از آن گردنه با حداکثر تجهیزات هم غیر ممکن بود و چنانچه آن گردنه پاک‌سازی نمی‌شد، امنیت جاده برقرار نمی‌گردید و انهدام ستون اعزام قطعی بود.

در پادگان سقز آموزش‌های لازم توسط خلبانان هوانیروز به نیروهایی که می‌بایست بر روی ارتفاعات گردنه خان پیاده می‌شدند انجام گرفت و موارد ایمنی جهت سوار و پیاده شدن آنها به بالگرد تذکر داده شد. در کنار خلبانان بالگرد ۲۱۴ که مسئولیت انجام هلی‌برن به مناطق خطرناک را برعهده داشتند، خلبانان بالگرد کبرا هم برابر برنامه و هماهنگی با پرواز بر روی ارتفاعات و هدف قرار دادن مراکز حساس و تجمع عناصر ضدانقلاب سعی می‌کردند آنها را زمین‌گیر نموده و حداکثر امنیت را برای محل فرود بالگردهای ۲۱۴ به هنگام هلی‌برن فراهم آوردند. خلبانان کبرا حتی با هاورکردن روی نقاط تخلیه، این اطمینان خاطر را ایجاد می‌کردند که خطری دیگران را تهدید نمی‌کند و اگر خطری باشد ابتدا متوجه بالگردهای کبرا است.

بدین ترتیب خلبانان کبرا ابتدا بر روی نقاط هلی‌برن پرواز می‌کردند و از بالا اوضاع را مورد بررسی قرار می‌دادند. سپس با تماس رادیویی وضعیت را به ما گزارش می‌دادند و ما هم با بالگردهای ۲۱۴ هلی‌برن را شروع می‌کردیم. بخشی از نیروهایی که می‌بایستی هلی‌برن می‌شدند وابسته به تیپ ۵۵ هوابرد شیراز به فرماندهی سروان دزفولیان بودند. آنها نیروها و سربازان زنده‌ای بودند که با هواپیمای C-۱۳۰ نیروی هوایی از شیراز به پادگان سنندج ترابری گردیده و سپس توسط بالگردهای هوانیروز به پادگان سقز منتقل شدند و از آنجا با بالگردهای دیگر به مناطق عملیاتی هلی‌برن گردیدند. هلی‌برن نیروها توسط بالگردهای هوانیروز آن‌چنان سریع و شجاعانه انجام گرفت که قدرت هرگونه عکس‌العمل را از عناصر ضدانقلاب سلب نمود و زمینه پیروزی‌های بعدی در کردستان را فراهم آورد.

هم‌زمان با هلی‌برن گروه تحت فرماندهی من بر روی ارتفاع کله‌قندی که یک طرف ورودی به گردنه خان را می‌پوشاند و سروان دزفولیان هم با گروه تحت امر خود که از تیپ ۵۵ هوابرد شیراز بود، طرف دیگر و خروجی گردنه خان را که در مقابل ما بود، پاکسازی کرد و ضمن تماس با بی‌سیم، شرایط آن طرف را مساعد اعلام نمود. از ارتفاع کله‌قندی تا ورودی گردنه خان که حدود ۲ کیلومتر فاصله داشت، پیاده پایین آمدیم. ساعت حدود هفت غروب بود و هوا هنوز تاریک نشده بود ولی چیزی هم به غروب آفتاب باقی نمانده بود.

به لحظه‌ای نزدیک شده بودیم که طبق طرح هماهنگ شده عملیاتی می‌بایستی مبادرت به انجام پدافند دور تا دور می‌کردیم اما همین که به پایین رسیدیم با کمال تعجب مشاهده کردیم ستون از گردنه گذشته و به طرف بانه در حال حرکت است. فقط آخر ستون دیده می‌شد پس از مشاهده آن صحنه به وسیله بی‌سیم با سرهنگ رادفر تماس گرفتم و به او گفتم: چه کسی به شما دستور حرکت و پیشروی به سوی بانه را صادر کرد؟ مگر قرار نبود ابتدا پاکسازی مسیر را انجام دهیم و بعد به شما اعلام کنیم که ستون را حرکت دهید؟ ضمناً قرار بود قبل از فرا رسیدن تاریکی هوا در جای امنی استقرار پیدا کنید و اقدام به تأمین دور تا دور نمایید؟ در این تماس بی‌سیم متوجه شدم سرهنگ پورموسی بدون رعایت نکات تأمینی و با زیر پا گذاشتن تصمیمات عملیاتی که به تصویب خودش هم رسیده بود، به منظور استفاده از موفقیت به دست آمده، دستور پیشروی به طرف شهر بانه را صادر کرد، غافل از اینکه حوادث ناگوار در انتظار افراد این ستون می‌باشد. به هر حال دیگر کار از کار گذشته بود و ستون از منطقه امن بیرون رفته بود. ستون هنوز فاصله زیادی را طی نکرده بود که هوا تاریک شد. در حدود ۱۵ کیلومتری شهر بانه صدای اولین گلوله از درگیری ستون با افراد ضد انقلاب نشان دهنده آن بود که ستون در دام کمین افتاده است. آن شب در درگیری شدید و غافلگیرانه عناصر ضدانقلاب، موجب شد تا ستون از بین برود و تعداد زیادی نیز به شهادت برسند و اتفاقی افتاد که نمی‌بایستی می‌افتاد.

آن شب کاری از کسی ساخته نبود تا اینکه با طلوع آفتاب روز بعد و پشت سر گذاشتن کابوس شب قبل، خودم را به مدخل آن طرف گردنه خان رساندم. شهید شیرودی و شهید کشوری صبح زود قبل از همه با پرواز بالگردهای کبرا از سقز خود را به گردنه خان رسانده و در حال پرواز شناسایی و بررسی هوایی منطقه بودند.

آن دو خلبان و خلبانان دیگر هوانیروز شب بدی را پشت سر گذاشته بودند، چون اخبار ناگواری از ستون به آنها رسیده بود. آنها در روز گذشته با انجام پروازهای شجاعانه موفق شده بودند ستون را در موقعیت برتر قرار دهند به طوری که همه چیز به نفع نیروهای رزمنده خودی بود. خلبانان هوانیروز با هلی‌برن نیروها بر روی ارتفاعات به ویژه گردنه خان جهت پاکسازی افراد ضدانقلاب و برقراری امنیت ستون در حال حرکت و هم‌چنین خلبانان کبرا با هدف قرار دادن مواضع افراد ضد انقلاب، کمک مؤثری در موفقیت ستون ایفا نمودند.

خلبانان هوانیروز از اینکه می‌دیدند به دلیل صدور دستور غلط یک فرمانده لشکر آن‌همه زحمات و تلاش آنها و سایر نیروها به هدر رفته است، بسیار عصبانی و ناراحت بودند. در اثر کمین عناصر ضدانقلاب در مسیر حرکت ستون به بانه منجر به شهادت و مجروحیت تعداد زیادی از نیروهای رزمنده و از بین رفتن بخش زیادی از ادوات زرهی و سایر تجهیزات گردیده بود.

شهید کشوری معمولاً سرپرست تیم بود. درجه او در آن زمان سروان بود. او با یک پرواز از نزدیک اوضاع ستون و اتفاقات شب قبل آن را بررسی نمود و مشاهده کرد که چندین دستگاه تانک اسکورپین و نفربرها منهدم شده‌اند. ای‌کاش در آن زمانی که تماس گرفت می‌توانستم صدایش را ضبط کنم. به علت خشمی که بر او غالب شده بود به کسانی که سبب آن شکست شده بودند، دشنام می‌داد. چون او و سایر خلبانان هوانیروز برای موفقیت آن ستون زحمات بسیار زیادی کشیده بودند و دوست داشتند ستون به سلامت و موفقیت به بانه برسد که اگر درست عمل می‌شد، اینکار دور از انتظار نبود.

اگر ستون شب را در منطقه باقی می‌ماند و در روشنایی روز بعد و با حمایت بالگردهای هوانیروز به طرف بانه حرکت می‌کرد افراد ضدانقلاب نمی‌توانستند کاری انجام بدهند و ستون را مورد تعرض قرار دهند، ولی دستور غلط و حرکت ستون در تاریکی شب باعث آن فجایع گردیده بود. من کمی او را دلجویی دادم و به او گفتم: نگران نباش. انشا... با کمک شما این ستون را سروسامان می‌دهیم و به بانه می‌رسانیم. شما در اطراف منطقه پرواز کن و یک شناسایی دقیق از محل احتمالی استقرار افراد ضدانقلاب و هم‌چنین محل تانک‌های اسکورپین که آنها به غارت برده‌اند، انجام بده تا مسایل کاملاً روشن شود.

آنان نیز همان کار را شروع کردند. پروازهای آنها خیلی جسورانه بود. دو فروندی و پشت سرهم پرواز می‌کردند و با توپ‌های بیست میلیمتری خود در داخل شیارها به دنبال افراد ضدانقلاب می‌گشتند تا تک تک آنها را بزنند. پروازهای

آنان آنقدر جسورانه بود که نگران سانحه آنان بودم، مبدا وضعیت از اینکه هست بدتر شود. کافی بود فقط یکی از آن بالگردها در آن گردنه سقوط می‌کرد و خلبانی به شهادت می‌رسید، آنگاه آن وضعیت دردناک ما بدتر می‌شد. ولی به‌نظر می‌رسید خشم تمام وجود خلبانان حاضر را فراگرفته بود. وضعیت به وجود آمده و شهدا و مجروحین به‌جا مانده بر روی جاده و اطراف ادوات منهدم شده و دود حاصله از آنها، آتش خشم و انتقام را در آنها شعله‌ور ساخته بود. همین امر باعث شده بود که آنها اصلاً به فکر خود و بالگرد نباشند و هدفشان تنها دنبال کردن افراد ضدانقلاب و به هلاکت رساندن آنها بود.

خلبانان کبرا پس از چند پرواز شناسایی با رزم، اعلام کردند زمان برای سر و سامان دادن به ستون و حرکت مجدد آن به طرف بانه مناسب شده است و آنها نیز از بالا اجازه نخواهند داد هیچ ضدانقلابی به ستون نزدیک شود. سروسامان دادن کار ستون آغاز شد و طولی نکشید که شرایط برای حرکت آغاز شد. قبل از حرکت مجدد ستون از گردنه خان یکبار دیگر خلبانان هوانیروز با انجام هلی‌برن مسیر حرکت را پاکسازی کردند تا ستون بتواند با امنیت کامل به شهر بانه برود. طولی نکشید که با کمک خلبانان هوانیروز ستون به بانه رسید و محاصره شهر را درهم شکست.

برگرفته از کتاب آنها خودی نبودند نوشته رحمان قضاات

شهید صیاد شیرازی:

* در موقع تخلیه بار توسط بالگرد ۲۱۴ در پادگان بانه بالگردهای کبرا از بالا پشتیبانی می‌کردند ولی در همان زمان کوتاه هم آنقدر گلوله به بالگردهای ۲۱۴ شلیک می‌شد که آثار آن بر روی بدنه بالگردها کاملاً مشهود بود.

* قبل از حرکت مجدد ستون از گردنه خوان یکبار دیگر خلبانان هوانیروز با انجام هلی‌برن مسیر حرکت را پاکسازی کردند تا ستون بتواند با امنیت کامل به شهر بانه برود. طولی نکشید که با کمک خلبانان هوانیروز ستون به بانه رسید و محاصره شهر را درهم شکست.

روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در عزیمت به سردشت

در پادگان توپخانه اصفهان مشغول خدمت بودم. انتشار خبر ناگواری در اصفهان از کردستان افکار عمومی را در این شهر به شدت متشنج کرد. خبر بسیار تکان‌دهنده بود. ۵۲ نفر از پاسداران که از اصفهان برای انجام مأموریت به سردشت رفته بودند، به هنگام برگشت از سردشت به بانه، در کمین افراد ضد انقلاب گرفتار گردیدند و همگی بطور فجیعی به شهادت رسیدند. این خبر خشم و نفرت مردم اصفهان را برانگیخت. به طوری که مردم از مسئولان خواستند قضیه را پیگیری کنند تا علت این فاجعه مشخص شود.

به همین علت جلسه‌ای در استانداری تشکیل شد و پس از بحث و بررسی فراوان مقرر گردید من به اتفاق برادر رحیم صفوی برای پیگیری به کردستان برویم و پس از بررسی موضوع نتیجه آن را در اختیار استاندار قرار دهیم. از آنجا که در کردستان کسی را نمی‌شناختیم و هیچ‌آشنایی هم با منطقه نداشتیم، نزد بعضی از بزرگان انقلابی شهر اصفهان چون آیت‌الله طاهری رفتیم تا ما را به کسانی متصل کند که در کردستان ارتباطی دارند.

آیت‌الله طاهری در آن جلسه با شهید چمران در تهران تماس گرفت و با ایشان صحبت کرد. قرار بر این شد که ما از تهران خود را به شهید چمران معرفی کنیم. پس از عزیمت به تهران با شهید چمران ملاقات کردیم و در آنجا پس از هماهنگی‌های لازم به اتفاق ایشان عازم کردستان شدیم.

فاصله تهران تا کرمانشاه را با هواپیما طی کردیم و از کرمانشاه تا سنندج نیز با یک فروند بالگرد هوانیروز رفتیم. در سنندج با فرمانده وقت نیروی زمینی شهید فلاحتی ملاقات کردیم که به ما ملحق شد و به اتفاق با یک فروند بالگرد هوانیروز به شهر بانه پرواز نمودیم.

در شهر بانه اتفاق خاصی که مشاهده شد این بود که گردان نظامی به فرماندهی سرگرد سداد که قرار بود از پادگان بانه به سردشت برود و آنجا را تقویت کند، از عزیمت به سردشت سر باز می‌زد. فرمانده گردان و تعدادی از افراد به بهانه ناامن بودن محور بانه و سردشت از رفتن به این مأموریت امتناع می‌ورزیدند و اظهار می‌کردند رفتن گردان به سردشت برابر با نابودی گردان و افراد آن است. البته گفته‌های آنها دور از واقعیت نبود. این موضوع نشان می‌داد که افراد ضد انقلاب چه وحشتی را در منطقه به وجود آورده بودند و با جنگ روانی آن را تشدید می‌کردند.

شهید فلاحتی برای اینکه ترس و وحشت حاکم را از بین ببرد وارد قضیه شد و به فرمانده گردان دستور داد فقط به مدت دو ساعت مهلت دارد تا ستون را از پادگان بانه خارج کند و به طرف سردشت حرکت دهد. آنگاه با ساعت خود فرمان را به فرمانده گردان نشان داد و خود در جلو درب پادگان ایستاد و منتظر شد تا ستون از پادگان خارج شود، سرانجام پس

از خروج ستون از پادگان، به اتفاق شهید چمران و شهید فلاحی توسط یک فروند بالگرد هوانیروز به طرف پادگان سردشت به پرواز درآمدیم.

وقتی به پادگان سردشت رسیدیم متوجه شدیم پادگان سردشت بسیار ناامن است. عناصر ضد انقلاب مرتب به داخل پادگان تیراندازی می‌کردند. پس از استراحت کوتاه در پادگان سردشت، متوجه شدم شهید چمران لباس چریکی بر تن کرده و شبانه درحالیکه یک قبضه سلاح یوزی در دست گرفته بود، با چند نفر آماده انجام مأموریت شد. با مشاهده آن صحنه به خودم گفتم: وقتی وزیر دفاع مملکت و معاون نخست وزیر این چنین آماده رزم با دشمن می‌شود و خودش جلوی همه با دشمن مقابله می‌کند، پس تکلیف من و امثال من کاملاً مشخص بود. می‌بایستی آماده انجام هر مأموریتی می‌شدم.

عزیمت به استان کردستان که برای اولین بار انجام می‌گرفت و با وجود آن‌همه ناامنی اگر قرار بود از راه زمین به سردشت می‌رفتیم، معلوم نبود به آنجا برسیم ولی با استفاده از بالگردهای هوانیروز به سرعت خود را از کرمانشاه به سردشت رساندیم و آماده انجام مأموریت شدیم. از همان جا اهمیت یگان هوانیروز را بیش از پیش درک کردم.

ما در پادگان سردشت به بررسی وضعیت پرداختیم. شرایط بسیار بد بود. اکثر نقاط شهر در اختیار ضد انقلاب بود. حتی روستاهای اطراف نیز در تصرف ضد انقلاب قرار داشت. فقط پادگان سردشت در اختیار نیروهای خودی بود که مرتب به آن تیراندازی می‌شد. ستون بانه با هماهنگی قبلی درحالی که بالگردهای کبرا از هوا آنها را حمایت می‌کردند، به طرف سردشت به راه افتادند و خوشبختانه با حمایتی که بالگردهای کبرا از ستون انجام داده بود، افراد ستون بدون هیچ مشکل و تلفاتی وارد سردشت شدند و در پادگان سردشت مستقر گردیدند. فرمانده ستون از خلبانان هوانیروز تشکر کرد و گفت اگر هوانیروز نبود تلفات زیادی بر ما وارد می‌شد.

در روز دوم حضور در سردشت جلسه‌ای با حضور شهید چمران، شهید فلاحی، فرمانده گردان و دیگر افراد ستون در منطقه در پادگان سردشت برگزار کردیم. در آن جلسه شهید چمران با جملات عارفانه به همه روحیه داد و شهید فلاحی از خلبانان هوانیروز تشکر و قدردانی کرد. در آن جلسه قرار شد شعاع عملیاتی نیروها از پادگان گسترش یابد و تا آنجا که امکان دارد، روستاهای اطراف پاکسازی شود.

با توجه به صعب‌العبور و کوهستانی بودن منطقه تنها بالگردهای هوانیروز راه‌گشا بودند. قرار شد چند عملیات در اطراف سردشت انجام پذیرد و برخی از روستاها که مشرف بر منطقه بودند، پاکسازی شوند.

عملیات اول در تاریخ ۵۹/۷/۲۱، پاکسازی روستای شیندرا بود. با تعدادی از نیروهای دکتر چمران و سپاه پاسداران در پادگان سردشت بودیم که خلبان کریم عابدی به سرعت آمد و گفت آیا از برادران کسی هست که بخواهد با ما همراه شود. از او پرسیدم مأموریت چیست؟ گفت: قرار است در محل روستای شیندرا انبار مهماتی را که ضد انقلاب ایجاد کرده بود،

شناسایی کنیم. بلافاصله اعلام آمادگی کردم. به اتفاق ۸ نفر دیگر که یک نفر بسیجی، دو نفر پاسدار و بقیه از درجه‌داران لشکر ۲۱ حمزه بودند آماده انجام مأموریت شدیم. توسط یک فروند بالگرد ۲۱۴ در نزدیک روستای شیندرا که گفته شده بود مهمات در داخل آغل گوسفندان پنهان شده، فرود آمدیم. به جستجو در منطقه پرداختیم. درگیری از هوا و زمین ادامه داشت.

بالگردهای کبرا مرتب منطقه را گلوله‌باران می‌کردند. هوا به تدریج تاریک می‌شد. احساس کردم امکان بازگشت ما دیگر وجود ندارد. همین‌طور هم شد. در اوج درگیری‌ها یک فروند بالگرد ۲۰۶ مورد اصابت گلوله قرار گرفت و درحالی‌که با سرعت عجیبی در حال سقوط بود، گویا خلبان آن توانست در آخرین لحظه آن را کنترل کند و به پادگان سردشت ببرد که خلبانان آن بالگرد، کریم عابدی و جهانی بودند که هر دو مجروح شدند. آن شب که دیگر از بازگشت بالگردها ناامید شده بودیم، به حرکت خود ادامه دادیم تا اینکه خود را به یک پاسگاه ژاندارمری رساندیم. در آنجا تماس گرفتم و وضعیت خود را به شهید چمران گزارش کردم.

صبح روز بعد شهید چمران با یکی از بالگردها به منطقه آمد و با فرود در کنار پاسگاه همه ما را سوار کرد که با همان بالگرد به پادگان بازگشتیم.

در درگیری‌های آن منطقه که حدود ۱۷ روز ادامه داشت، حدود ۹ عملیات دیگر انجام دادیم. روزهای سختی که برای پاکسازی منطقه داشتیم، به لطف الهی موفقیت‌ها یکی پس از دیگری با حضور شجاعانه خلبانان هوانیروز اتفاق می‌افتاد. اولین عملیات را در روستایی به نام سی‌سر آغاز کردیم که گفته می‌شد تعدادی از پاسداران در آنجا به اسارت گرفته شدند، همه چیز آماده شد. البته بالگردهای کبرا با تیراندازی بر روی مواضع ضد انقلاب سعی کردند آتش را خاموش کنند. بالگردهای ۲۱۴ نیروها را در ارتفاعی پیاده کردند، وقتی روی نقطه مورد نظر پیاده شدیم مشاهده کردم یک تیربار ضد هوایی کالیبر ۵۰ در بین درختان به صورت ماهرانه‌ای استتار شده بود. با همان تیربار به طرف بالگردها تیراندازی کردند. وقتی به محل رسیدیم کسی را ندیدیم ولی لوله تیربار گرم بود و نشان می‌داد تا آخرین لحظه تیراندازی می‌کردند. ولی به ظاهر گلوله گیر کرده بود و تیراندازی بالگردهای کبرا موجب شد تا آنها محل را ترک کنند. از خونی که در محل ریخته شده بود، مشخص بود که برخی از آنها کشته یا زخمی شده‌اند. عملیات به خوبی انجام شد. نیروهایی که پیاده شده بودند به سرعت کار خود را شروع کردند، بالگردهای کبرا هم از هوا حمایت می‌کردند. بالگردهای ۲۱۴ نیروها را پیاده کردند و به پادگان سردشت بازگشتند. این در حالی بود که فکر نمی‌کردم کمتر از یک سال بعد یعنی در شهریور سال ۵۹ دوباره به منطقه بازگردم و هدایت ستونی را برعهده بگیرم که قرار بود محور بانه به سردشت را پاکسازی و بازگشایی کند.

برگرفته از کتاب آنها خودی نبودند، نوشته رحمان قضا

روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز در عملیات بازگشایی محور بانه به سردشت

در شهریور سال ۵۹

تیپ هوابرد شیراز مسئولیت پدافند پادگان سردشت را که حقیقتاً می‌توان گفت در آن زمان جزیره خون بود، بر عهده داشت و با اعزام و استقرار و تعویض یک گردان با گردان دیگر، با قدرت کامل سردشت و پادگان سردشت را حفظ می‌کرد. تدارکات و ترابری این یگان در حالی از مسیر هوا توسط بالگردهای هوانیروز انجام پذیرفت که هزینه بسیار زیادی را تحمیل می‌کرد. بالگردهای هوانیروز می‌بایستی با انجام ساعت پروازهای زیادی اقدام به جابجایی نفرات و حمل بار می‌کردند.

خلبانان هوانیروز به ویژه خلبانان بالگردهای شنوک می‌بایستی خطرات زیادی را به جان می‌خریدند تا مأموریت‌ها را انجام دهند. از طرفی هم این کار بسیار پرهزینه بود. با توجه به موقعیت پادگان سردشت که فرود در آن بسیار خطرناک بود، خلبانان می‌بایستی برای در امان ماندن از اصابت گلوله‌ها یا به صورت چرخشی و یا عمودی در پادگان به زمین می‌نشستند. از طرف دیگر عدم تردد نیروها از طریق زمینی و با استفاده از جاده‌ها و محورهای مواصلاتی منطقه موجب آن شده بود که ضد انقلاب کنترل منطقه را به دست بگیرد و به عبارت دیگر نشان‌دهنده حاکمیت و قدرت افراد ضد انقلاب در منطقه بود.

تدبیری اتخاذ شد که هر چه زودتر جاده بانه- سردشت را بازگشایی کنند تا کلیه تحرکات، تدارکات و تعویض یگان‌ها از طریق زمین انجام پذیرد و از هوانیروز در مأموریت‌های مهم‌تری استفاده به عمل آید.

برابر ابلاغیه به تیپ ۵۵ هوابرد قرار شد گردانی از تیپ، این بار به جای استفاده از بالگردها و هلی‌برن به سردشت، از راه زمین به بانه و سپس به سقز بازگردد. لذا گردان ۱۲۶ به فرماندهی سرگرد غلام آرین از شیراز توسط هواپیما به سنندج و از سنندج به سقز و نهایتاً به شهر بانه اعزام گردید.

در شهر بانه گردان را کاملاً توجیه کردم و گردان آماده انجام مأموریت شد. این گردان با تقویت سایر یگان‌ها یک گروه رزمی را تشکیل داد.

سرانجام در تاریخ ۵۹/۶/۱۳ گروه رزمی از بانه به طرف سردشت حرکت نمود. با توجه به شرایط و ویژگی‌های کوهستانی منطقه در اکثر نقاط حرکت ستون منحصراً از روی جاده‌ها امکان پذیر بود. حدود یک ساعت بعد به من اطلاع دادند که ستون در حوالی منطقه صارم در اثر برخورد یک دستگاه خودرو با مین کار گذاشته شده زمین‌گیر شد و با انهدام خودرو، تعدادی هم مجروح شدند. برابر هماهنگی و طرح ریزی‌های قبلی بلافاصله بالگردهای هوانیروز به پرواز در آمدند و با پرواز به روی ستون تلاش کردند امنیت ستون را برقرار کنند. در همین هنگام ناگهان یکی از بالگردهای کبرا در اثر

تیراندازی اشتباه یکی از تانک‌های اسکورپین مورد هدف قرار گرفت و در هوا منفجر شد. هر دو خلبان بالگرد بنام‌های عباس درشتی و عقیل صادقی در جا سوختند و به شهادت رسیدند. بالگرد در حدود ۱۰۰ متری روستای زرباف به زمین اصابت کرد و منهدم شد. ستوان خلیلی از تیپ ۵۵ هوایرد اولین کسی بود که به همراه چند نفر دیگر خود را به بالگرد رسانید و شهدا را با یک دستگاه آمبولانس به طرف شهر بانه فرستاد.

در ادامه حرکت ستون در منطقه دارساوین، ستون با کمین افراد ضدانقلاب مواجه شد. عناصر ضد انقلاب با استفاده از آربی‌جی مانند رگبار مسلسل اقدام به تیراندازی کردند. هر خودرویی که به جلو می‌رفت مورد اصابت قرار می‌گرفت. سربازان یکی پس از دیگری شهید می‌شدند. وضعیت بسیار بدی به وجود آمده بود. بسیار ناراحت و منقلب شده بودم. در همان حال بودم که برادر فتح‌الله جعفری فرمانده گردان سپاه نزد من آمد و گفت: برادر شیرازی تا به حال اینقدر شما را ناراحت ندیده بودم. گفتم: مگر شرایط را نمی‌بینی؟ این ستون آمده و باید به سردشت برسد ولی با این وضعیت بسیار مشکل است که ماموریتش را به اتمام برساند. گویی که تمام افراد ضدانقلاب در منطقه کردستان جلوی این ستون صف آرایی کرده‌اند تا آن را منهدم نموده و نگذارند که به سردشت برسد.

از طرف دیگر سران افراد ضدانقلاب با ایجاد جنگ روانی شرایط را به گونه‌ای فراهم کرده بودند که گویی پیروز نهایی آنها هستند و لذا امثال قاسملو و شیخ عزالدین اعلام کرده بودند «اگر این ستون به سردشت برسد زنان ما بر ما حرام خواهند شد» با این تفکر با تمام قدرت از حرکت ستون جلوگیری به عمل می‌آوردند.

پس از ابلاغ دستورات لازم به سرگرد آرین که وسط ستون بود، یادداشتی را برای سرهنگ کشاورز فرمانده پادگان سردشت فرستادم و برای او توضیح دادم که تمام افراد ضدانقلاب با هدایت سردمدارانشان قصد دارند ستون را متلاشی کنند و حاکمیت جمهوری اسلامی را تضعیف نمایند. بلافاصله کمک بفرستید و نیروهای تازه نفس اعزام نمایید.

نحوه اعزام این نیروها به منطقه بسیار مهم بود. چون از راه زمین هیچ نیرویی به دارساوین نمی‌رسید. لذا از سرهنگ کشاورز خواستم که نیروها را با استفاده از بالگردهای هوانیروز به منطقه هلی‌برن نماید که این اقدام در اسرع وقت انجام شد. بالگردها پس از پیاده کردن نیروها، منطقه را ترک نمودند. حضور نیروها همراه با نفرات پاسدار اعزامی از اراک که در این هلی‌برن مشارکت داشتند، موجب افزایش روحیه نیروهای حاضر در منطقه عملیات گردید. حرکت ستون به کندی صورت می‌گرفت. قرار بر این بود که ستون ظرف چند روز از بانه به سردشت برسد. اما درگیری شدید با عوامل ضدانقلاب موجب شد تا ستون در زمان تعیین شده به سردشت نرسد. پس از چهل روز درگیری شدید در حالیکه بالگردهای هوانیروز همواره پشتیبانی کاملی از ستون به عمل می‌آوردند سرانجام در تاریخ ۵۹/۷/۲۰ ستون به سردشت رسید.

برگرفته از کتاب آنها خودی نبودند نوشته رحمان قضا

روایت شهید صیاد شیرازی از هوانیروز درباره شهادت شهید خلبان کشوری

در توان من نیست که وصف شهدا را بکنم، چون آن‌ها در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی مقامی بس ارجمند دارند. پس نمی‌توانم حق مطلب را ادا کنم. ولی یاد و خاطره آن‌ها به ما الهام حرکت مسئولانه‌تر در راهی که آن‌ها شرافتمندانه پیمودند، می‌دهد. لذا آنچه را که این بنده حقیر از شهید کشوری بیان می‌دارم، فقط یادآوری آنچه را که خود می‌دانم و به خاطر می‌آورم می‌باشد و نمی‌تواند هیچ‌گونه تناسبی با شخصیت آن رزمنده پرتوان اسلام داشته باشد.

با شهید کشوری در اوایل انقلاب، زمانی که نابسامانی‌های نگران‌کننده‌ای در یگان‌های ارتش حکم فرما بود، آشنا شدم. ایشان را در جمع تعدادی از حزب الهی‌های نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی دیدم.

هنگام شرکت اینجانب در عملیات کردستان، شهید کشوری و شهید شیروودی دو یاری که هم رزم سلحشور اسلام بودند، مرا در عملیات پاکسازی افراد ضدانقلاب یاری می‌کردند. شهید کشوری مدت مدیدی در شهر سقز برای کمک رسانی به پادگان بانه که در محاصره کامل افراد ضدانقلاب بود، به سر می‌برد. در آن‌جا با همکاری سایر خلبانان تیز پرواز هوانیروز چون خلبانان کبرا اسکورت بالگردهای ۲۱۴ برای رساندن آذوقه و مهمات به پادگان در حال سقوط بانه می‌شدند و معمولاً رهبری عملیات با خلبان کشوری بود.

زمانی که ماموریت یافتیم محاصره پادگان را در هم شکسته و شهر بانه را از دست افراد ضدانقلاب خارج کنیم، شهید کشوری و شهید شیروودی مرا در این امر به نحو شایسته‌ای یاری کردند. ماجرا از این قرار بود که می‌بایستی یک ستون از نیروهای لشکر ۱۶ زرهی را از محور سقز به گردنه خان به مقصد بانه عبور می‌دادیم. کلیه هماهنگی‌ها در پادگان سقز به عمل آمد.

آن موقع من سرگرد بودم و فرماندهی نیروهای ضربت را برعهده داشتم. شهید کشوری از طریق هوا رهبری بالگردهای مسلح را برای پشتیبانی از عملیات ستون برعهده داشت. پیشروی در محور آغاز شد. شهید کشوری طوری محل ورود به گردنه خان را با آتش بالگرد خود امن نمود که توانستم با نیروهای ضربت که تعدادی از نیروهایش از تیپ ۵۵ هوابرد بود، از طریق هوا در مدخل گردنه پیاده نمایم و شروع به پاکسازی گردنه بکنم.

ستون که فرماندهی‌اش را سرهنگ پورموسی برعهده داشت بدون این‌که با ما هماهنگ شود و اطمینان پیدا کند از این‌که آیا ما گردنه و محور را پاکسازی کردیم یا نه، بی‌موقع و در تاریکی شب اقدام به حرکت دادن ستون به سوی بانه از محور گردنه نمود. حرکت بی‌موقع و بدون هماهنگی او باعث شد تا ستون پس از عبور از گردنه به دام کمین افراد ضدانقلاب بیفتد.

عناصر ضدانقلاب با شبیخون به ستون، گذشته از متلاشی کردن ستون بیش از یکصد نفر را به گروگان گرفتند و هفت دستگاه تانک اسکورپین را هم به آتش کشیدند.

صبح روز بعد اولین کسانی که گزارش شب گذشته را اطلاع دادند، شهید کشوری و شهید شیروودی بودند. آن‌ها توانستند صبح بسیار زود با پرواز از سقز خود را به محل درگیری برسانند و محل کمین و متلاشی شدن ستون را از نزدیک ببینند. من صدای خشمناک و تاسف و دشنام‌های شهید کشوری را از طریق بی‌سیم می‌شنیدم و سعی می‌کردم به او دلداری بدهم. به او گفتم: مطمئن باش که از ضدانقلاب و عوامل دشمن انتقام خواهیم گرفت.

از خاطرات فراموش نشدنی من در آن روز، میزان مجاهدت‌هایی بود که آن دو شهید بزرگوار کشوری و شیروودی در امر تعقیب افراد ضدانقلاب به عمل آورده بودند. آن‌ها بی‌محابا در دره‌ها، شیارها و جنگل‌ها به دنبال عناصر ضدانقلاب می‌گشتند. به طور کلی آن روز جنگ بین هوا و زمین بود. بالگردهای هوانیروز از هوا و ما از زمین مہیای ادامه عملیات شدیم.

صبح روز بعد که صدای بالگردها به گوشم رسید از طریق بی‌سیم تماس گرفتم. صدای شهید شیروودی را شنیدم. عملیات ادامه پیدا کرد و ما به حول و قوه الهی ستون را به حرکت در آوردیم و ضمن ورود به شهر بانه، پادگان بانه را از محاصره آزاد ساختیم.

آخرین باری که شهید کشوری را پس از بهبودی از جراحاتی که در گردنش از عملیات قبلی در کردستان باقی مانده بود، دیده بودم، در ایلام بود. او دوباره در جنگ تحمیلی وارد شد و هر روز در آن منطقه حماسه می‌آفرید.

هم‌چنان بشاش و منقلب برای مجاهدت او را یافتم. پس از چندی شنیدم ایشان در همان جبهه در حین مبارزه با دشمنان اسلام در یکی از ماموریت‌های پروازی به شهادت رسیده است.

برادر عزیزم سرگرد شهید خلبان کشوری، جوانی بود متعهد، انقلابی، کاردان، مدیر، اسوه اخلاق اسلامی، سالم و تن درست در نفس و خانواده. بسیار صفات پسندیده داشت که همان طور که در بدو سخن گفتم در بیان آن عاجزم. با توفیقی که به دست آمد و این خاطره را به نگارش در آوردم بایستی برپیشگاه خداوند تبارک و تعالی قدردان و سپاسگزار باشم.

بارالها، از برکت خون شهدای والامقام انقلاب اسلامی که اینگونه حماسه آفریدند و بر عزت اسلام و مسلمین افزودند، به ما الهام و شرکت قوی تر در جهاد در راه خدا عنایت بفرما.

خداوندا، وجود مبارک امام امت، رهبرکبیر انقلاب اسلامی را که سرمنشأ همه تغییرات زمان ماست در پناه خود محفوظ بدار.

خداوندا، به من و سایر رزمندگان توفیق انجام وظیفه خالصانه و صادقانه در سرکوب دشمنان اسلام عنایت بفرما.

خداوندا، به بازماندگان محترم شهدا عمری با عزت و اجری عظیم رحمت فرما.

و من الله التوفیق

بیست و سوم مهرماه سال ۶۴

قرارگاه عملیاتی باختران «گیلان غرب»

سرهنگ علی صیاد شیرازی

برگرفته از کتاب آن‌ها خودی نبودند نوشته رحمان قضا

شهید صیاد شیرازی:

* با وجود روزهای سختی که برای پاکسازی منطقه کردستان داشتیم ولی به لطف الهی موفقیت‌ها یکی پس از دیگری با حضور شجاعانه خلبانان هوانیروز اتفاق افتاد.

* با وجود ناامنی در کردستان اگر قرار بود از راه زمین به سردشت برویم معلوم نبود به آنجا برسیم ولی با استفاده از بالگردهای هوانیروز به سرعت خود را از کرمانشاه به سردشت رساندیم و آماده انجام مأموریت شدیم. از همان جا اهمیت یگان هوانیروز را بیش از پیش درک کردم.

شهید صیاد و هوانیروز ۱۳۱/



برگزاری همایش از نگاه رسانه‌های جمعی

به منظور برگزاری هرچه باشکوه‌تر همایش از گروهی از خبرنگاران خبرگزاری‌ها و رسانه‌های جمعی دعوت به عمل آمد تا با حضور در این مراسم پوشش خبری مناسب را انجام بدهند که در پی دعوت از آنها خبرنگاران خبرگزاری‌های مشروحه زیر در مراسم حضور بهم رساندند و با تهیه فیلم، عکس، خبر، پوشش خبری لازم را ارایه دادند.

دعوت از خبرنگاران با همکاری و تلاش مسئولان محترم عقیدتی سیاسی هوانیروز و مسئولان محترم عقیدتی سیاسی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی انجام پذیرفت که فهرست خبرنگاران و خبرگزاری‌های شرکت کننده در همایش به شرح زیر می‌باشد.

خبرگزاری‌های ایرنا، فارس، تسنیم، العالم، رسا، ایبنا، باشگاه خبرنگاران جوان، رادیو تلویزیون ارتش، خبرگزاری نسیم، خبرگزاری مهر، دفاع مقدس، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ایکن، واحد مرکزی خبر، شبکه تصویر، کیهان، روزنامه تابناک، مجله خبری شبکه یک و مجله صنایع هوایی.

حضور خبرنگاران و خبرگزاری‌ها در همایش بر برپایی هرچه باشکوه‌تر آن افزود و لذا آنچه را که در پیش رو ملاحظه می‌نمایید، گزینه‌هایی از پوشش خبری خبرگزاران و رسانه‌های خبری و اخبار منتشر شده در رسانه‌های جمعی مختلف می‌باشد.

گزیدہای از تصاویر گرفته شدہ توسط خبرنگاران در رسانہها

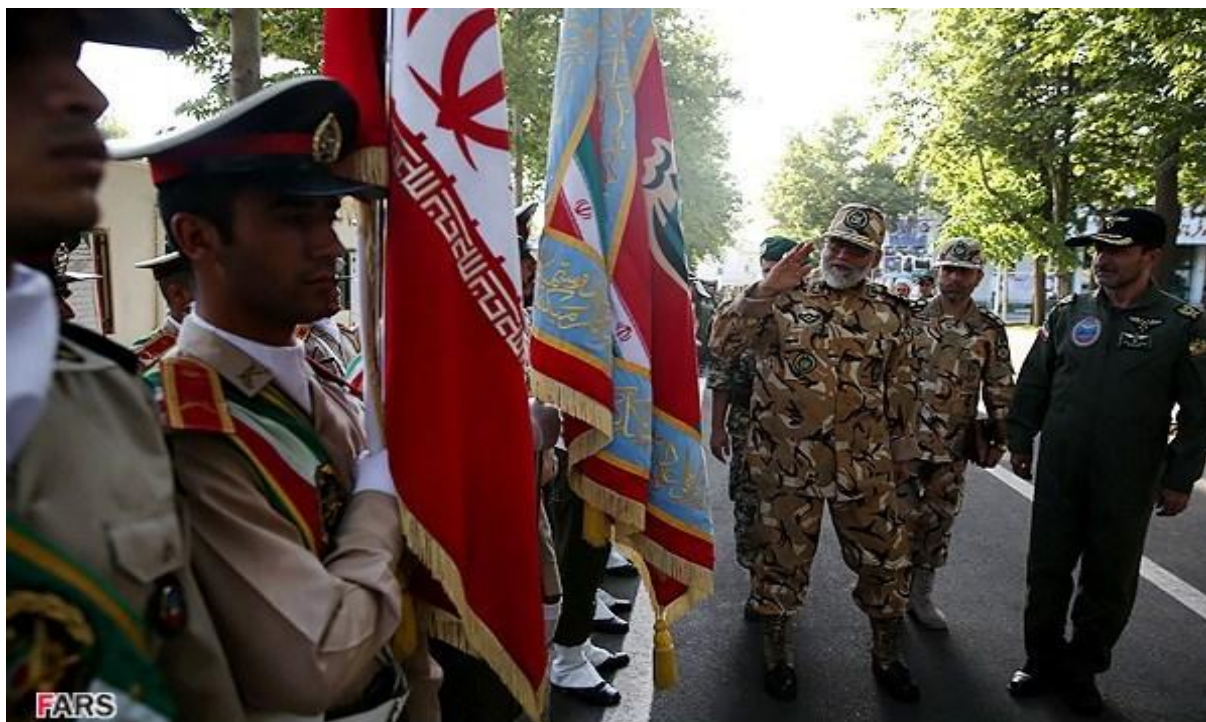


Photo :Amir hashem Dehghani

FARS NEWS AGENCY



انعکاس اخبار همایش توسط خبرنگاران در اینترنت

همشهری آنلاین

با حضور امیر پوردستان؛

۲۶ تیر؛ همایش بزرگداشت صیاد شیرازی

دفاع > زمینی-همشهری آنلاین:

همایش بزرگداشت صیاد شیرازی و شهدای هوانیروز عصر فردا با حضور فرمانده نیروی زمینی ارتش برگزار می‌شود.

به گزارش خبرگزاری دفاع مقدس، همایش بزرگداشت [شهید سپهبد علی صیاد شیرازی](#) و هوانیروز در دوران [دفاع مقدس](#) با حضور امیر احمد رضا پوردستان فرمانده [نیروی زمینی ارتش](#)، امیر آراسته معاون هماهنگ کننده این نیرو و مسئولان هیئت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی و جمعی از فرماندهان، پیشکسوتان و خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان هوانیروز برگزار می‌شود.

[شهدای دفاع مقدس](#) / [چهره‌های دفاعی ایران](#) / [نهادهای دفاعی ایران](#) / [تجهیزات دفاعی ایران](#)

این مراسم عصر فردا در ستاد فرماندهی هواپیمایی نیروی زمینی ارتش برگزار می‌شود و قرار است در خلال این برنامه از کتاب‌های تازه تالیف شده هوانیروز با حضور امیر پوردستان رونمایی شود.

ایرنا

همایش سپهبد شهید علی صیاد شیرازی و هوانیروز در دوران دفاع مقدس، شامگاه چهارشنبه با حضور فرمانده نیروی زمینی ارتش امیر سرتیپ احمد رضا پوردستان و حجت الاسلام والمسلمین سید محمدعلی آل‌هاشم رئیس سازمان عقیدتی سیاسی ارتش برگزار شد.

عکس از امین جلالی

فارس

امیر آراسته در همایش صیاد شیرازی و هوانیروز:

صیاد شیرازی هوانیروز را یک عنصر راهبردی می‌داند

رئیس هیئت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی، گفت: صیاد شیرازی اعتقاد داشت که هوانیروز در هیچکدام از عملیات‌هایش عدم موفقیت نداشت و عنصر هوانیروز را یک عنصر راهبردی می‌داند.

به گزارش خبرنگار دفاعی [خبرگزاری فارس](#)، امیرناصر آراسته رئیس هیئت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی در همایش شهید صیاد و هوانیروز که عصر امروز چهارشنبه برگزار شد، گفت: در زمان دفاع مقدس هیچکدام از فرماندهان همچون صیاد شیرازی از هوانیروز شناخت نداشت و او بود که به خوبی هوانیروز و توانایی‌ها و قابلیت‌هایش را می‌شناخت.

وی افزود: صیاد شیرازی از هوانیروز در رزم زمینی بهره جست و با هوشیاری در جنگ‌های نامنظم هوانیروز را به عنوان یک یگان رنجر و تکاور به کار گرفت.

آراسته تأکید کرد: صیاد در شناخت هوانیروز فقط به دانش اسمی و علمی این حوزه اکتفا نکرد و توان خارج از آئین‌نامه هوانیروز را به خوبی می‌شناخت.

رئیس هیئت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی، اظهار داشت: صیاد شیرازی اعتقاد داشت که هوانیروز در هیچکدام از عملیات‌هایش عدم موفقیت نداشت و عنصر هوانیروز را یک عنصر راهبردی می‌داند.

امیر پوردستان در همایش شهید صیاد شیرازی و هوانیروز:

صیاد شیرازی «مالک اشتر» نیروهای مسلح بود

فرمانده نیروی زمینی ارتش، گفت: شهید صیاد شیرازی از جمله مردانی بود که نام و یادش ترس به دل دشمن می‌انداخت.

به گزارش خبرنگار دفاعی [خبرگزاری فارس](#)، امیر احمدرضا پوردستان فرمانده نیروی زمینی ارتش در همایش شهید صیاد شیرازی و هوانیروز که عصر امروز چهارشنبه برگزار شد، گفت: صیاد شیرازی از جمله مردانی بود که نام و یادش ترس به دل دشمن می‌انداخت.

وی افزود: صیاد با نفس گرم امام(ره) و شاگردی در مکتب ولایت به مالک اشتر نیروهای مسلح ایران تبدیل شد.

پوردستان با اشاره به تعابیری که مقام معظم رهبری در خصوص شهید صیاد شیرازی به کار بردند، گفت: فرمانده معظم کل قوا علاوه بر اینکه در مراسم تشییع این شهید حضور پیدا کردند، روز بعد از خاکسپاری زمانی که خانواده شهید صیاد شیرازی به مزار آن بزرگوار می‌روند مقام معظم رهبری را در آنجا می‌بینند که حضرت آقا می‌فرمایند دلم برای صیادم تنگ شده است.

فرمانده نیروی زمینی ارتش در بخش دیگری از سخنانش با اشاره به اقدامات و توانمندی‌های هوانیروز اظهار داشت: این یگان پس از انقلاب و خروج مستشاران از کشور با اعتمادی که امام(ره) به آن داشت روی پای خود ایستاد و نقش بسزایی در دفاع مقدس ایفا کرد.

وی ادامه داد: حضور قهرمانانه خلبانان هوانیروز مانع ورود نیروهای بعثی به کشور شد و جلوی پیشروی آنان را گرفت.

پوردستان تأکید کرد: عملیات مرصاد نقطه عطف فعالیت‌های هوانیروز در طول دوران انقلاب بود و پیوستن صیاد و هوانیروز اقتدار نظام مقدس جمهوری اسلامی و شکست دشمنان را به همراه داشت.

در پایان این مراسم از چهار جلد کتاب جدید هوانیروز با حضور امیرپوردستان، حجت‌الاسلام آل‌هاشم، امیر یاری و امیر آراسته رونمایی شد

شهیدی که رهبری گفت 'دلم‌برایش تنگ‌شده'

امیر احمدرضا پوردستان فرمانده نیروی زمینی ارتش در همایش شهید صیاد شیرازی و هوانیروز که عصر امروز چهارشنبه برگزار شد، گفت: صیاد شیرازی از جمله مردانی بود که نام و یادش ترس به دل دشمن می‌انداخت.

فارس: فرمانده نیروی زمینی ارتش، گفت: شهید صیاد شیرازی از جمله مردانی بود که نام و یادش ترس به دل دشمن می‌انداخت .

امیر احمدرضا پوردستان فرمانده نیروی زمینی ارتش در همایش شهید صیاد شیرازی و

هوانیروز که عصر امروز چهارشنبه برگزار شد، گفت: صیاد شیرازی از جمله مردانی بود که نام و یادش ترس به دل دشمن می‌انداخت .

وی افزود: صیاد با نفس گرم امام(ره) و شاگردی در مکتب ولایت به مالک اشتر نیروهای- مسلح ایران تبدیل شد .

پوردستان با اشاره به تعابیری که مقام معظم رهبری در خصوص شهید صیاد شیرازی به کار بردند، گفت: فرمانده معظم کل قوا علاوه بر اینکه در مراسم تشییع این شهید حضور پیدا کردند، روز بعد از خاکسپاری زمانی که خانواده شهید صیاد شیرازی به مزار آن بزرگوار می‌روند مقام معظم رهبری را در آنجا می‌بینند که حضرت آقا می‌فرمایند دلم برای صیادم تنگ شده است .

پوردستان تأکید کرد: عملیات مرصاد نقطه عطف فعالیت‌های هوانیروز در طول دوران انقلاب بود و پیوستن صیاد و هوانیروز اقتدار نظام مقدس جمهوری اسلامی و شکست دشمنان را به‌مراه داشت .

• خبرگزاری تسنیم

امیر آراسته:

هوانیروز در هیچ‌یک از عملیات‌های خود شکست نخورد

خبرگزاری تسنیم: عضو هیئت معارف جنگ شهید سپهبد صیاد شیرازی گفت: از زبان شهید صیاد در قرارگاه کمیل شنیدم که ایشان گفت: ما در عملیات‌های زمینی شکست و عدم موفقیت داشتیم اما هوانیروز در هیچ‌کدام از عملیات‌های خود شکست و عدم موفقیت نداشت.

به گزارش خبرنگار دفاعی خبرگزاری تسنیم، امیر سرتیپ ناصر آراسته عضو هیئت معارف جنگ شهید سپهبد صیاد شیرازی عصر امروز چهارشنبه در

همایش شهید صیاد شیرازی و هوانیروز طی سخنانی اظهار داشت: مأموریت‌های شهید صیاد شیرازی و هوانیروز در سخت‌ترین شرایط انجام می‌شد و این شهید بزرگوار مافوق شناخت‌های رسمی و آیین‌نامه‌ای از خلبان و توان پرنده شناخت داشت. شهید صیاد شیرازی علاوه بر دانایی اسمی و علمی از توانایی‌های رسمی و عملی در یگان هوانیروز به‌طور ارزشمندی استفاده کرد.

وی افزود: من به‌عنوان جانشین و سرپرست این یگان تا پایان فرماندهی شهید صیاد شیرازی شاهد بودم که حشر و نشر در روابط عمیق، صمیمانه و عالمانه این شهید بزرگوار با افراد هوانیروز چه سرباز و چه نیروهای فنی بسیار خوب بود.

امیر آراسته گفت: کسی که بیش از همه میان فرماندهان دفاع مقدس حرف هوانیروزی‌ها را می‌فهمید، شهید صیاد بود و افراد این نیرو زبان تخصصی و علمی خود را به شهید صیاد منتقل می‌کردند که این جزو مهارت‌های شخصی شهید صیاد بود لذا ایشان خواسته‌های عملیاتی را نیز به‌راحتی با یگان هوانیروز مطرح می‌کردند.

عضو هیئت معارف جنگ شهید سپهد صیاد شیرازی افزود: اعتماد و اعتقاد شهید صیاد به هوانیروز از دوران همراهی شهید چمران بیشتر شد و این نیرو را در عملیات‌ها به کار می‌گرفتند. از زبان شهید صیاد در قرارگاه کمیل شنیدم که ایشان گفت: ما در عملیات‌های زمینی شکست و عدم موفقیت داشتیم اما هوانیروز در هیچ‌کدام از عملیات‌های خود شکست و عدم موفقیت نداشت. شهید صیاد این اعتماد را تا پایان فرماندهی خود در ذهن و قلبش داشت که دیدگاه آن فرمانده را نسبت به این یگان ارزشمند نشان می‌دهد.

وی خاطر نشان کرد: یک لشکر پیاده یا زرهی و یا یک پایگاه هوانیروز یک یگان راهبردی است و فراتر از آن از منظر شهید صیاد یک پرنده هوانیروز تجهیزات و ساختار راهبردی دارد یعنی یک عنصر راهبردی است. صدای بالگردهای هوانیروز صدای عشق است که عاشقی رزمندگان اسلام را نشان می‌دهد.

خبرگزاری دانشجو

همایش بزرگداشت صیاد شیرازی با حضور امیر پوردستان

همایش بزرگداشت صیاد شیرازی و شهدای هوانیروز عصر فردا با حضور فرمانده نیروی زمینی ارتش برگزار می‌شود.

به گزارش گروه سیاسی «خبرگزاری دانشجو»، همایش بزرگداشت شهید سپهبد علی صیاد شیرازی و هوانیروز در دوران دفاع مقدس با حضور امیر احمد رضا پوردستان فرمانده نیروی زمینی ارتش، امیر آراسته معاون هماهنگ کننده این نیرو و مسئولان هیئت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی و جمعی از فرماندهان، پیشکسوتان و خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان هوانیروز برگزار می‌شود.

این مراسم عصر فردا در ستاد فرماندهی هواپیمایی نیروی زمینی ارتش برگزار می‌شود و قرار است در خلال این برنامه از کتاب‌های تازه تالیف شده هوانیروز با حضور امیر پوردستان رونمایی شود.

برگزاری مراسم بزرگداشت شهید صیاد شیرازی

به گزارش خبرنگار واحد مرکزی خبر، در این مراسم که با حضور خانواده شهید صیاد شیرازی و خانواده های شهدای هوانیروز برگزار شد، تعدادی از خلبانان هوانیروز و همزمان این شهید خاطراتی را از رشادت های همزمان شهیدشان بیان کردند.

فرمانده نیروی زمینی ارتش هم در این مراسم به جایگاه مهم و تاثیرگذار هوانیروز در هشت سال دفاع مقدس و دوران های مختلف پس از جنگ اشاره و از آن به عنوان یکی از موفق ترین یگان های رزمی یاد کرد.

امیر پوردستان همچنین با گرامیداشت یاد و خاطره شهید صیاد شیرازی، او را منبع علم، معرفت و ولایتمداری خواند که با شجاعت و توکل خود توانست خدمات ارزنده ای را به یادگار بگذارد. در پایان این مراسم از خانواده های شهدای هوانیروز با اهدای لوح و هدایایی تجلیل شد.

به گزارش خبرنگاری دفاع مقدس، مهدی صیاد شیرازی در همایش شهید صیاد شیرازی و هوانیروز با ذکر خاطره ای اظهار داشت: در نوجوانی من و در یک سفر پدر بزرگوار از ما خواستند تا با هیئت معارف جنگ به کردستان برویم خاطرات دفاع مقدس را به صورت صوتی و تصویری ثبت و ضبط کنیم.

وی افزود: ما سوار هلی کوپتر شدیم از خصوصیات پدر مسلط بودن به مناطق کردستان و مناطق جنگی و قدرت فرماندهی ایشان بود و گاهی برادران هوانیروز و خلبانان را هدایت می کردند که به خاطر تجربه ۸ سال دفاع مقدس و تعاملات و ارتباطات با برادران هوانیروز بود.

مهدی صیاد شیرازی تصریح کرد: نزدیک زمان مغرب و عشا و غروب آفتاب بود و همزمان خلبان به پدر بزرگوار ما گفت که سوخت هلی کوپتر در حال تمام شدن است و یک وضعیت ویژه به وجود آمد و خلبان از پدرم درخواست کرد که در همین مناطق کوهپایه ای کردستان بنشینیم

وی افزود: پدر بزرگوار گفتند ما حتما باید موقع نماز در مقصد باشیم و شما توکلت به خدا باشد و خلبان هم گفت " انشاء الله با همین شرایط اضطراری به مقصد می رسیم."

مهدی صیاد شیرازی تصریح کرد: در یک شرایط بحرانی با آرامش نزدیک اذان مغرب به مقصد رسیدیم و هم به نماز رسیده و هم در یک شرایط بحرانی در محل مذکور فرود آمدیم که نشان از ایمان و توکل و قدرت فرماندهی پدر بزرگوار در مدیریت شرایط بحرانی داشت.

وی اظهار داشت: مجموعه هوانیروز از بدو تاسیس و بعد از انقلاب اسلامی و در دوران دفاع مقدس و پس از آن در کشور نقش ارزشمندی داشته و دارای خاطرات گسترده ای است و شهدای بزرگواری مانند شهید شیرودی و شهید کشوری از جمله مهم ترین افراد این مجموعه بوده اند.

مهدی صیاد شیرازی افزود: خاطرات عزیزان هوانیروز در مجموعه معارف جنگ تبدیل به کتاب می شود و در گروه پژوهشی شهید صیاد شیرازی مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت.

وی گفت: یکی از ویژگی های مهم هوانیروز ولایتمداری، ایمان، تقوا، توان عملیات، استراتژی های هوایی، دفاع از حریم هوایی کشور است که از این نیرو یک الگو می سازد.

مهدی صیاد شیرازی اظهار داشت: افراد هوانیروز در کمک به سیل زدگان نقش پشتیبانی و حفظ امنیت کشور وارد میدان شده اند که الحمدلله این زحمات تا به امروز ادامه داشته است.

وی اظهار داشت: با توجه به فرمایشات مقام معظم رهبری پیشرفت‌های مادی و معنوی هوانیروز با برنامه ریزی مسئولان ذیربط ادامه یابد و ان شاء الله در آینده این مجموعه مایه افتخار بیشتر باشد. مهدی صیاد شیرازی خاطر نشان کرد: توجه به ولایتمداری و خشنودی خدا، امام زمان و مقام معظم رهبری باید برای هوانیروز مورد توجه قرار گرفته تا بهره کافی و پیشرفت در صحنه های نظام و انقلاب ادامه یابد.

به گزارش **ظهور** به نقل از مهر امیر احمد رضا پوردستان فرمانده نیروی زمینی ارتش در همایش شهید سپهبد صیاد شیرازی که امروز چهارشنبه در ستاد فرماندهی هواپیمایی ارتش برگزار شد گفت: فردوسی شاعر حماسه سرای ایرانی نقل می کند که جنگ بین ایران و توران بسیار طولانی شده بود که رستم بر اثر شدت شمشیرزنی جهت استراحت به پشت جبهه می آید.

وی افزود: زمانی که رستم در حال استراحت بود اشکبوس دلاور توران از مبارزان ایرانی هم‌اورد طلب می کند و همه سرداران ایرانی را به هلاکت می رساند وقتی خبر به رستم رسید رستم از همان خیمه ای که در آن در حال استراحت بود تیری رها می کند که این تیر به سمت اشکبوس رفته و او را به هلاکت می رساند.

پوردستان ادامه داد: تورانیان وقتی متوجه این اتفاق می شوند می گویند اگر اینها چنین آدمهایی دارند ما باید نگران مرده ها نباشیم بلکه باید نگران زنده ها باشیم. شهید صیاد شیرازی یکی از این جمله مردان بود که هراس به دل دشمن انداخته بود.

فرمانده نیروی زمینی ارتش با بیان اینکه رستم یلی بود در سیستان که با قدرت قلم فردوسی به رستم دستان تبدیل شد افزود: شهید صیاد شیرازی با نفس گرم امام و شاگردی در مکتب ولایت به مالک اشتر نیروهای مسلح تبدیل شد.

وی ادامه داد: مقام معظم رهبری وصفی شبیه وصف حضرت علی نسبت به مالک را نسبت به صیاد داشتند و بعد شهادت شهید صیاد می فرمایند دلم برای صیادم تنگ شده و زمانی که در مقابل تابوت قرار می گیرند به رسم احترام تابوت را می بوسند ولی باز دل رهبر آرام نمی گیرد و اولین نفری است که بر سر قبر شهید صیاد حاضر می شوند.

پوردستان در ادامه سخنانش به ستایش و تجلیل از نیروهای هوانیروز پرداخت و گفت: بعد از پیروزی انقلاب و اخراج مستشاران خارجی خیلی ها ادعا می کردند که مجموعه هوانیروز نمی تواند خود را جمع و جور کند ولی قهرمانان و خلبانان هوانیروز مانند پرندگان ابابیل بر دشمنان تاختند که نقطه عطف فعالیت های هوانیروز عملیات مرصاد بود.

پوردستان گفت: دریایی ترین ولایتمدار به نام شهید بزرگوار صیاد شیرازی با دریای تخصص و کارایی بنام هوانیروز به هم پیوستند و حاصل و نتیجه آن دو لوءء شد که یکی اقتدار نظام جمهوری اسلامی و دیگری اضمحلال و شکست دشمنان بود.

همچنین در این مراسم از چهار کتاب فرشتگان آسمانی، نسیم رهایی، باد سرخ و نگاهی به گذشته ، حال و آینده هوانیروز رونمایی و از نویسندگان و دست اندرکاران این کار تقدیر و تشکر به عمل آمد.



Photo :Amir hashem Dehghani

FARS NEWS AGENCY



Photo :Amir hashem Dehghani

FARS NEWS AGENCY



Photo :Amir hashem Dehghani

FARS NEWS AGENCY



Photo :Amir hashem Dehghani

FARS NEWS AGENCY



Photo :Amir hashem Dehghani